







۱۸۴۱۳۱

صفر کبیل

عبدالرحمان علی

۱۸۷۲ م . حاجی





عمو صنایع مک و مکا فضل خلا + زما +  
به ن ساین ن و ن ق مین و ن

مرآت صورت های معانی بیگانه نشر نشسته شمار یکتای زمانه فصاحت بلاغت



سب و ایتس قد و ان من صا صب و جلال قبا سنی ن مال صبا مسرتشی جسی بر مال

در مطبع قیام می نشی نول کشور بول بظباء متحالی کرید



Handwritten marginal notes in the right margin, including a circular stamp at the top right.



بسم الله الرحمن الرحيم

Main body of handwritten text on the right page, starting with 'از دانشمندی که زبانه...'.

انوار مغرب

Main body of handwritten text on the left page, starting with 'مگر خاموشی اگر سکوت درستی...'.

Handwritten marginal notes in the left margin, including a circular stamp at the top left.







گاه که قابل خلوت شوند بیجا نیست بست و ششم شهر نور نظام علی باد و آینه مرسلر سید صفای وقت افزود  
 و رنگ میرت از دل دود ای جلوه که از غمت بیخام به صدگردمال بر نشانند به امر و حرمت خلوت  
 کیست چه کاینه برون در نشانند به یکی بجلا و دیگر باینه و آن محتاج بود هر چند جوهر این کارها  
 در خوردنی باید اما امتثال الامام کی را غلافی از چرب ترا کشیده و در خام گرفته ارسال داشت و آن  
 گرفته بسبب فندان جلا کار میوز جواب خاطر مجربست محمد شریف مینک ساز درین فن مجتبی نزار  
 مکران دو ماه رئیس لاهور پیش خود خوانده کار آینه با شیشه محل با وجود ساخته است اگر آینه  
 باو میدود وقت مریم صفا و محمد شون و فاباد رفته در شکر عطای خروزه شعر  
 باز بود نام است بوش از سردیوانه بود به راست گوید خلق مونس بود دیوانه راه وین هنگام  
 که خاطر از همه محبت داشت قاصد رسیده و پیغام دوست رسانید خوش آمد و صفا آورد زبانی کینت  
 که هر چند دورم اما نزدیک تری از من نیست تکلف ناکرده خروزه با چند انگه دل خواهد از غلام من  
 که نگهبان پایست طلب میکرد به باشد ملازم من کو یک برادر شما اطال المد عمره و دیروز چند تا خروزه  
 بر آینه من می آورد عزیز زمره پوست بیک سر آیش گرفته همه با دستید و گفت اگر دوستی نیست  
 پاییز فرودست که از پنج دین بر آید آری پیش الله سیدن فرستاده این سخن خیل بر دم خورده بود اما  
 امروز که دل یافتم چاکر خود فرستادم تا یک سبد خروزه آورد حکایت شیرین و دیوانی آن امانت خود  
 کنم به شکایت تلخ گوئی و شلتاق حارسان خروزه زار پوست بیک که آینه بسید چاه زندان با آینه  
 آید و برون اول با وجه و شد اما بیک دور باس او داده سر بر برد و آن غلام عشق که بطنخ زار اگر همه  
 عزیز خیزست از بوسه گنده بدیش انگه بار آورد چاق گرفته و بناش و دید و خواست که انگه کشیده  
 بر زمین زند آن مرد چارشان در معرکه آشتی گیرے یکانه که در مقابلش قش و فوجی طلبید که با خروزه با  
 از سر نهاده و خبری از نیام کشیده یکبار بر رویش و دید تا نیمه که که از آن طرف نانش گذراند از و  
 تا غلام خیزست کاروی نموده بود که نابریده هند وانه افکنند و چون خروزه ترا کشیده از تخم دندان  
 کرده مانند قاش انگشت زنه بار برداشت مختصر خروزه هائی که بعد این همه گیر و در این رسیده اند  
 بر اثر آن نم نیست رنگ شکر ساجی گذاشته و نبات اگر پیش او صد کوزه ساخته یکی دست برداشته  
 تا در آشوبگاه که مونس تشنگی حلاوت بر عاشقان فرخ عشق قیامت کرده این با کوره ریاض حینت

اول سینه گراگش با طبع و سستی بهر که آن که در بارشده ۱۱ غیاب العیانت ۴

از بر قاش دست به میر آبی کوثر بر آورده سرده این پالیز سرده کابل را به سجده ان کشته ز پیر و دو سبز شیرین آیش است  
 بر لب شیرین سبز خطان که علوای شکرکیش نیست هزار خنده گیر تا آن بدر زنده آسمان حلاوت بر کن خوان  
 طالع گشته از رشک رنگ مونا پیش سبب شامی بندر بر دز سیاه آفتاب نشسته و از حسرت بوی عط  
 انگیش سبب آفتابی قرحون سبب نجر جادو آتش کرده و رنگ بر و شکسته بی شائبه تکلف این مرکز  
 عالم شیرینی که شیرینی عالم در بارش افتاده به خطوط سبزی که دارد از مقنطرات کرده عالم حلاوت نشان داده  
 کیفیت چاشنی بر قاشش که نهن در جگر شکر شکسته دوست شکستن فرخ نبات بر آورده می در گریبان آینه  
 شیرین سبز خطان کرده و گرسه شوق مجتبی که پیش روی آفتاب کشیده و از بار حسرت  
 پشت ابروی ندین ماه طلعتان خم ساخته نعل بلبل سبوح در آورده اسماست ز آب نقره کرده دل شیرین  
 طیار بر موضع در دودل خوش به امیر کشور لذت و زبیری به زخور در نقش بود مرزا کبری بی زبان  
 بجز لذت شکر چسبیار به دوستی از خوشی کرده تیار به چوشوق آن دوستی بردش از جا به حلاوت  
 کشته خود کرده دریا به پیشش قند مرغی برده باجه به از و بر فرق لذت نیمه تاج به مگر به مصر باش  
 بود به قاشش به کینتی و نعل خواهد بر قاشش به منقور که کند زو غلظت زصل به جان شیرین آینه نقش  
 حنظل به که شیرین هم شود بازاری او به شود ز باد شیرین کاری او به بجان شیرین سو کند چرخ اگر صد با  
 بر گرد خواهم گرد یک قاش او را بقابل هزار بلال ندم آری روست تلخ شیم که علوای خود را به نعل کمنه  
 فرود شیم خدائی که از شجر اخضر نار و نار را بر ابراهیم گلزار ساخته **مطم** برده زستان عطایش سپهر  
 کینه ما و نو نارج مهر به ساقی طفتش شکند بی تعب به در لرتاک شمار غیب به رانند او داد حکم حکم  
 چشم با دام زمین کرم به تاز و لذت شکرش زیاد به در دهن سینه زبانی نهاد به نمال اقبال  
 ایشان را از آسیب سموم مکاره روزگار مصون داشته نمره نوشگوار می کرامت کناد **محمد عباس خان**  
 در **غریبیت** این درو نام است از علوی عبور به بنیده نالان را مپور به تقیض محمد عباس خان از  
 راه سکینت دور که دست بر و صر مننا تا قدم در راه غارت افکنده سر و خزانانی یعنی محمد تقیم خان هم جو آن  
 راه ریش زنگانی از جا بر کنده خوره در چشم آن بیچارگان کرده و او را در خورگی مویز گردانیده **مطم**  
 ای عزا داشتگان شور و فغان بردارید به طرب از سر نهید آه ز جان بردارید به تمدغم در طرب آبان  
 دل آری فرود به نقش راحت بسر و دوش چنان بردارید به میر و محمد جو آنی و بسا میگوید به پشت خم کرده



دل از در جهان بر آید که کس درین پرده پاریز روان نشاند که در پند آبی و این شاد روان بر آید به ای  
برادر و درمن چندانکه تیار شمایم دارم بخوار گس خود از شما محتاج ترم **قطعه** شمع در محفل غم موی که موی کرم باستی  
که مرا نیز چه پروانه جوان مگر هست به کرم اسگل که مزاری سرو بگ گذار به پیچمانی که ترا بی سرو بی برگی  
است به و چرا این شام امروز نموده در نظر نیست که در تمام آن باعث تمیز و کما از زخمهای دیوار صد دیده  
چو آب نکرده باشد و خرابی بیجان طریقی که در شبیه آن سالار قافل علیین از موهبا سراب بهزار اول  
بیتاب نگردد و گلشن جانگوش از برگ باهنر میا ساخته مگر آن تن نازنین به تار و پود حریر نیسازد  
و صحرای دیده آهوی باد می سیاه کرده تا بر ستاروش انما و تا سنج این حادثه جا کما بر بهمن بزخم شیمان  
گلشن گردیده بنیک از سر سبز پریده و خرمی خیالی بنیک گردیده صبا مینا سرور بر زمین انداخت  
و لاله از غایت پیچری گلور انیون در جام گذاشته **قطعه** گرداشته خبر که چه شیر از برش گذشت به دریا  
بجمال خسته صحرا گریسته به کرداب و اشقی اگر این موهبا سراب به صحرا دیده برده و دریا گریسته به  
آفاق نیست که در آمدن زمانه مرد آزار نظر نیست آن طرف تجربه دیده و دیده است بر گل و نیار  
روزگار رسیده مدتی نخل عزای باب دیده سراب نموده ام و عمری بند بنایا بسر نیچو مگر کان کشتو ده  
فریده ام که بلاق این ما سخنانه نیفتاده باشد و ولی نیا نتم که در غم و شادی از از چشمه زهراب مگر از زمین  
دیده بیرون نداده ندانم آدمی را با این ابتلا که بلا ها که دارد برای چه آفریده اند و این بهولای صورا  
فصلنامه حواش را قلمین حاصله پران شده اگر انفعال بیچشم از قطره عرق دام گرفته اعتبار صورت  
آبی نصب العین تامل نماید سوختن دل زبان شعله ناله دراز میکند و اگر خیال سوزش درونی از راه  
دیده واضح بر آمده نظر چرب و راست کار اندازد تا خود را بیکر آتش قرار دهد طاقت شنودن حرمت  
سردان سر که نثار در باغی ای قضا این شادی آرام از بهر که بود به که چنین گشته و نا شاد  
میکردی ورا به که غرض ملوک حواش بود از اسجاد من به بد نبود از سنگ گرا اسجاد میکردی مرا به  
مخور زمانه یک سحر دست با سیا گردانی گردون نکشاد که نزار خرمن داند و کما آرد و نکرده باشد پیر نال  
روزگار کیسه آفتاب بیدک صبح در با وین دائرة افق ننماده که تار و پود کفن صد کلاوه رسیمان بر چرخک  
چرخ زیبیده ایجاد و طبع بی فرو شدند و هر هم بدروزه میگردد **بیت** در که چه فی طلبی ای ضعیف  
دینا که آبیای تو از آب روسته ما کرد و به ندادن کسی که دید آسایش در عالم هستی است مگر این

این بیت را در کتب معتبره نیافته است و در کتب معتبره نیافته است

روز و شب عمری که در کلفت گذرانید و ایم بعدم ز نرفته **قطعه** ای فلک گشته چو خون خوردن ما باور زاده  
قطره آبی که بخور و هم چو خون نشود به که با کمال اثری هست ز خاک مجنون به من عجب دارم از ان سید که  
مجنون نشود به فی الحقیقه هر نفسی که برسدینه با جا کرده گل خیز این ستکاره آشکاره خوست لامحاله صد بس  
من و وزم و استقامت از مدای طلبه صد شکر که منصفه حقیقه آنچه خواستم بمن داد و منست نهاد و قافله  
داو که بد بگردان سید هم منست نمی نهم اسعزیز و انا از چشمک آفتاب بی کار گرفته اند و دانسته که  
شبگیری بجان شب قلم زیز زمین بر خیزت و اشارت اهروی بلال دیده و نمیده که سریدم تیغ قضا  
از شمارانفاس آنچه یاد کرد قنقاریت حساب شخته و تراب است و از اعداد کسینم عمر بر چه حساب آوردت  
تقسیم اوقات بر قسم صواب سفریم در پیش است خوی رفتن باز نباید کرد سینه دمی گرد خورشید بر آ  
تا حیات از پای زده باشی **قطعه** بر کشید بنهای دوران اوج داری پیش نیست به چه میوز کس بر سر  
این دار خوا سیدن چرا به ما تو دارم ای فلک بشنو که انیک از بلال به بر سر من دست بر نشیرو گردیدن  
چرا به آسب نیست که ازین ناز که حیرت افزا و حادثه عبرت انما چشم دل را سخن انباشته اشک از دینا  
ظلمت پاک سازند و افسانه گذشتگان گذشته را ماده غفلت ندانسته خواب بندی تصور نمایند و آن  
فلک بقدر که اسخریب افتاده بار سال بدایا از خیرات مبرات امداد روحانی می نمود و با شش که از کما  
گا هواره تنهات و دنیاچه و انا که زندانیان سیه چال سید که نزار حسرت ازین دارنا پایدار برده اند و چه  
کردار اند **بعالی خدمت لاله رحمت سنگه سبت شب تاریک و بیم سوج و گرداب**  
چنین حال به کجا دانند حال ما سبکساران سا حلما به بر تمییز انور حفنی مستتر مانند که آدمی ناد با همه  
فناست گوهر به بنیاست نفس اماره همواره بیکاره حواج گوناگون و مجبور به آسب بوقلمون بوده اسفل  
افراع خود بل ازفل افراد خلافت میگردد و چه میجان مواد اغراض دنییه دنیا از محبت کسنت و سلامت  
وقارش برکنار داشته گاهی علیا لانه بر بتر خوار می اندازد نفسی مرخصانه ممنون نازشهای چاره گران  
میسازد و استیلا ای قوت بهر بهیست بلندش را از ایوان شرافت موکشان آورده آنی با مید استخوانی  
ساک دار مرد بنال تو نگران سید و انا و زمانه بتوقع پاره نانی بوزینه صفت بر در انجیا میرقصاند و هیچ خود  
از افراد انسانی نباشد که این سینه را با انجیا خود پسندیده خود انشاسه و اگر شناسد قومی نه ندانند بهر ادرا  
خارجی که ازین بجایه سینه ندانند اسبست زیا چه آفریننده بنیک و بد کار که سخن آتش شرفت ساخته

این بیت را در کتب معتبره نیافته است و در کتب معتبره نیافته است

این بیت را در کتب معتبره نیافته است و در کتب معتبره نیافته است



این قریب قریب در دو داشته و اسباب اولالت در حالت جرم در صورت گزاشته درین صورت اولبتگان  
 علائق اگر فکرمندیات علیه منکر است خود را از جمله عوارض وصول مامول دانسته و بصول لواقع قطع نظر  
 از ان کو ششیده یعنی خاک در اقبال مندی را بر تو تیا گرفته دست خراش پیش بر نرد و در اطلب  
 پاس پس نیارند میرساوشان را نام و اند کسی که درین شورش که هوس یکباره از جازفته کوران  
 راه نرود و اگر همچنین نامینا شود پاپیش از عصا نگذار و صدق این معنی است حال این کشفته رو  
 سر و در میایه اخوان فاشفته سر سید ما میهای دوران که بر چند سینه نشی دارد از ان زن بوسی هزار  
 جابجا ششیده اما در می نه طلبیده الا از خانه بخت بلندی که طلبیب حاذق ممتش علاج تلخکامان  
 در و فلاکت غیر از شربت دنیا نه نموده و زرشک دانای سخاوتش در دفع ماده فاسد افلاس حسنه  
 بنلوس نداد و فرموده و عروصین العواش را چنین هم در سفر نیست همه پیشانی تمسکان بخشیده  
 و تو شکبی اگر امش چاک زده قبایله نیز در تو شکنا نذار و جمله بصبیح عریان تن اگر ام کرده لاجرم اگر  
 اعتماد کثادگی بدینش مراد لنگ نداشت بر سوال آرد چه دور اما بنا بر انفعال بیچه خود قطره  
 عرقیکه گل میکند چه لب خاموشی است بحق فاشنگداری که مرتبه فاشش در اعداد احوال جانشان  
 غیر ازین که سرنگونه خجالت نارسائی چون فقط بر سر فاش افتاده دارد صورت صغری هم زبانی  
 تا بد عوی زیادت معنی بر خود باله بکدام فریاد نیاز مندی نادرش بجا کند و خریدار آقا را خواهان  
 گرد و ملا دامن آنم که من دانم کاش خیاطی پیشه و آتی تا جا بر به بالای عیانی چند قبا کرده و بان  
 به نر فیلادست سر رشته تفاهر به است آورده است خورد و بالا کردی یاد کار صینه دیوار چینه  
 دانستی تا در موسم بارش گل خورد آرد آب گرفته و کالاس خورداری را آب داده با کوه دیوار آن  
 سودا بلند کرده و این دو سه ورق کتاب که چون برگ درختان مایه سر سبزی خود دانسته ام  
 امروز بوقرک گنجینه هم نمی از رنگ سرخ روی چگونگی توان بست و در مجلس خوش قاشان چگونگی توان  
 نشست معنی رنگین اگر همه با دانه انگور است و مانع دنیا داران قدر نه نشناس از ان ناز که است  
 و صورت این فشا صورت دوار و صدق نشود درین حالت کیفیت عطای عالی در باب افزایش  
 و در معین خاکسار که بعد از دو سال گل کرده چند مانند سه دو ساله خوب رسیده اما شمار اندیشی بی استحقاق  
 ناشکست سر آشفته تر ساخت و همان شورش میانی که خیالش هم کاسه و مانع بود کار نمک کرده کیفیت

سرور را بخار کرد و درت مبدل گردانید و چه چنین نباشد کاری نگردده ام که قابل انعام و لائق صلوات باشد  
 پس نسبت که کلمتس من برامی دیگر که منافی شیره عقیدت باشد محمول نشده آنچه محمت می شود  
 در خزان سر کار و در وقتنا جمع داشته آید تا بروقت گل کردن حسن خدمت که هر چند ازین کیا ضعیف گمان  
 آن نیست اما همان رشته تنی که در چشم امید بدان سحابی دروخته است به بهانه انعام باز با بجز  
 بی نیاز قسم که این معنی طری از غیر نیاز نذار و آری اگر نظر بر علوم مراتب و موم مقام مخاطب خود گویم  
 بد نگردده باشم چه اکثری از امرای شهر که دولت ایشان امر نیست با تستان خود کار از پای  
 قدر دانی گذرانیده اند اگر رئیس این رئیس که اساس دولتش آن روز که فیما در کمی نهادند و آن  
 نخستین خلوتخانه قدم بود پابر آورده خویش راه سلوک رو دست بعد نباشد اما من که خیز پیش پاس  
 خود ندیده سر از خجالت بیچه برنی آرم چگونه در نه از عالم دیگر زخم و گامی از حد خود فراتر که در ام  
 به الا چه چند نوشته خوشین بنی که هر گاه بر سر راست اتفاق خراش افتد جزو بافتاب  
 نرود تا سایه دو چارش نگرود و بلند دماغی که اگر شوق جلوه بگلزارش بر در لب حوضی اقامت  
 نماید تا خود را در آب افتاده نه بیند کجا سر و برگ بنیوانی داشته باشد که سر زد و آرد و گوشه پیش گذار  
 تا خامه با هم ضعیف نمالی پرده دل دیده شدی بلند کشته و حرفی از کج آنکه زمانه راست کرده  
 بر زبان آرد اما شکایت شوری دارد و جوش این باده نوری لاجرم می باید تا سر خم بکشاید  
 خود پسندی چند بر در زبانت ای طفل چه که شدی چهره باینه و آیش کردی به آخر از دل شده  
 خویش چه دیدی جز عشق چه کین همه مورد صد جور و عتابش کردی چه چشم سستت بقبول دل ما  
 صرف ندا ده و در نه دین قصه چه حال که کبابش کردی به سنبلی از حال پریشانی دل با تو نوشت  
 زمست باد بر زلفت جواش کردی به عخلوی خیر طلب قابل میداد نبود و چونکه آباد تو میخواست  
 خرابش کردی به پیشیده مباد که عصمت نفس نذارم تا بد عوی بر است از آرزو پاکلی از نیاز دکان  
 ناز و فرست کشاده دامن از ملاقات اکل دول چه نیم کار از دنیا داران بیکر کرده در چار دیوار عیبت  
 بفرغ بال شینم ملی تقیر ام می مرتبه امیری ذمه مرتبه در کج فانه خوبی از نقش تالینش  
 نور یا فتاعت کرده و در خلوت سرای خاکساری از خمیر بر این بنبار خاطر خود در ساخته آبرو  
 خود را ختم من حصیر دانسته ام نه تو قوت موج خله خدا و صورت صفاسه دل چون آینه در پیش



می بخیم و غلغله و بیابانال کردگان فلک اگر چه تجرعه پوشند نظریانندگان فلاکت و ان گشته استینی نیز  
 که از جامه گلدر و زلفانته روی ماهه روان طریق کبر اگر جامه راه راه در بردارند کینک پوشان که بطل بر  
 چاکه کاسه گریبان فائق نه پندارند آن دگان جامه شستی پوشند و جز نامحرمان مطلب خجرات نگوشند  
 طبع اطمینان الوان و نوا که بر قلکون رنگه در دلم نه بسته و کعبه غزالی چون ساکت در دهم نه شکسته  
 با زوی انگشت عروس کاسه نامزدان نه لیسیده ام و تمنای حلوا ای سوهان و حمت زخم دندان  
 سگان نه کشیده غم بل برگی بر چوبه سینه شاخ شاخ کرده اما قدر اشک عنانی را بگر فتن سبب دیگران  
 آسید شکست نرسانم و مردنی آبی با آنکه خون در رگم خشک ساخته لیکن آبروی خود را نگاه داشته  
 بطلع آبی سقطه فروشان آب در دهن نگر داند شبه به فکر و در چرخ و در چرخ نخورده ام و شب  
 روز نیار دره و روزی در حص برگی فی نفسی بجزت نکشیده و ناکه بیده نکرده کنایه کسب و کنایه کشیدن  
 که مویز خوردن و مار مویزک گردیدن درین صورت دیوانه کسی که مر اجنون غرض دانسته و این همه  
 که بچشمه مرانی طلبیده انداشته و م سردی پیشه سازد و طرح سبب رونی اندازد آری سن ساده از بند  
 تعلق آزانده که عاشق الهیت بودم و طالب آدمیت درین معامله معاشرت و مجامعت خطا کردم و  
 راست به غلط سپردم آزانده جانی را که یکسر و هزار سودا دار و با مفضل آذانی و محبت گزینی چه کار و میاید  
 را که حضور ستانیش بر او مهران باشد در جگر دام بود و نشان تزویر چه گذار اکنون مصلحت خویش حسرت  
 درین کار ندیده ام که از خود تر شده همین یک سلام خشک و دوستان کنذانی را جوابی از دور داده باشم  
 با بکلده ای با بجز در حضور و غیبت برابرست و محبت بی نفاق اولی تر و رشک رسیدن دو  
**نفس لال نوشت** بار سال و نفس لال و حشره را بدام الفت کشیدن و آزانده را بنده  
 ساخته و در مصیبتان سرخورد گردانیدن کاریست که غیر از فدام ایشان نیاید ام روز متاخر محبت بیدار  
 که گوید چون باشد که گشته با سیری کسے معناداده غم نخواتان قدم در خانه زنجیر گذارد و پاسه کوبان  
 و سرود کوبان از در زندان در آمده به نشنا اول نشیند کجاست تا بدیدن این مشتت پر عالم بهار در  
 باور کن در بقیقین دانند که اسیران شمار از نفس نیز بهاری شگفته است ریاضی از دل غم تو سینه  
 لاله زار که دارد به بر سینه ز خون دل نگار که دارد به دیوانه تو بر غم این بی برگان به در عالم  
 خوشی هم بهار که دارد به نازم آبیانی این مرغان چمن پوش که چون هندی دران بادی کوش چاد

نشان و صفیر بیل  
 کینک پوشان  
 جامه شستی  
 کعبه غزالی  
 سوهان  
 زخم دندان  
 عنانی  
 فتن  
 سبب  
 دیگران  
 آسید  
 شکست  
 نرسانم  
 مردنی  
 آبی  
 با آنکه  
 خون  
 در رگم  
 خشک  
 ساخته  
 لیکن  
 آبروی  
 خود  
 را  
 نگاه  
 داشته  
 بطلع  
 آبی  
 سقطه  
 فروشان  
 آب  
 در  
 دهن  
 نگر  
 داند  
 شبه  
 به  
 فکر  
 و  
 در  
 چرخ  
 و  
 در  
 چرخ  
 نخورده  
 ام  
 و  
 شب  
 روز  
 نیار  
 دره  
 و  
 روزی  
 در  
 حص  
 برگی  
 فی  
 نفسی  
 بجز  
 ز  
 نکشیده  
 و  
 ناکه  
 بیده  
 نکرده  
 کنایه  
 کسب  
 و  
 کنایه  
 کشیدن  
 که  
 مویز  
 خوردن  
 و  
 مار  
 مویزک  
 گردیدن  
 درین  
 صورت  
 دیوانه  
 کسی  
 که  
 مر  
 اجنون  
 غرض  
 دانسته  
 و  
 این  
 همه  
 که  
 بچشمه  
 مرانی  
 طلبیده  
 انداشته  
 و  
 م  
 سردی  
 پیشه  
 سازد  
 و  
 طرح  
 سبب  
 رونی  
 اندازد  
 آری  
 سن  
 ساده  
 از  
 بند  
 تعلق  
 آزانده  
 که  
 عاشق  
 الهیت  
 بودم  
 و  
 طالب  
 آدمیت  
 درین  
 معامله  
 معاشرت  
 و  
 مجامعت  
 خطا  
 کردم  
 و  
 راست  
 به  
 غلط  
 سپردم  
 آزانده  
 جانی  
 را  
 که  
 یکسر  
 و  
 هزار  
 سودا  
 دار  
 و  
 با  
 مفضل  
 آذانی  
 و  
 محبت  
 گزینی  
 چه  
 کار  
 و  
 میاید  
 را  
 که  
 حضور  
 ستانیش  
 بر  
 او  
 مهران  
 باشد  
 در  
 جگر  
 دام  
 بود  
 و  
 نشان  
 تزویر  
 چه  
 گذار  
 اکنون  
 مصلحت  
 خویش  
 حسرت  
 درین  
 کار  
 ندیده  
 ام  
 که  
 از  
 خود  
 تر  
 شده  
 همین  
 یک  
 سلام  
 خشک  
 و  
 دوستان  
 کنذانی  
 را  
 جوابی  
 از  
 دور  
 داده  
 باشم  
 با  
 بکلده  
 ای  
 با  
 بجز  
 در  
 حضور  
 و  
 غیبت  
 برابرست  
 و  
 محبت  
 بی  
 نفاق  
 اولی  
 تر  
 و  
 رشک  
 رسیدن  
 دو  
**نفس  
 لال  
 نوشت**  
 بار  
 سال  
 و  
 نفس  
 لال  
 و  
 حشره  
 را  
 بدام  
 الفت  
 کشیدن  
 و  
 آزانده  
 را  
 بنده  
 ساخته  
 و  
 در  
 مصیبتان  
 سرخورد  
 گردانیدن  
 کاریست  
 که  
 غیر  
 از  
 فدام  
 ایشان  
 نیاید  
 ام  
 روز  
 متاخر  
 محبت  
 بیدار  
 که  
 گوید  
 چون  
 باشد  
 که  
 گشته  
 با  
 سیری  
 کسے  
 معناداده  
 غم  
 نخواتان  
 قدم  
 در  
 خانه  
 زنجیر  
 گذارد  
 و  
 پاسه  
 کوبان  
 و  
 سرود  
 کوبان  
 از  
 در  
 زندان  
 در  
 آمده  
 به  
 نشنا  
 اول  
 نشیند  
 کجاست  
 تا  
 بدیدن  
 این  
 مشتت  
 پر  
 عالم  
 بهار  
 در  
 باور  
 کن  
 در  
 بقیقین  
 دانند  
 که  
 اسیران  
 شمار  
 از  
 نفس  
 نیز  
 بهاری  
 شگفته  
 است  
 ریاضی  
 از  
 دل  
 غم  
 تو  
 سینه  
 لاله  
 زار  
 که  
 دارد  
 به  
 بر  
 سینه  
 ز  
 خون  
 دل  
 نگار  
 که  
 دارد  
 به  
 دیوانه  
 تو  
 بر  
 غم  
 این  
 بی  
 برگان  
 به  
 در  
 عالم  
 خوشی  
 هم  
 بهار  
 که  
 دارد  
 به  
 نازم  
 آبیانی  
 این  
 مرغان  
 چمن  
 پوش  
 که  
 چون  
 هندی  
 دران  
 بادی  
 کوش  
 چاد

گلکبندی بروش گاه در نفس اصول گردنی بلند کرده و می سرود عاشقانه شدی بلند کشیده پنداری  
 از روح طیبه شمدست با فاده عالم خاک و گویا بر نفس در آید یثیل بر پزادان رخ قیاست بانسون  
 خونین جگر و شیشه در آید بر قطعه زبال افشانی این مرغ هنگام تماشایش به مرادوم بهار  
 صد چمن در دیده میگردد به چو این رنگین نوا اندر نفس گردد و بعد شوشه به تو گوئی اشک خون آلود  
 من در دیده میگردد به بنام این مرغ پرشته حسن با خالهای سفید که دارد انگاره بهار لاله و میان  
 ست یا دل خونین بهیتر است که در راه امیدصال همه تن چشم انتظار چون بال افشان بر کناره کوزه  
 نفس در آید گوئی روح شهیدیت بر لب کوزه بر آید نه در سر و نه بر جبهه رنگینی ست از طبیعت صفا  
 شاعری بر لب رسیده و با اشک خونین بلیست از دل بسوی دیده و دیده ریاضی این مرغ که رنگین  
 پرده بال ست هنوز به گل رخت و بهارش کمال ست هنوز به چون عاشق کم حزن ز جز شوق به سر تا  
 بقدم خون شده لال ست هنوز به بدوستی در رسیدن انبه نوشسته هزار دانه انبه صعب  
 امام علی شکر رسیده اند که از تلخکامیها بهار نایب زبان ملازمان انیمه شفقت بعد از دو سال چگون  
 بنظر رسیده مگر محبت دران سر زمین در بر می آید باری چون از حلاوت سر بسبب اخلاق خبر میداد  
 بمناق دوستی بسیار خوش نزه افتادیمه از ان از جانب ایشان همه از مطلوب ناظر به نوا نسیب الدوله  
 فرستادیم بگانش از هر سو دیده چون پستان مادر با کمال غربت می بکشد ندو با با بر دانه سبزه محمد  
 ایشان میگردد انید هیچ آنچه به لالاسرا انعام کرده خصصت فرموده صاحب من امروز در حضرت پادشاه  
 سخن انداخت اگر بزرگوار این چنین بهایا اختلافی رود بهر آئینه شیرین و خوشگوار خواهد بود زیاده ازین  
 نیاز بود خواهان بس بلند چاشنی ست امید که تا تمام فصل ارسال این شکر سر لبه دو سه نوبت دیگر  
 تا گو از اندامه بپیر عمر الدین حسین **مثنوی** بیای نامه ای سر و گلزار خطا به تدر و خرامان  
 که سار خطا نیست و کس ساز سنگ ماهه نوا می تو محمل کش رنگ ماهه بیای تا حدیث جنون کنه  
 سبقتما که در پینه از بر کنیم به بهاری برافروزد و ز کس تراش به بی سوز و لوانه و سکه تراش به سر  
 بر آور که سوز آورده به شب در رخ ما را بر آورده به صریحی که در نامه آتش زنده به سحر اسه درین  
 نپسند از آنگند به چون را بیک ناله مینمکن به نسرده است آتش نفس تیز کن به در من حال سوز  
 مگر بر نویس به سلامی بیال سمندر نویس به باول ز خون و دم کن بیان به که شجرت با بد سردستان

نشان و صفیر بیل  
 کینک پوشان  
 جامه شستی  
 کعبه غزالی  
 سوهان  
 زخم دندان  
 عنانی  
 فتن  
 سبب  
 دیگران  
 آسید  
 شکست  
 نرسانم  
 مردنی  
 آبی  
 با آنکه  
 خون  
 در رگم  
 خشک  
 ساخته  
 لیکن  
 آبروی  
 خود  
 را  
 نگاه  
 داشته  
 بطلع  
 آبی  
 سقطه  
 فروشان  
 آب  
 در  
 دهن  
 نگر  
 داند  
 شبه  
 به  
 فکر  
 و  
 در  
 چرخ  
 و  
 در  
 چرخ  
 نخورده  
 ام  
 و  
 شب  
 روز  
 نیار  
 دره  
 و  
 روزی  
 در  
 حص  
 برگی  
 فی  
 نفسی  
 بجز  
 ز  
 نکشیده  
 و  
 ناکه  
 بیده  
 نکرده  
 کنایه  
 کسب  
 و  
 کنایه  
 کشیدن  
 که  
 مویز  
 خوردن  
 و  
 مار  
 مویزک  
 گردیدن  
 درین  
 صورت  
 دیوانه  
 کسی  
 که  
 مر  
 اجنون  
 غرض  
 دانسته  
 و  
 این  
 همه  
 که  
 بچشمه  
 مرانی  
 طلبیده  
 انداشته  
 و  
 م  
 سردی  
 پیشه  
 سازد  
 و  
 طرح  
 سبب  
 رونی  
 اندازد  
 آری  
 سن  
 ساده  
 از  
 بند  
 تعلق  
 آزانده  
 که  
 عاشق  
 الهیت  
 بودم  
 و  
 طالب  
 آدمیت  
 درین  
 معامله  
 معاشرت  
 و  
 مجامعت  
 خطا  
 کردم  
 و  
 راست  
 به  
 غلط  
 سپردم  
 آزانده  
 جانی  
 را  
 که  
 یکسر  
 و  
 هزار  
 سودا  
 دار  
 و  
 با  
 مفضل  
 آذانی  
 و  
 محبت  
 گزینی  
 چه  
 کار  
 و  
 میاید  
 را  
 که  
 حضور  
 ستانیش  
 بر  
 او  
 مهران  
 باشد  
 در  
 جگر  
 دام  
 بود  
 و  
 نشان  
 تزویر  
 چه  
 گذار  
 اکنون  
 مصلحت  
 خویش  
 حسرت  
 درین  
 کار  
 ندیده  
 ام  
 که  
 از  
 خود  
 تر  
 شده  
 همین  
 یک  
 سلام  
 خشک  
 و  
 دوستان  
 کنذانی  
 را  
 جوابی  
 از  
 دور  
 داده  
 باشم  
 با  
 بکلده  
 ای  
 با  
 بجز  
 در  
 حضور  
 و  
 غیبت  
 برابرست  
 و  
 محبت  
 بی  
 نفاق  
 اولی  
 تر  
 و  
 رشک  
 رسیدن  
 دو  
**نفس  
 لال  
 نوشت**  
 بار  
 سال  
 و  
 نفس  
 لال  
 و  
 حشره  
 را  
 بدام  
 الفت  
 کشیدن  
 و  
 آزانده  
 را  
 بنده  
 ساخته  
 و  
 در  
 مصیبتان  
 سرخورد  
 گردانیدن  
 کاریست  
 که  
 غیر  
 از  
 فدام  
 ایشان  
 نیاید  
 ام  
 روز  
 متاخر  
 محبت  
 بیدار  
 که  
 گوید  
 چون  
 باشد  
 که  
 گشته  
 با  
 سیری  
 کسے  
 معناداده  
 غم  
 نخواتان  
 قدم  
 در  
 خانه  
 زنجیر  
 گذارد  
 و  
 پاسه  
 کوبان  
 و  
 سرود  
 کوبان  
 از  
 در  
 زندان  
 در  
 آمده  
 به  
 نشنا  
 اول  
 نشیند  
 کجاست  
 تا  
 بدیدن  
 این  
 مشتت  
 پر  
 عالم  
 بهار  
 در  
 باور  
 کن  
 در  
 بقیقین  
 دانند  
 که  
 اسیران  
 شمار  
 از  
 نفس  
 نیز  
 بهاری  
 شگفته  
 است  
 ریاضی  
 از  
 دل  
 غم  
 تو  
 سینه  
 لاله  
 زار  
 که  
 دارد  
 به  
 بر  
 سینه  
 ز  
 خون  
 دل  
 نگار  
 که  
 دارد  
 به  
 دیوانه  
 تو  
 بر  
 غم  
 این  
 بی  
 برگان  
 به  
 در  
 عالم  
 خوشی  
 هم  
 بهار  
 که  
 دارد  
 به  
 نازم  
 آبیانی  
 این  
 مرغان  
 چمن  
 پوش  
 که  
 چون  
 هندی  
 دران  
 بادی  
 کوش  
 چاد



در آن پس قلم چسبوری بکش به نوانی با سنگ دوری بکش به مجریان در آن روزی وصال با مگر طرفه شکله  
 در میان در اندر و دیوانگان در کفایت دوری با سبب دیگران غریب برده می آید چرا که چنانچه  
 با و در آن خاک و در افتادگان بسته گو مرگ قدم نچرخه جاکن سه بر دلخ تو در گریست که دارد  
 جگر که به به جگر خوارسی اگر کرده آماده مرا به سجده ام بار خدا یا که پس فرستود به سایه زلفت غلط که سجاد  
 مرا به در عرض مدت مجوری که با و بیکار پذیرد اخته اندید اندید چه کار پر اخته اندید اخته عبارت آراسته  
 حجاب گفتگوی ساد و چاست دادای مانع البال در کفایت بچه دلیل انحصار دارد امید که بتلافی مافات  
 گوشیده هر چه میداند به نگارند و به هر چه ندانند و نشوند که مخاطب نیز چندان از و در دست چنان نیز  
 انسانی در هیچ حرفت قافریست و کسب هنر شکل هذات فردی منحرفی ممکن بود که چنانچه غفلت  
 فراموشی مرا یاد ایشان داده است یاد ایشان هم فراموشی داده و اگر نتوانستی بر کفایت بر خود  
 بسته آنرا که محبت از نوع آدمی بر آمده ام و بر میده خاطر می در جگر که خوش در آمده همچون دار با هر  
 رنده و کفایت که دیده و با هر بریده هم فراموشی دیده و می تمناسه سیرانی پایی که بر تره فارم و ساعنی  
 بشوق نگاه آشنا از آمو چشم قشلی میدارم بیکانگی را بسوزن بر من توان و دست آور وقت دیوانگی  
 خوش و فغان ساد که آبا که از محنت محبت فریفتی ام و کفایت را تبدیل الفت دانسته شعری در جفا بجا  
 چه مانده است که بجای مانگر دے به چندان که هر چه کردی بوفاسی مانگر دے به از و دار دادگر به ناصیب  
 کتا و تا این همه پیدا و بر شتی دل دادگان رواند از میان **حسن شاه فردیست عشق**  
 غبارم بر کوسه تو بر و به نفسی چند هم کردم و بر خاک زوم به طبیعت از دم سردهای پرو کار  
 سنج بسته با این مجاری خجریک طلب نگاری محال عقلی نمود آنرا محبت گرمی کرد تا تو بدیاد بگذریش  
 در آن و سطر که چند پیدا شد نتیجه المرام آنکه صمیمان میر محمد محوک اخلاص نامه به بنده خانی رسید  
 هنوز جبار خواب نگذاشته بودم که حلقه در زد و چون بیرون آمدم دیدم که کوسه همراه دارد و کفایت  
 این سپر شنبه و بازیره خستین پس کوچی آمد بتیاره در زیر ناودان به نیست مهیب استیاده نگین  
 آغاز کرد و افتد تر رسید که پای گزیش نماند و بیوش افتاد اکنون ده روز است که تپ کرده و گاه  
 گاه فرسنگ در خراب برومی افتد به میان صاحب باید نوشت تا حزمی بنویسند و سیکله بر نگارند  
 که این دیو زده بجال آید و تنها مخصوص محبت و موم و خلاق از بسید ما غمنایکه باین بی سرو پا دارند

این شعر در وصف حضرت علی است که در روزی در میان دو دیوانه افتاد و آن دو دیوانه او را در آغوش گرفتند و او را در میان خود نگاه داشتند و او را از آتش و آبرو نجات دادند

این شعر در وصف حضرت علی است که در روزی در میان دو دیوانه افتاد و آن دو دیوانه او را در آغوش گرفتند و او را از آتش و آبرو نجات دادند

قطع نظر کرده بدیدار ملا زمان فرستاد و الله بخنده شفا علیل محمد خان در رام پور ریاضی  
 خوبان که دست مبتهل میگردد به دروازه صلح را بگل میگردد به اسی کج بیجان چه رسم انصافست  
 این به دشنام همیدید و دل میگردد به بار نامهربان میان محمد خان من هانم که پیش ازین به سال  
 بودم آنرا که آن ابر و ناله است نیدامم کار کفایت لیکن اینقدر نملنون است که تادل از من نسل را  
 بنده خود ساخته اید این معنی گاه گاه با این رسمه راسه در آه من این مار آستین را برای این  
 روزنه پرورده بودم به محبت سوگند اگر پیش من می بودی به چشم شامی سپردم گویند عاقل تری  
 از چشم نیست چرا عاقلان کار کرده آن غماز را بمن نیدد تا از من به بیند آنچه بیند سبب گاه  
 گر این گاه سوزان گاه سبب میکند به قصد که هر چه با من میکند دل میکند به جواب شکایت باران  
 حدس نیست اما عرض حال میکنم اگر طرفه از معذرت داشته باشد قبول فرماید قاصد زبانی گفته باشد  
 که درین شش ماه از عرض من چه قدر حالتها کشیدم و مانع فکر مذاشتم تا بشرح اشعار رسیده بر دوزم  
 و اکنون که بسر پا آمدم سر شش ماه از دست رفتن مدورت دستی که در نفل جا کرده قلم چگونگی بر د  
 تا تحریر بر صورت پذیرد مگر آن چشم غلط انداز بعد از ترک شیوه ناز و اگر چنین نباشد نادانسته  
 استغفر الله بل بیخالی رقیب محنت گاه به بجانب من گردد **مطلع** آنکه جان داد به لب صورت  
 بجای را به کاش میداد ولی بیخالی حیران را به همچو گل آتش افروزه ما شعله نداد و به تا نخبند  
 صبا گوشه دامان را به عذر جودم نیست ولی بر پس در چشم که بد آموز چرا ساخته نادان را  
 علامی این گریه که در روز و ماهش کرده به تا چه در کلبه نهادی شب چیرانی را به به جگر  
**مقیم خان** بموجب ارشاد **حسن خان** این آند را با وجود کفایت کار او  
 از پیش نظر و چار برده با میدوانند نیدانند که درون نشین چه سال است فاز سرد تهری زمانه ترس  
 داشتند و نغمهای الوان دهر بر دل سرور کرده چون ز کام زدگان جز آنخ و نغمه در کار دنیا میان  
 نیستند با آنکه امروز سرمای محنت بود بر غم تجرد پوستین پوشیده و بر غلاف لباسیان پوستین  
 گذاشته بعد تناول عشاء روگردان عشاء سفارش نامه و نفل سرکن برکن بر سر وقت هتتاب سا  
 رسید و چون شلمه کشتم حسن و مفید بر آمده و مانند شیر برنی با بیکل مهیب بر سر قالمین ساکت شسته  
 غلامان مجرب میگردد و نوز میکنند و دیوانگان چند که عبارت از دیوان بگیان است بر روز طباش

این شعر در وصف حضرت علی است که در روزی در میان دو دیوانه افتاد و آن دو دیوانه او را در آغوش گرفتند و او را از آتش و آبرو نجات دادند



بسته با کشاده و چراغ و آرایش کشیده تیره درونان برات الفت و محبت بر سجده میسند یعنی بر ما می کشند  
 در قضا میزند اما حساب از خود نگرفته جزئی حسابی یعنی اندیشند بنده بزم پیش بودن کارش رفتن و  
 سلامش و او هم تادست بگیرد از کمال و هم سردی جواب بر لبش چون آب بر لب جوخ بسته سنگ دل  
 پالین نمشکست خواستم که دست از دهن برداشته تا گفتند ما بگویم اما این الوقت بودم آن کتاب  
 اعمال را چون نامه اعمال از فضل بر آورده بدستش و آدمی سواد بر سطر سطر گشته کاغذ بر رویم ز گفت  
 سخن چقدر آب شود تا حاصل زمین تکلیفیت خواران برسد با جرات سردش مرا افتد از سرمان سوخته که  
 دیگر سرم نمی جنبد پای این خیسان بخارم و بهای در این ناکسان در سردارم امید که بعد از این  
 در مجموع امور بارده با این تکلیف نبوده در سردارین سرورم در اندازند مسووه مکتوبی که در باب  
 استغفای نوکری **محمد تقی خان صاحب نوشته شد** گوئی زیاده که چند  
 ازین بدوینے چه زندی بگذارتا به ما بشکینی بد بر جای خود دست هر چه یعنی اما به انصاف دست  
 فرصت می بیند به نقاش خاطر خاطر خان صاحب عالی مراتب ما خواهد بود که پاکباز قاجار <sup>و کاتب</sup>  
 علوی که دنیا را او اول باخته باقی ماند و نینداری اگر بازنده روزگار درین خانه دو آرزو در  
 همچنین نوشته میزند از دشتارنگا مدارنده اوست مرد کاری که با سپهر اند نیست و چون <sup>نویسنده</sup>  
 برده و مقام خانه با راست و نقدی در میسندار اگر بالفرض دست در کار کند عجم است که دست آخر  
 مال سر کار با دوستی دهد آخر کار پیا دگان حسن علیخان کرانی بحکم مفتی شهر که مردی شاعر طبع است  
 ظاهر استقاضای نسبت اندیشی حد و دال بازی جز جلا در دوال تجویز خواهد نمود دست گرفته  
 بدارگاه آرنده نگاه که ایار که تا مفتی بان دنگ و دوانی که در دوسر بردار و در فرود نیار و دست بهار را  
 کشاید مجمل سخن طالب علمی که دو سخت در بروی خلافت بسته و برود فتی کتاب کشاده و کلیمت دل  
 از دو عالم برده اشته و بر طلب علم نداده مقصود سر امر گردی که سارش یعنی خطا بال تدرور رسیدن  
 و طلب کلکشت گذارش نمود آیات صحیح گل نمیدان درم بنوق تحقیق عیون چشم بر لب جو  
 دوخته و حرمت آبداری بگوش خورده و ساعتی مشوق موزونی اشعار شجره سر و دیده و از طوق  
 قمری بد ازه تو تکلف بی برده مدتی با سوسن هم زبان بوده تا شرح آزادی با تمام رساند و عمری نجومی  
 سبیل مطلق نموده تا منتهی پریشانی و فریح کرد انداز منتهی خراش دل هر چه میگویی از زبان فارسیان

شنیده و در تحقیق مفهوم هرزه گردی سخن و دازی که میدانند از خطا جاده نمیده حیث باشد که بجای از فرزند پاک  
 عناد و هزار باغهای عشق آباد و ملی کاغذ کلغ را عنماک اشجار و دیروز از شمالان خرپوزه زار کشی لور  
 سادگار و ماغ نازک مسامحه داند و از سیه جدا دل و حیاض حیات بخش و مونتاب باغ بدیدن تالاهای  
 انکار و سوره لورا نگاه راناک در آب انفعال نشانند و گرفتار که با همه دستگی مردانه استیمن مالیده حنا از  
 دست بردارده تا سخن بند کند هرگاه به صادره گرفتار آید چون ننگ دست است هر چند کلامی که مانده عتلا  
 سکران الفت فلاکت کاپی تا سرش رسیده برده از ندهی از کی آرنده آخر صحبت نخست طبع کا نگذاران  
 بشماست طبع مقصود معارضه شده فطرت مطالبه به پیشم رساند غالباً در سر انجام آنهم متغذر خواهد بود چه  
 رندی فلس است و مثلی مشهور که چشم از خایهای رندان کم صاحب من مراعات دوستی یک طرف  
 حمیت اسلامی را چه شد که مرا بخواه که کافر زرد گوش که نقاش از کفر ابله پس هم روشن برست  
 میطلبند تا آن سیه نور لطیف خود ساخته میندق قدیمی دو انجم و برای روی جایش رنگ بر روی  
 طبیعت گردانم مقصود ازین منماظه اگر امتحان حیثیت علمی من یا بطلان دشوی دشمن و عظیم او بهداری  
 رفتن در معامله است چه سود در مقابله این خرس طینت نان بوزینه های میانه بانسی را با بیستی مساد  
 قرار داده او ساطمپانه کردن و میا نگری نمودن بروی کار آورد و مطلع صاحب خود را نگذردن مطلع  
 کلام مرجع مرام اندیشه که در اگر اجتماع این آدم صورتان از صورت آدم نفور پس دوری نماید ایراد  
 و منع سگان عمو عموکنان که جهاس را پور و راز ام مدعی چه کمی میکند و مقض و معارضه خروسان لاکه  
 و جاده های خاصه سر کار مشق برود و دیدن وزیر چاق کردن و بالای سر زدن حرمت چگونه نفس  
 می نماید با محله طلب اول نیست بل تنبیه و تعلیل و تخریب این چهار طبعان از خود دور زد و یک این  
 آرزو که به نعت پر کار روزگار ننگ از غایت روشنی رسد و بلند می فطرت مخاطب نفس را با پور رسیدنا  
 از عالم ظهور و تجلی بر طور رسیدنا و عرض سخن را بر صاحب مملقات از منس تا بش خورشید بر اجرام  
 ارضیات میدانم این حاجب جوانی از لطمه خربچین ابرو شنیده و او الفرس به سوالی که کرده به سر  
 تازیدانه بنشیده حاشیه قدیم را هزار بار جدت و تانت و ادون کار من یکانه است و صدر آرا صد ره  
 بر صدر غزت نشانان از غیر من افسانه امروز چرا خود را کشم و چون خون خویش را به باطل نریزم  
 که از محاسن طلبهای زنده شوم و در نهایت کلماتی که گاه و گاه آرد و بکلام انشیدم و ایشان را



بکار برده نشانم اگر اولاً مرقم نوکری است که با حلقه بگوش جباخن راسه و با دوش پوچند نشوم کامی سبک  
 قانون ادب نگذاشته باشم و بونی از تبه فحی و مقام شناسی نداشتی و تا غلام حسن را بخر اجلی نه گزیده  
 و تاروان آن خرطلنور یعنی شفاعت خان از آنکس راستی دور بر دوش گرفته به جلوه ندیده باشم  
 قابل گوشه مالک دلائق آنادی ویرانه بیرون دلی من بسلاست و این دوسه که بچند مندرس بشما مبارک  
 این نقطه بیان قابل قسمت از نفاق بندگان نیستند تا سر خط ایشان نمم و بر تم توکل بکتبم خط بطلان  
 کسرم غلام شاد استم که این همه شاق غرت بر خود چیده طاق در واق جهان آباد که شتم و با این  
 جهان خراب افتادم و گزین من و صحبت و هاقین این چه دیوانگی است آری آنچه فهمیده بودم چسب  
 واقع بود و صبح چند کاشتم نزدیک بر آمد و در وقت آنکه با علم بی اندامیهای آن هندوی اقلان  
 کس ندانست آتش نهی که کرده تصویر کاکا و بنومان یعنی جباخن رای دیوان و سخت رویا  
 آن صورت این بلغم شب تیغ اعنه غلام حسن باطل شنیع بدم نازدن موکدی شوم قربان شما اگر  
 دم زخم چه زخم و این که آن گشته زن قابل زدن نیست پس چه کاره است اسیاست و ابا زخم گویا  
 چسبست به لب زخم زبان خار و نم به شوای کیسه بر این زکارم چه که ستر آن سر بازار دارم  
 بسیار نشین و صد ربه غلام کن چه سر کویچه و کمدار دارم چه کسی کو در دوسر و دیاید چه که راه خانه  
 شمار دارم چه رقصه ملاذی میرزا احمد بیگ رومیان ایشان همه قدیم انجاست اندروز و شب در  
 فرمانبری مگر بسته و از خار و گل هر چه بد ایشان رسیده همه بر خود شکسته روان باشد که یکی از ایشان  
 رنجگر و دو بنا و جوی در شنگه شود با تقصیر شمشیر خان که جدا مجد ایشان اورا بسیار دوست میداشت  
 و در سفر کعب با پدرم حرم نیز شوق بوده مخلص جوهر فاسی او را خوب می شناسم اینقدر در آن آهین بناید  
 بچاره از همه بریده و ربنده الفت این دو دمان افتاده است و دم از اطاعت میزند ماک و حرم من  
 که خدایش بر ابرو در روز رحیل وصیت کرده بود که بر ستاران مرا نیاز از راسه و از قدماست آنها منت است  
 حق خدمت بجا آری ده سال است که پند آن بزرگوار را کار بسته با وجود دیدن لبه از ناملازم جوری بجا  
 این کس سالان روانی دارم و از هر چیزی بنیم میگنم از مانی و لطیف بی که از عهد ماد کلام بوسی بوسی افتاده  
 کاری نیست که بنزارید یا میسر است و چون زلفت خود سر فرود آورده شانه گردانی کنندند  
 مبارک قدم که گنیزمفتاد سال است روزی بهمانی امر که دنا بی بر اشک اصغر مرزا بریز دستم گشت و

من که در این عالم با کمال کمال است و این جهان  
 انشا که بر این عالم با کمال کمال است و این جهان

دو ماه بخانه نیامد و گفت زن با منی ستم تا دوست با این کار با ایام بی پروا زنج من آدمی اگر دیگر نباشد  
 آدمی نیست امید که در حق آن بچاره خیر بر نگارند تا با ستایش پرداخته آید رقصه آنچه از عذر شنید  
 نوشته بودند که زمانه ورق اعتبارش گردانده معامله سود و سودا ناست افتاده طاقت ادوی قرض ندارد  
 همه بر جای خود است اما من که ساخت اسپ فروخته و زوری که با فوی میر باوی به جهان آورده بود  
 به ملاحظه زبان درازی کس و کو همه نقد کرده هزار آنچه با و داده ام از کجا گیرم و جواب خوشا و نند  
 آن بسبب چه گویم ششماه است که کس فرستاده بودم تا چیزی بدهد آن تا عاقبت اندیش با آنکه  
 و کان راخته هم زنده بود و هیچ تر نشد و دست خشک بر سر قاصد مالیده راسه کرد و در جواب  
 نگاشته من نگاشت که امسال چند شتر میوه از بخار کابل بخرید آمد بقیس است که در دست اول این  
 شاتیرین میگنم سجان الله در کودکی دانسته به جوز و مویز میفریفت و از خارج شنیده ام که تسک  
 سه صد روپیه با و اطل سنده دانسته میگوید که شهادت منبی و هر بر من ساکن بر بی ساخته است و  
 گمانی فعل شاید دوم بقیس کاذب و نامتعد ملاذاتین صورت هر چه می نویسد از خود می نویسد  
 من برین همه چرب زبانها حضرت از جا زفته تا دوست دارم از گزین زرد دست ندارم و بر بی ام  
 از بخار دست و دمان ست بدست آوردن منبی و هر چه دور و اگر نیاید دست او بر بار آب نبرده است  
 از کیسه من چه برود امید که نیک ترش به نمانند تا کار با حاکم نکند و اگر نه اختیار باقی است به میان  
 امام نجیش صهبائی شکایت نارسیدن نیاز نامها چیست بنام بران چرا تقاضا نماند رود  
 که در رسانیدن خطوط کامل نباشند و عذرمانه برانگیزند لاله رنجیت سنگه میگویند و خوش میگویند  
 که از مانا فرخ آباد رسانیدن ممکن است و از آنجا تا من لوری رسیدن بشرط قبول تا خیر محال نیست  
 خواب اسد علی خان صید بازی شطرنج و گنجینه بوده شباروزی آنچه بخون حرفیان سرخ میسازند دست  
 در سال مکتوب که است و چون نمیدانند که کاتب کیست و مکتوب الیه که امست تقاضا بروم تا تعیین ام  
 نمیرود که در سیل رساله های آن طرت مر شسته اعتماد از دست بناید و او در دراک چوکی اگر زنی که اجبت  
 بوزن خط میگیرند خطوط دوستان چندان جمع میگردد و در آنچه از پافروان به قاصدان داد و آنچه  
 خریدن با اسپ پیام نوکر داشتین را که مانع است علی اسے حال مطمئن باید بود که بعد از این اکثر بحال مجبور  
 مطلع خواهند شد و سبب چندین گفتگو بید ما خانه غیر ازین نیست که قاصدان خطوط خود را که هر یک و خط

من که در این عالم با کمال کمال است و این جهان  
 انشا که بر این عالم با کمال کمال است و این جهان



اعلام شکسته حال تو کسین خوش بال است برانگان فتن هزار گنج شاکان بر ابریدانند سیمیا کتوبیکه اسلوب مجربش  
 بر دروشتیاق و طلب باغش جملنج ذوق باشد مجرب نواز ساقی درود صدفی جدا نمیکرد و در گریه خود را نیز  
 بینهال شاکم ساختنی نمودم که معنی تمنائی معیست و برین و تو کسیت سر با خلوت آئینه ام ای جلوه  
 ابرامی به که در خوش من آئی و من بیرون در باشم چه میدانم که این گفتگو محمول بر تکلف نخواهد بود و در  
 منی گفتیم و تیروشن است که شوق بر آئینه احوال ایشان هم بر روز صیقلی تازه میزد باشد تا خلوت از غم  
 بر پردازد و در خیال مرا بجای از نشان صدق من قال علیه الصلوة المؤمن مرارة المؤمن فتو لخص منصب نظرات  
 مبارک با چون معاش اجلاز معاد و محله هوست امید که در وقت آبادین پوری سلسله جنیان و اوستیگها  
 گوید در چند باب سعادت و کمال و صاحب هنر و انضال اگر بوی دریا نماندند محب که طیران حیرت من نه  
 نفس را جز درین ایشان نگرداند و با صراط خلق بدن و بر کنان جلد تن قالب غصری را یکی از اجزا  
 نفس نماند اما گاهی همان نظر در باطیور استخوانها شکست تا بر مغزی سعادت رسیده و پیوست  
 بیدار بخت هم در نام دندان اضمحلال صدای از بنج شنیده تا بر بند مغز خواب استراحت آرمیده خدا  
 کند که طبیعت شکر این گل مشغول گردد اما از من مشغول نشود که سخن غفلت نیست و نسبت عدم توجه و  
 التفات که در هر خط بجانب من میرود خلاف واقع است آه مشکه مجنون را در فوج عشاق سائل شمرده ام  
 و جنس الفت خود را عالی دانست تصدیق این امر که من تصور است خد من نباشد آرزو بسیار است و  
 عبارت کم قصه در دست و وقت کوتاه نیست چه باشد که خیالت دست این بیدست و با گریه و چه  
 اشک لاطل بدون آید درون دیده جاگیر و پیمیان امام بخش صهبائی نوشت  
 ابیات منبع نامحان ترک محبت کی کند مجنون چه فراید قدر سر در دم بیانی کامل لیل چه چشم  
 قیس کربینه ز سر تا پای دادی را به سر بر گنیا بی بی هوای کامل لیل چه سر پایشس جمعیت  
 خاطر مجنون رو به دل مجنون بجان کرد و خدا که کامل لیل چه سر رانی پریشانی است را بط  
 بینوایی را به با نسر باز ندان روگدای کامل لیل چه سر نیکبای هر صرح ازین ابیات که باوی  
 تولید مجنون دست در کرده و پیوستگیهای هر بیت این قطعه که با ابروان پیوست لیلی سراسر  
 گریبان مسادات بر آورده چون چشم عشوق سخن در پرده تمیسه می سراید و با اشاره ابرودای نماید که  
 نامه علوی مبلوی صهبائیست نشو با نیک تا خوشتنانای دست و گریبان من شده در صحرای کردی

بیک

روشت جانی از مجنون پای کم خیاورده ام و با چه آندگی بندی محبت شده سلسله ناله می جنبانم و در پیش  
 طبع را کم از کمال لیلیت با هم خنجر میان صهبائی از حال مجبور غافل نباشند که در ایشانی نسبت است  
 لاجرم در خور فراموشکارهای نیمم و خود میدانند که بدر بایستی از عالم احتیاج نیازی ندارد پس بنش  
 این چه سماجت غیر از تریک محبت چه خواهد بود احوال خود می نویسم سر گذشت دل را خدای عالم  
 از من بیکه ترمید اندک درین عرض جدائی گاسته بان نبوده است بی اینقدر میدانم که از در پیران  
 آواره گرد و کوه پاسه من پوری است اگر پیش نهادم باشد عزیزش دارند و اگر دانشن نتوانند من  
 باز فرستند که هزار پیشه است را گان دادنی نیست بر چند کار اشک از جگر هم میکشاید اما من نه  
 و ناله با و اولت است فی سینه غدا گفتیم و حقیقت پر زده رفتم دل نباشد که بکار کسی آید س یکدم گرمی  
 منی بزم ذول اسای دل به او گرم در سینه بودی کاشک بر جای دل به سوختنای نفس آخر  
 عثمان من گرفت به یک قدم رفتم بدینال رسیدنهای دل به می توان بیدار کردن بخت خواب  
 آلوده را به که بود همراه عاشق بانگ پایا های دل به که تو باشی معیست دل یک قطره خون گو  
 مباحش به بر ششم از سینه بیرون نیستم پروای دل به بست و ششم حمادی آخر بر خیریت حال ایشان  
 مطلع شد می نویسد که در ایام بیماری خواهم آمد بلا که ملازمان بر چنین در هنگام کار بیایند تا بکار  
 آیند و چون کار از دست رفت بچه کار خواهند که کما قال قائل سمیت لب آمده است جامع قویا  
 که زنده مانم به پس از آنکه من تمام بچه کار خواسته آمد به رفقه والا ازاد میر عماد اگر قدر او ستاد  
 می شناسد حرفه چند فرقم میگردد که امیر علی مرد لکین است خاطر او چرا نمیدارند آخر از دو دمان شما  
 را سز نیست راستی آنکه در عالمه برادری مدخلتی نمیکند و حکم نمیدانم اما نسبت شما هر دو با من یکی است  
 لاجرم جانب او نگاهداشتن از سختمت میدانم یک ماه است که کنار فاقه کمرش دو تا گردیده و بیک  
 کاره بگنود محتاج شده هر گاه آردی در انبانی می بیند میخواهد که باب درین غمیر کند و اگر وام محتاج  
 بنده خود دارد و او را ندو کار او مانا که خیا طانه در پی قطع و برید شده مرسوم کسی کسی و همی خرمنا  
 بجز پیرون محمودی ندهد انصاف از شماست که دخل یک ساله او در بزرگوار شما میر عبد الکرم که از  
 دیات جاگیر هم میرسد با دای خواجه جا کران هم کفایت نمیکند تا با ستیفای خیم خانه چه رسد لاجرم  
 همواره از دست ننگ ستیها نالیده مشورت بگریز نمیکند انجام بی امداد مسکنی در هر سال کار با ایشان

این شعر در کتاب اشعار صوفیانه در باب اول در شماره ۱۰۰۰ آمده است  
 و در کتاب اشعار صوفیانه در باب اول در شماره ۱۰۰۱ آمده است  
 و در کتاب اشعار صوفیانه در باب اول در شماره ۱۰۰۲ آمده است  
 و در کتاب اشعار صوفیانه در باب اول در شماره ۱۰۰۳ آمده است  
 و در کتاب اشعار صوفیانه در باب اول در شماره ۱۰۰۴ آمده است  
 و در کتاب اشعار صوفیانه در باب اول در شماره ۱۰۰۵ آمده است  
 و در کتاب اشعار صوفیانه در باب اول در شماره ۱۰۰۶ آمده است  
 و در کتاب اشعار صوفیانه در باب اول در شماره ۱۰۰۷ آمده است  
 و در کتاب اشعار صوفیانه در باب اول در شماره ۱۰۰۸ آمده است  
 و در کتاب اشعار صوفیانه در باب اول در شماره ۱۰۰۹ آمده است  
 و در کتاب اشعار صوفیانه در باب اول در شماره ۱۰۱۰ آمده است



تنگ میشو و در تانگی نکر انیکشانید بچاره مفلو که که بر شام یکشام قدرتی و بر روزی یکروزه دوسته ندارد  
 بر گاه تمام ما میان خود آن بنده و نمایا خود چه خورد و قوت زن و فرزند چه سازد امید که حساب تر بنویسد یک  
 کرده چرخ از وظیفه اش معین کنند و باقی با و میداده باشند از جانب محمد مقیم خان محام  
 شاه آبا و با سید که زمینداران متاجر و با ت فلانی ندر چهاره را کثیر دانسته اند بنده بدین پیش  
 خاطر در اندو کار زراعت از نظام افکنده با وجود کثرت بارش جاسه دانند امن بر زمین تیار کرده  
 افتشاده و در تخم ریزی سولت بمیان آورده انتظار رفتن وقت میبردند تا در هنگام طلب زر چون  
 خوب تحصیلدار مقرر گشت ثمری را بروی کار آورده اند ادای مال واجب باد ایستند و اگر مطالبه  
 از حد گذرد چند کتاره گرفته عد شماره در فسخا چاره مقول پندارند و چاره تخفیف در خوب  
 مخلص غفلت عملدار وکیل انیمه خرابی کارست لازم که بر کمال هر یک از ان بچان شکن را روانه  
 سر کار نماید و که از سر کار بر فاست خود را مغزول پندارد و دیگر از مال سر وقت مامو خان مقدم دیده فلان  
 یک از بر لاجی سیاه کار بر آورده بود منتهم این ماه بنوا خانه فرستادیم و کلان تردید رسول پور را در دانه  
 میدادیم و این نکته نسبت با و تنها از جانب ما و توفیق بنافیه بل چندی از گویان لاجی را نیز  
 سخن بجانب اوست باید که در رفتن او هم آهنگارند و شیخ عبید القادر صاحب  
 نوشته شد نوشته اند که امیر خان در خدمت کابل نیست اگر در سر کار نواب بکاری مختصرش  
 منسوب خواهد شد که در قیام عمر منست خواهد کشید عزیزین گناه از من نیست آن مرد که بواسطه زن  
 مغزش را رانید کرده بود و بر خود پایرون کشیده سلسله تعلیق از دوست داد هر چند بر سبت بلندش  
 گردانیدم هیچ نشنیده اند که اگر باز سر این کلاوه میجوید و برگفته زن نیست بچشم پس انقید بار یک  
 چرامی رسید باید که همراه قافل را سپور بیاید و آنچه در طلبه اشتن پیش اشاره رفته بود آن بچه بخیر خواهد  
 بنویز گم و سر روزمان بچشیده است لاجرم اگر مصدر غلانی خواهد بود از من حساب خواهند کرد امید که  
 درین او معذور دارند رفیع لسان حسن شاه سالها چشم بر راه گذار صیبا داشته که نفع در هم  
 بریج آخر نامه رنگین تر از ورق گل آورده بمن داد و بوی دوسته بشام جان رسانید مضمون آن که  
 درین روزها سید بیا من ملی نام در نوشته صاحب باطن بادی روشن و خاطر می صفا موطن از جانب  
 این آباد پنجاب رسیده این که پستان را رشک تجلی کرده طرز فرموده است تعمرت باطنش در تزکیه قلوب

این نامه را که در دست است در دست حضرت امیر خان است و در دست امیر خان است و در دست امیر خان است

بزیغی نامی نماید اگر خدا طلبی دارد و بیاید و برین ملاقات خوبی آن طوبی غلدرستان کمال زیاده از ان است که این  
 سرور که گوید و طریق زیاده سرسند و پدید گل بجهال او شنیده میشود که چای فصل در کلیم سیاه که چون دل غ  
 لاله جز بدیشش که دیده بر سر برود غیر از شیر چرخ میخورد و فقط از خوش اعتقاد ان نفس بلکه او  
 گواهی داده هر چند بر صورت نیکنند قابل یا رخا نه دانسته اند احمق مزاج کمول که از طلب کمال اطمینان است  
 و عصمت طفل معلوم شیخ چرا مصوم نباشد باقی ماند بر بان طفله آن خوردن شیر است یعنی حضرت پیر  
 با همه بلوغ نابالغ اند لا جرم جانزند که بی اذن بجانماند آینه و برادر کوچک که عمرش در از با م سطرک  
 چند دیگر بر وجه آن بزرگ افزوده می نویسند که مدتی در کوهستان پنجاب چون حضرت موسی العیسی شنیده  
 و عمر در عادی هبت المقدس مانند مرغ حبیبه بشاخ شجر آویخته فی الجمله در جزیرا صنت و منطبق حرکات  
 و سکنا ت بدن ششمنی است و چند آنکه چار فرب میزند غرض که نفس است آه روی نام بر سیاه کاف و طوطی  
 کاذب است میگوید که هر گاه حضرت ننگاب خوردن می نشینند و طاعتان سید زبان به تجرید میزند تا حرف  
 جح سبز گردانند شیر در قح نه یا بنده می توانند تا چیزی گویند و سفید شوند صاحب من او را از است  
 سید میدانم اگر گوید ما است سفید است با و نسیمز اما غدا نیست که از میدان نقل میکند بر حال ظاهر  
 از باطن و باطن از ظاهرش میترود ایشان کم نگفته اند که مرا حسن ثمن بنفیر اید اما منکد سایه پروردگرمین  
 ارشاد گل سر شاخه ریاض فیوضات ازل و ابد امام المسلمین و نظام المؤمنین السید الامجد و الا واحد  
 سید احمد ام و چنار آسادت اداوت بداسن آن ثمره شجره حقیقت زده چون لیل ممشوق بر آئی پیشه  
 غلامم و از غیر او اندیشید که آنکه منصف است رایات ظفر آیات نواب گردون جناب بان طوطی قریب بجا  
 اگر تار سیدان مویک اقبال کوکب قیام آن بزرگوار در بهما سخا صورت بست دعا گوئی داعی شوق ربانیک  
 گفته نشتر لاله از جانب جناب آستان کعبه عطاق هم تقاضا نمود و در دست سفر و عده خدمت شمرده شود  
 راست آن ناحیت میگردد بجا فقط محمد حسن صاحب آستان شوق چگونه مسوده شود و در  
 اگر لبه و امیکند صد با بزر تعلقی میخورد و قلم اگر گاسه فراخ زند نیز مرتبه بر کار نمی ماند باقی ماند بر چه  
 این کار من نیست پس نسبت است که ازین قصد نموشی کنم و لبه ایم آنچه سفید طلبی باشد که نسبت و  
 نیم صفر مفاوضه شریفه لعل و در آمد نوشته بودند که محمد مقیم خان این جهان گذران را پرورد کرد و  
 خدایش بیامرز و با کس بر نبود کاش چندی دیگر میزیست تا این روز که چند که از جبات مستعاره باقی اند

این نامه را که در دست است در دست حضرت امیر خان است و در دست امیر خان است و در دست امیر خان است



بکام حل گذرانید می حافظ شیراز و سفته که این بیت گفته است **مطلع** دل گفت مطر گم من شهر بوشهر  
 نداشت که یارش سفری بود به انا الله وانا الیه راجعون معلوم نیست که محمد عباس خان چو نشت و در سنت  
 در کار در دیانی اگر بشما بر خورد سلاست از من به مندر بر پرسند فورا در هم رنج الا اول در مکان لا اکتفی الام  
 سانه کارش یافت بجانب دوستی که نامم دلیر خان داشت فروغ خورشیدی است  
 غیر از بستگی در بار لب به اندین کشور که در دست با از سخن به دور است که دیده مشتاق بشما بدو حسن شایخ  
 طبع ایشان حقی بر نداشت اگر کثرت مشاغل فرصت سخن نمید به طبیعت محذوم داد های عالی علی غصیب  
 میرا تو چگونه عاقر شده امید که بر این او را پیش این بسواد فخر ستند چون نسبت این الا بن نیز نداشت  
 اصل حاجت خانی از لطافت سخن او بود و مطلع میان محمود خوب نیست بر الا خوانی لاکهنویان اعتماد  
 نگنند کجمنان چند بر سر تیر تیغ آخته اند و آنچه بعینه باشد پیش ایشان مطلق است و هر چه از خود  
 نباشد یا بطرز آشنای خود منی بیکانه روزگار هر قدر بجهل را ایمان داده است کاش شایخ هم میداد که هیچ  
 عاقل را بر زمین نیکد داشتند تا با این بی بر گدایت نیکد چون نسبت ارسالش با این سخن  
 حرکت جواب بود و در آن تکلف هر چه بر زبان ریختند از قلم ریخت مطالع شوی که هم بدین نحو است عجز ازین تا  
 سواد سجده بردار کرد نقش جبین ما به خجالت رویا میباید عصیان بر نمی تابد به جهان  
 روی سپید ریاست در زیر نگین ما به معانی روشن دست سحر آرائی کشاد یعنی سخن در مطلع نویسی افتاد  
 زمین معنی اگر آفتاب نیز نشود در گ ابر قلم بریدنی است میرزا جلال الدین اسیر مطلع گفته که مطلع خورشید  
 در یک چادر خفته مطلع دور چشم بد روز سینه معنای ما به بعد مردن گل کند یارب سینه از خاک ما  
 دو شعر را تم نیز نسبت آنکه عالمیست اگر آفتاب و مهتاب باشد شعره خواهد بود مطلع بعد  
 مردن نیز در سوز دل صد چاک ما به شعله جواله جانے که در باد از خاک ما به میکشد شرم نفاصل درین  
 بیباک ما به چه نیست جز در ماندگی یارب نصیب خاک ما به نور آمدین ظهوری اگر چون این منقح ما به خود  
 را از چاه طبیعت بر آورده و گفته مطلع آنکه خواهد داشت فردا چشمش دیوان ما به گشته و صفش آفتاب  
 مطلع دیوان ما به علوی نیز ابر سیاهی از دور نوزد چنین در سفته مطلع تا قبول رحمت شودید  
 گویان ما به سجده بشمار و گفته بر گوشه دامان ما به چشم محذور تو عذر کم نکاست ما به خواست به باد  
 میخواهد که گیر از حیوانان ما به که کند سواد می خود بی چشمش آئینه به ناز در بیجان خواهد دید و حیران

قوله

بر جگر یا بخورد بر سر من انا شعرا ما به گشته و صفت تیغ ابرو مطلع دیوان ما به ای برادر دلش شیره این صورت  
 گل سوز جهان آتش است که چون صبح نخستین در تیر به پاره پاره این افروخته ایم انشر دکان را جلوه غنا  
 یسین نگرده و عارضیدگان را چرا سپند بر آتش نگرند از رقصه مع بصر خویش طریقی و فغانه پیودی  
 ترا چه جرم خود دیوانه غلط نهد به میر نای من صحبت سبک و جان شان میر نای نیست کنند این قدر چرا  
 در کبر افتاده با کبابان هر چند نقش درم نذرند اما نقش بود یا سم پشیمان نیست دور نباشد اگر این  
 خانه را خانه خود دانست گاه گاه می آمده باشد و در نا آشنا روی سیم حمت بر جرم نشوند من  
 آن غم باشد لا خوروی را از آن که بود چشم گاهی بدعا نخواسته ام که اکنون با ندکی از ان خوش  
 گم نگردد تراشی او بسیار می بدوز اموش کرده مصرع پار بودی قطبک در مسال گشته قطب  
 دین به بخندد جهان آفرین قسم که اگر همه قطب وقت باشد همان کج آسیا باش میبدانم  
 ریاضی آن دل نمائنده است مرا ای تنگدان که در سر غمزه های شما و گذارش به دل میرود  
 بسوسه تو جان هم رسان کنم به کی شرط دوستی است که تنها گذارش به مخلص غبار از خاطر بر دارند  
 تو غبار ما از میان بر نخواستی در من کشان بیانید دوست آبی بر خاک چندین هواداران انتظار  
 پرست باشند به دست شد به است گریست گریه کنی داری بیایه خلوتی چون خلوتی آئینه  
 سر تا بدست به رقصه حسن علیخان کبی از نبات خال را بجهت سپر خویش خواستگاری نموده بود  
 بعد خطبه معلوم شد که آن دختر میسر بر اسفل بدن دارد اکنون میخواهد که قطع این نسبت نماید  
 و آنچه در باب اجزای رسوم جسد بدن گفت کار بخرج در آمده باز گیر و لاجرم میر جراحی علی برادر  
 عزیز آن چشم و چراغ اهل بیت را درین معامله میبایستی ساخته است اما روشن است که پدرش زرد دارد  
 و روشناس روی سبای شهرت خان مذکور باین دم و دودی که در او پیش او سفید نتواند کردید و  
 اگر شری خواهد که نیت آتش فتنه کلک خواهد بست درین صورت برادر خود را بر نگارند که زینهار شریک  
 اینکار نشده بای خود را از میان بیرون کشد رقصه سخن دست دوستی شب میان  
 مقتول چون مرگ ناگهان بر سر وقت این بیمار رسیده باین گرم کردند بعد قدم برداشتم و لب چاک  
 پیش از آن ختم ظریفان چند که حرفت صحبت من بودند از سر سود و دیده پیرامون ایشان حلقه زدند  
 و حکایت افشا کردند و غم بر خوانند شوخ مزاجان بر بهر بیت آنقدر داده و آه گفتند که غم او ای شد



و در اینست که بایان اردو که برایشان آید و بگویم که این غنای بی نظیر است  
 قید جواب بقیه داده چون حرف روی از بیت سخن کناره گرفت هر چند مردم پیش رفته خبر یاری  
 و این یکیشند تا دمی بشینند او را در کشیده پای پس نهاد تا راه خروج جوید بنده و در میان  
 گیر و دار جرات بکار برده کاغذ از دستش گرفت و زیر پیر یا گذاشتیم بچاره از دست بردن در از دستان  
 چندان دست و پا نگردیده بود که سر کلاه هم نداشت تا به پاره کاغذ چهره رسد چون ازان بچون حماقت  
 قوی طبع طبعی نیست همچنان بطلاق گذاشته انتظار آمدن شماری گنم سلام فلک بگام و در ام عشرت  
 بجام بادرقعه در تمنیست و لادوت **فرزند و لادوت** فرزند با نوزاد مبارک باد باری  
 الطاف عامه حضرت باری دعا های نیم شب مآرا در حضرت آجابت باری داد شکر این عطیه عظمی را  
 در بانی باید داد کهنه چوبی و پاره کاغذی که عبارت از خاطر و ناسبت چه یکشاید اجوا المعایسته  
 نورالدین شید تمخاص که شبها تاره می شود تا صبح این اقبال که روز نماید و روزها حساب بر سر است  
 داشت تا شام طلب کی بر سر دست آید امر و چشم در ششم میرساند و روشن میکند که چون طفلان را  
 با تراب خورد آموختی است بی اندازه و کو دوکان را با هم از ان صله می و آفرینشی است تازه با رسال شایع  
 طبع مستمند شغل و باری دلپسند در حق آن از چند تجویز فرموده ام اما طفلانند خام کار و فرقد مان اند  
 چینه خوار گاهی بگم شونخ از فی سواری قلم در گذشته است طلبد و ساعتی تقاضای بدخوانی و زنده  
 کاغذی سوده با لکی نخواستند اگر با دیده چشم هر می چندان در گذشتش بیکنم تلخ میگویی چندان در  
 آنها فرورد بود تو صیفت مجلس شب نشانی باغ نه به ناموده و از نقل حکایت اشفاق و الا نقل  
 نجات رفتی بروعه حصول مامل معانه کرده ام سر جای آن بگردم به حکم و هم هر گونه کمایه فزون انبارم  
 مزاج این خردسالان بزرگ خرد اوطب می شناسم نه هزار دگویی طلا سیب آشتی نخواهند کرد  
 از گوهر بیخ فزینی نخواستند خورد و مبالغه قدیم پانچ قره عینین سعیدین آسمانی همین نتیجه دو مان  
 کارا فیه همین فرزند سعادت مند در جانی هم مستحق غم نمیدهد و بخمال نسبت قدامت آنچه در سر قرار  
 نیست که هر گاه دست بردویی سرا پیش در آورده اگر بجای فلکند در کار بازی آن نور سیده  
 عالم شود گنم بر این حق سر بازی در ساه مولای خویش بجا آورده باشم چون آوازه این دولت  
 تازه آورده گوش روز گاه دست از باب هر و رو دها در دست و با بها و نقل کرده و از طنیان رو و مانا شید

نیش

اشق و تامل... این غنای بی نظیر است... قید جواب بقیه داده... و این یکیشند تا دمی بشینند... گیر و دار جرات بکار برده... چندان دست و پا نگردیده بود... قوی طبع طبعی نیست... بجام بادرقعه در تمنیست و لادوت فرزند و لادوت فرزند با نوزاد مبارک باد باری الطاف عامه حضرت باری دعا های نیم شب مآرا در حضرت آجابت باری داد شکر این عطیه عظمی را در بانی باید داد کهنه چوبی و پاره کاغذی که عبارت از خاطر و ناسبت چه یکشاید اجوا المعایسته نورالدین شید تمخاص که شبها تاره می شود تا صبح این اقبال که روز نماید و روزها حساب بر سر است داشت تا شام طلب کی بر سر دست آید امر و چشم در ششم میرساند و روشن میکند که چون طفلان را با تراب خورد آموختی است بی اندازه و کو دوکان را با هم از ان صله می و آفرینشی است تازه با رسال شایع طبع مستمند شغل و باری دلپسند در حق آن از چند تجویز فرموده ام اما طفلانند خام کار و فرقد مان اند چینه خوار گاهی بگم شونخ از فی سواری قلم در گذشته است طلبد و ساعتی تقاضای بدخوانی و زنده کاغذی سوده با لکی نخواستند اگر با دیده چشم هر می چندان در گذشتش بیکنم تلخ میگویی چندان در آنها فرورد بود تو صیفت مجلس شب نشانی باغ نه به ناموده و از نقل حکایت اشفاق و الا نقل نجات رفتی بروعه حصول مامل معانه کرده ام سر جای آن بگردم به حکم و هم هر گونه کمایه فزون انبارم مزاج این خردسالان بزرگ خرد اوطب می شناسم نه هزار دگویی طلا سیب آشتی نخواهند کرد از گوهر بیخ فزینی نخواستند خورد و مبالغه قدیم پانچ قره عینین سعیدین آسمانی همین نتیجه دو مان کارا فیه همین فرزند سعادت مند در جانی هم مستحق غم نمیدهد و بخمال نسبت قدامت آنچه در سر قرار نیست که هر گاه دست بردویی سرا پیش در آورده اگر بجای فلکند در کار بازی آن نور سیده عالم شود گنم بر این حق سر بازی در ساه مولای خویش بجا آورده باشم چون آوازه این دولت تازه آورده گوش روز گاه دست از باب هر و رو دها در دست و با بها و نقل کرده و از طنیان رو و مانا شید

چون آب سر از قدم نشناخته جانب حسن در قطر و دن طریق ترود اندو سر جمله ایشان سبز افسانیا که نور  
 دلی است که ریشته تمنای زمین ارادت دو انیده با دار و دوسته خود سر ایشان و پایی کوبان میرسد  
 اگر دران چپستان گشت مکانی در خور یا بدو بجای لائق نشیند بگانه نخو اید بود و دوستی بر معن وقت  
 طلعاته با نچ نای نبلو و گلبدن بطریق مزاج سوره که موسوم روزگار است از جانب حرم مرزا فریدون  
 بیباختی حسین بیگ اتالیق معانه شده و شاقان برادر حرم هم نهدتها میرساند مقبول باد اکتون  
 میجری آنچه بعد میفرستد ولی سمت سالار و بنده آن کیسه بتبار می آید بخیه چون در باب رفع عین الکمال  
 سر کوس سندی بهتر ازین نباشد شتم آنکه اگر نظر در آید مودی کنند نگاه دارند رقصه از جانب  
 نعمتخان پسر غلام حسن خان قاصدان موزا میفرستند که پیاده بجانب الموزه روانه  
 شود و مشک بپارد و بنیدانند که این سر و پا با همه برزه گردی تازنی سواری گذشته راست  
 به سواری از نیت صاحب من اینجا از خود رفتن هم سواری میخواهد تا به بلی رفتن چه رسد تاج را اسپید  
 از کمال دشواری مور هم به عصا نمیرود اگر این نعل کرب نخواد بود جواب سختی خاراکه خواهد داد  
 این صمیمت بر چند بیکه تا توان دارد اما مور سواری نیست که کوه و صحرای هر طے کند غرض چند آنکه راه  
 دشوار است عذر هم نگنید اگر این کلیت بر غیر من رود از دست بر جان غریب خواهند نما  
 به محبت نشان شیخ احمد از جانب شیخ غلام قادر **سردار گاه تو**  
 نامهربان آورده ایم به سر چه جان را بدید این آستان آورده ایم به تا مگر گردی ز راه قاصدت گرد  
 باشد به از نگاه و دیده میل و سر سردان آورده ایم به انتظار و روز و خطوط بسیار می کشم و این قدر در  
 رسیدن راسبی معلوم نمی شود امر و شرف الدین که چه بود و فرست و قریب ازان طاعت  
 رسیده سر بار از محجو بر خورده بزبانی میگفت که در باب سپردن فرزند عزیز ما و ستادی صاحب  
 استعداد و تقاضا بقسی در استب تعداد کرده اند با تخصیص فلان چلبانی که ملتیش در جو ر خانه است  
 رسانیدن او را در خدمت آن معلم همه دوان انسد دانسته ملازمان آن فاروا و صلاح و عمل  
 اینها و که صحبت تمام با زبان از آتش برده قلم و قلم میزارد و اگر بزرگ استش به تحفه بستند  
 دست از خنثی زد و بر ندارد و لاجرم قتل دور اندیش بود از زمانی طولی تمسک دست نشانیده و  
 منصوب که پیش برده نیاید برین نیست که کار او را بخدا بگذارد و این همه که گفته ام کلان برابر او کردید

اشق و تامل... این غنای بی نظیر است... قید جواب بقیه داده... و این یکیشند تا دمی بشینند... گیر و دار جرات بکار برده... چندان دست و پا نگردیده بود... قوی طبع طبعی نیست... بجام بادرقعه در تمنیست و لادوت فرزند و لادوت فرزند با نوزاد مبارک باد باری الطاف عامه حضرت باری دعا های نیم شب مآرا در حضرت آجابت باری داد شکر این عطیه عظمی را در بانی باید داد کهنه چوبی و پاره کاغذی که عبارت از خاطر و ناسبت چه یکشاید اجوا المعایسته نورالدین شید تمخاص که شبها تاره می شود تا صبح این اقبال که روز نماید و روزها حساب بر سر است داشت تا شام طلب کی بر سر دست آید امر و چشم در ششم میرساند و روشن میکند که چون طفلان را با تراب خورد آموختی است بی اندازه و کو دوکان را با هم از ان صله می و آفرینشی است تازه با رسال شایع طبع مستمند شغل و باری دلپسند در حق آن از چند تجویز فرموده ام اما طفلانند خام کار و فرقد مان اند چینه خوار گاهی بگم شونخ از فی سواری قلم در گذشته است طلبد و ساعتی تقاضای بدخوانی و زنده کاغذی سوده با لکی نخواستند اگر با دیده چشم هر می چندان در گذشتش بیکنم تلخ میگویی چندان در آنها فرورد بود تو صیفت مجلس شب نشانی باغ نه به ناموده و از نقل حکایت اشفاق و الا نقل نجات رفتی بروعه حصول مامل معانه کرده ام سر جای آن بگردم به حکم و هم هر گونه کمایه فزون انبارم مزاج این خردسالان بزرگ خرد اوطب می شناسم نه هزار دگویی طلا سیب آشتی نخواهند کرد از گوهر بیخ فزینی نخواستند خورد و مبالغه قدیم پانچ قره عینین سعیدین آسمانی همین نتیجه دو مان کارا فیه همین فرزند سعادت مند در جانی هم مستحق غم نمیدهد و بخمال نسبت قدامت آنچه در سر قرار نیست که هر گاه دست بردویی سرا پیش در آورده اگر بجای فلکند در کار بازی آن نور سیده عالم شود گنم بر این حق سر بازی در ساه مولای خویش بجا آورده باشم چون آوازه این دولت تازه آورده گوش روز گاه دست از باب هر و رو دها در دست و با بها و نقل کرده و از طنیان رو و مانا شید



زیاد و نیز نگاشته بودم آن مرغیور بقاصدای و موسیقی که در وقت سحر خوانده شد است که کعبتین دار  
 بر سر پل که می غلطه و آنگی تازه از بندش نمایان شود اما چه کند کار از چاره در گذشت است اکنون چه  
 نوشت و دیوار زدن و چون قدره است خورده با کمال غم گشتن نیست اگر محبت شریف نیستی رگ غیبت  
 می بیند و بر آوارگی اورا نمی نشیند پیش خود بخواند را البته طلب آن عزیز اگر ملائقی مذکر بهتر است  
 که دل بر هر چه کار بیا نهند و این منته باشد بی سودی او کرد چون فقیر زاده هم با سخا جزو کشته می کند  
 مین کل الوجوه معاصرت یکدیگر باعث بی شیرازی وضع ایشان نخواهد بود بل صحبت کار خود خواهد بود  
 رفقه ناراستم صفر سبب اس را با خرف و فخر با تمام رسانیده با غریبان و دوستان پوست بر چند از  
 رفیق نبودن ایشان آزرده بود اما در تنهایی در شکوه کاسته و یاد افزائی سحر موفور بکار برد و گرنه  
 از من می شنیدند آنچه می شنیدند از کسوتان سراسر ماه از حرامیان امین نیست تنها آمدن طلال  
 ندانند در جنگ نصیر آباد پدید بزرگوار ایشان مردی نمود و در وقت را از سیاهان زن ششت در خون  
 نشاندند تا جان و مال را مسلاست بر دیم امر و زخم زده را با جان خودش روانه کلکته ساختم  
 بعد از رسیدن خطمی که خواهند نوشت بی تاکی خوام فرستاد رفقه طالب شاه تلمذ پر بر همه شب  
 بزیر پنجه آسوده از هر روی سخن میراند و در قطع و وصل کلام مقام سانی را بسیار می ستود و دل موهوب  
 تقریرش جزو عای خیالیان ایشان نبود که المی سالیان همانند مردم بی نوا را غیر از کنار خوانش معلول  
 بگوش نرسد و صیانت شهنش بیان را که درین دیار خاتمی را بر خود دست اندر بریا اضافه است کرده  
 از سخاوت میر محمود حکایت نمود که یوم عاشورا را بر پنج من چکاکه و در من علم فاتیحه خوانده بخش  
 در دیشان کرده بود من هم که چاک خود را پیش آن دستار بزرگ فرستادم تا برگی بدست آرد  
 آن پسر چون بمان چهار سید خانه یافت از لوت و لوت آراسته و نهاده می پوشان را وید بر سر سوره  
 میر صحبت داشته یکی آستین من مالید تا من مالیده پیش کشد و دیگری بالا می نگریست تا بلق زبیر  
 با دیگر بند و بود الموسی را اشک نام سفره گردیده پنهان دست بر بند شلوار میبوست تا نمی بکشد و شکند  
 از چاکری با شارت پرسید که میر در باب هدیه و ندان چه میفرماید فلانان به سینههای بی بی میبند  
 آنا سینه چاکان بیک پیاز گندم با هم نرسیدند فقیر زاده دست را کنج کرده دعائی بر میز بانان  
 کرده و تنهایی بر همانان برخواند میر بی چشم درو سبی زده گفت آهسته باش از مالیده گریست

در وقت سحر خوانده شد است که کعبتین دار  
 بر سر پل که می غلطه و آنگی تازه از بندش نمایان شود اما چه کند کار از چاره در گذشت است

سخن او بشود و انقدر در موسی چرا کشاره بچی آخر محبت بیا بر دیده بود گفت تر و دویست اگر کنید می آرزو کنید  
 آن نخل کتاب در دیده نداشت از کمال ستم دینی چون روخت در خود هم بر آمده ماهی و از انکار ستمناط  
 بر جبهت و بان حافظ راق سز و کله شده فرمود تا بنزد دوستی چنینش شکستند و لشکر با دوازده از خان  
 بد کرد و در غریب نواز با آنکه آن گدای درخته جز نزد کار این دان غرض ازین گفتگو نداشت اما دل بر  
 مظلومی او سوخت مگر اهل بجنید این دیار مرده اند که چاک همانان بدند سب این همه شتاق در حق  
 مشو بان ایشان رو ادرا ندانید که درین باره هر چه پدید ایشان خوش افتد بر نگارند به عظام  
**محی الدین خان عشرت تخلص** می تراحم سخن نمی غلام محی الدین خان حساب  
 سلمه ربه دین خانه بوقلمون که دل از نقش غیر برداخته ام دور عز و تلکده خاطر فرشته از جامه قلم کار  
 سخن طراز انداخته آشناری که قماش اخلاصش رخ کار را رنگین داشته باشد بهتر از قلم  
 نیافته ام و تار جان را بر این ما شوره کار کا و خیال باقی پیچیده گاسته کسون عبارت نثر و ساقی  
 نخل مرغی از قلم یافته و هر چند این پارچه کار طس از خوشت وارط ناما حکم است که با و دارم مرا از باره  
 تن عزیز ترست تخلص هم زبان را طلب کارم و اگر چه از چوب باشد من خردیدار و چو این شام این تلمیند  
 المی شجواس علم با قلم کلیه نیست از برای گنجینه حکمتای نامتناهی لاجرم بقاصدای محبت که  
 جزیکه که محبوب نمی پسندد افشانش کرده ام تا بجزه اشک آلوده من مناسته پیدا کند درین  
 عالم تنهایی که چشم از غریب نشیده ام با و از ابروی جبهه جینی کرده کسی دهد کونج نظر ان درین باب  
 عبارت کنند و حرف بگردان تا چون حرف موقوف در حسابش بیاورده روی سخن بجانب او کرده ام  
 و میگویم قطعه ای قلم از طوق قری حلقه کن بر نام سرو به بعد ازین از عشق ما و وصفت آن قاصت  
 نویس بی تو صد منت بجان خستگان دار و نسیم به جانب آن دلعت سطر می چند درین حالت  
 نویس چه شنیده شد که امروز فقره چند از نثری که در توفیق کو کچی نواب نگارش پذیرفته نظم  
 حضرات گذشت و با همه روانی طبع درین فقره که ابروی طاق نگار نیش اگر بنظر بلال در آید از رنگ  
 انفعال خامه افشان نماید ایستادگی رفت که خامه افشان از قبیل خامه شجر نیست یعنی خامه که  
 بدان افشان کنند زانکه افشان در ذرات قلم باشد و استیاد صنعت در دو طرف تشبیه فرور چون  
 این منته یافته می شود فقره رنگی از تشبیه ندارد که انداز رسانی شما بگردم انقدر جبهه از چشم سخن

در وقت سحر خوانده شد است که کعبتین دار  
 بر سر پل که می غلطه و آنگی تازه از بندش نمایان شود اما چه کند کار از چاره در گذشت است



و حرف خود را بناو آهی سبز بناید کرد و اصناف خار و جوی افشان ز منهار عالم اصناف او سبوی شجر است  
 و مهند او ذکاب ابرو کج کردن آنوقت بود که من کند طبع کج فتنه خار افشان از جود ترا شید می  
 عاشق حاشا بیچاره مفید که نسبت اتحاد ملت شاعری محبت جانی او گفته روحانی با من دارد و اشعار  
 از بلخ فرستاده و این بیت نوشته است تا شد ز عرق ابروی او خار افشان به خون که در دم را  
 همه چون نامه افشان به امید که از شیخ اشعار اساتذہ عمر گرامی را مصرعے بهتر تجویز نفرموده باشند  
 زیاده ازین سه گفتگو با تو ز بس حمد چون است جنون به خار جنبانی ماسلسله جنبانی ماست  
 رفوعه افراط محبت ایشان پیران را قابل تربیت نداشتند جوار او ستاد بچه کار آید لاجرم معلم بیچاره  
 که انقدر راه دراز پیوده سے آید چرا تکلیف بیچاره در جواب صحت دادن مناسبت امر در لغز بیچاره  
 رسیده شکایت می نمود که کوردگان در حضور من خرسک می بازند و کج بازی می کنند و هرگاه بشاه  
 ادوی خارج جفا می بجای ایشان می رود سیله بر کله بیجان و دواش بر سینه ما در پدید می رسد و خوشامد  
 گویمان در بر طوت ساحل من کنگارش می نمایند درین صورت طبع شست زنی که در نزد تعلیم  
 بهم می رسد و در بدلتنگ گذرانیده نمی شود یا تکلیف اینبار اضمی شوند یا خیر با و فقیر گویند محبت فراجا  
 طریقه خاشاک خود را از دست نداده یاد کنند که پدر بزرگوار آن عالی تبار در باب تربیت اطفال  
 چه قدر سخت بود و بحق در دست ریدگان در وقت رحمت است و اصلاح صلاح خود ان در حد است سن  
 شمر بزرگیت نسبت است که همت خود را در زجر و توبیح باید نمود و اگر محبت پدری گواری این  
 پنج نیکند چندی بر برای او شاد باید گذشت باقی شمانست سجا فوط محمد حسن که آن  
 سخاوت خاص و ارادت در جلوه بمانست تماشا داشت فیض انتظار به در حینالت تا بهر رنگ اشک  
 داشتیم به پیروز گذشت که چشم در راه افتاده موعود سر سانی خاک قدم بود و وساعت نجومی  
 در تویی خانه انتظار مقدم شرفیت برده شد و هنوز نگاه تیر و بر روی خود کشاده و خانه چشم از مردم  
 پر درخته است اگر بیایند عین کرم باشد بریت جان برت از تن و غم مائل بزم آرائی به جان  
 من جایی تو خالی است اگر می آئی به رفوعه غفلت کار او باب اعلام حالات اسباب و حیل انقدر  
 اجمال صیبت اگر خود قلم شکسته همانا زبان بریده و از حرکت آزرده نیست و موسی لال بیوتات  
 نویس مرده فی چرا در فتنه دو سه نوبت پیش خود خوانده رویداد خانه حالی نمی کنی تانی تجویز تا خیر

کتابخانه کنگره ملی ایران - تهران - شماره ثبت کتاب ۱۰۰ - شماره ثبت نسخه ۱۰۰

همین میرسانیده باشد محفل بگیاگان اگر معرفت بهره جانگی است با خدایان و دوستان نیز از یک دو کب  
 در بیخ داشتند دشمن بگیاگان که محقر از سواد و قیمة اعظم یک روشن شد که نور دیده فلانی دو ماه است که تپ  
 دارد و آنقدر بندی شده که بند بدان ناتوان را در گرفته نیکند از دناوی مانند فی نفس است کند  
 میسر می فتح اندر ز شک فاصه سر کار معراج اوست اما سودمند بی افتد اکنون بردن اگر بر سیل  
 آب گردش تجویز کرده اند و ای شما آن بچه دوروزست که طبیعت کرده هنوز منتهی مزاج ندانند و علاج  
 چه رسد پیش ازین جان پدر فلانی که هر چند تپ کند داشت اما به شدنی بود و علاج پدرش در گذشت  
 چون مادر گزیده از لیسان سے ترسد خدا را که دوی بگر گرفته یا بخت نشانیده آن بیمار تا این رسانند  
 که چون دائم هنوز زنده است با لم کش از زنده می تم مسوده عرضی مسیح الزمان حکیم  
**نورالدین خان** موافق ارشاد هدایت بنیاد به وقت میرزای فلان رسیده هنوز جا گرم  
 کرده بود که آن بیچاره را چون چراغ سحر و است شد روق بانفت و دید که خانه روشن میکند در نصیبت  
 مبادرت در علاج دور از درایت دانست با دیده تر بر خاست و چون نگاه بجان خود مراجعت نمود  
 و آن مسافر ملک بقایز به یک اجل لیبیک گفت که با انتظار رفتن طبیعت کشید اکنون در دانش  
 از غایت حزن و ملال نازک منزله بیمار گشته ز دوست که کسی از ایشان باور فاقمی نماید چون وجود  
 سواد خود در روان در اجساد است بنیاد خلافت جاری مجرای روح حیوانی و ذوات قدسی آیات  
 شاهزادگان بمرتبه طبیعی و نفسانی شعبات آن محیط ذخایر آب زندگانی است اگر طراز ساده  
 سلطت جهانجانی تمکین خاتم صوات کثرت ستانی بهار بر باطن باد شاهی زلال جیاض گیت بنای  
 مرزای فلان که چشم سلطنت را نامب مناسب بینک و دیده فتح و نصرت را قائم مقام عینک با جرات  
 ولی نعمت یک راحت سایه سما پاید را بر سر آن تیره بنجان خوانند انداخت بر آئینه مرزای مردم  
 اگر بر عظم میم است عمر دوباره خواهد یافت و او مانند گان را بر زندگی خواهد افزود به لاله لبله  
 قوت شسته بی مدعانی مستمند نظر است درین صورت هر چه بزرگوار و محمول بر غرضه نخواهد بود و القضا  
 از شماست که طالبان علم با همه پوشش اینهای غربت و سر اسبکی های تنگ دستی وسعت وقت را که بنوا  
 و شوارے آسان میسر نمی آید در باب جزو کشتی بکلمه من می گفتند تا وضع اوراق جهل و بی علمی  
 بیشتر از جمعیت فضل و دانش رسد و عمر با دماغ میسوزند تا خاک تیره وجود با این شمع روشن گرد و پس در

کتابخانه کنگره ملی ایران - تهران - شماره ثبت کتاب ۱۰۱ - شماره ثبت نسخه ۱۰۱



میسوزد که با وجود حصول ساغر انبساط کیفیت این باد در آواز ما غش برسانده باشد در وقت سردی و در  
 که با همه فرخندگی مال بر بی بجانب این گلستان نیشانه انداخته کابل کوشه را در بی پیش ازین معلوم  
 نمی شود که بادل را از کتاب علم برداشته اند یا از من برداشته صورت اول را از اختیار باقی است و در  
 شوق نامه اعلام تصور غیر ازین که این هیچدان قابل تعلیم ایشان نیست در مقابل کتاب نرسد نثار  
 و الا فراش و باغ من همینقدر بس که ما علینا الا البلاغ رفعت برادر من بنده غیر از مفارقت شما  
 درین جا که بی بر چرخش آمده و رسانده ام و بر آن سرم که تا دست و دلب فرو بندم و چیز نگویم  
 آن این حوصله بهارج توان یافت الاجرم تا نوزک زبان هر چه میرسد بازمی گردانم و آنچه بلب رسیده  
 باشد در ضبط آن چه چاره یاد داشته باشند که بنده گان عالی در وجه و رسوم من نیست آنچه مقرر نموده  
 بودند اکنون با نژده میفرمایند و باین هم بزرگی بخواره کرده بچو یکسان علم داده اند که اگر ما در است  
 چون علامت رفیع بکسی نشینم حاضران بسان فقط بر کناره سلطانان افروخته مانند سنگ روی زمین  
 از جای خوشنمش بند و از حال کار گذاران چه نویسیم ش ماه است که مرات اجری بستن و با  
 مزین شده و علم آن بود که سپاه پانی که در جنگ بجز کشته شده اند انعامی که بر لشکر یان تقسیم  
 یا بدیده آن منتولان نیز بر آورده به بازمانده گان ایشان رسانند و بر آن ترده شورده در ماه شعبان  
 در جملد یک هزار روپیه که بر دم جلو دار داده کافر سرزنده جدا کرده آسم چندان نیست که جلالت و  
 جلوه بخته نصیب بر روح مردگان رسانیم و آنچه از بابت زمستانی بمن داده است فرنگی ست بس کینه  
 و فرنگی که از پدر کلان خود بارش یافته بود جداوشماست بر سر انصاف آمده مرا جواب دهند که محبت  
 با این نام روی چند بر آمدن صورتی دارد سر فرزان خان که بفریمان گاو خر شو او مرا چه قدر از جا برده  
 که درین طویل خزان رسانیده چون که پدر خود تنگ ساخت اکنون آن روز نمی بایم که سرش را  
 گرفته یک یا دو کنم و بگویم که ای خیر با همه بازی و بارش با با همه بازی بهر حال روزی که چند میگذارم  
 ایشان از کار من غافل نباشند و محمد خان را پیش خود بطلبند مرا از کجای این پیش شما خواب نبرد  
 مردیل سچال ماکیان چندان متعجب کرده است که خانه هم معض شده اگر چه گویم بر روی میرو و می نوبند  
 که نور علی تناب حیدر آباد رفت ندیده در که در در فتنه در قدم غلام مهبت آن عزیزم زوار کعبه  
 بس زوار زوار راه نرفته بودند او چه جواب دید که خود را درین ملک افتخارت از محمد محمود خان

مصلحت خود را در اختیار خود بگیرد و در آن زمان که کس را از این خبر نماند و در آن زمان که کس را از این خبر نماند و در آن زمان که کس را از این خبر نماند

سوزد اگر با حیدر شاه خان نوشته امروز اعظم علی شکایت می نمود که اسپ مراد فرخنده در وقت  
 تا چیزی از وقت آن برای خودشان هم مقرر ننشازم پرسیدم که معنون دعوی صلیت غریب حکایت  
 گویش نمود که نظر بر زیر که ایشان باور میکنند یعنی آن اسپ را تا کثرت همراه بوده و باز به کهنه  
 آورده ام گفته آب و علت از بر خور داده باشند گفت استغفر الله نسبت گو دور روپیه از سانس  
 من وام گرفتند اندیشه بر سر حیت حمل کردم تا آنکه مصححت خورد و گفت اسپ من حویلی نیست که  
 شفیق را در آن حقی متحقق باشد و اگر بدرقه بودن راه اثبات حق میکند پس من روز عروسی سابق  
 دوش مخدوم نداده بود و قاضی شهر مردی متدین و فقیه است من منمانت می کنم اگر با وجود ثبوت  
 خصم پاره گرفته نگذارم شفق من اگر بچه نشودیدی گویم گرفتن که همه نقصان کشیده باشد آخر  
 پذیران سیدن او در شما نیکو میا که ده است باز آنچه تنگ نظرانی است مگر در حوصله ایشان جا  
 یک دل هم خیالی نیست شاید که هر بر فاش بر فاسته باره را کنند برای حکمت فرزان  
 نیست آن طفل که جان را بکشد و گوید بسیار فراموشی و کم یاد کند به چون منت  
 نامهای علوی نکشد به کس که در صورت کاغذی یاد کند به علوی و راسته از خاطر باران  
 بسته شوق گزاری و اکتف طلبی پیشه دارد آواز نه بر صفت سوزا گری که آب در کالاکند تا دل  
 خریداری بهت آرد و در رنگ روستانی کم ده بسیار ستان که با قلب ناسره خود وزنی ننهاد  
 طریق اولی سپارد و پا در جگر مطلقین گذارد غایت مانی الباب آنچه خود می کند از مخاطب نیز  
 میطلبد درین صورت جانی که شبها دو دو چراغ خورده و سوخته برشت چند راه را در لباس عبادت  
 در آورده به یزتم کشش مزاجان ننماید و آنچه جزوده چراغ اثر از و بنظر بنیاید کسی چه سازد  
 و چگونه قلم نیندازد سخن ازین که مفاد و صفات مرا در خنمای دیوار بمطالع در آرند و در جزو گیر حریم  
 خانههای عناکب گذارند و هم پیش خود چو انسانم مگر ناسوری در جگر بنارم و چشم آن نیست که  
 بی پروا نگاربان بکاغذ فوتیانی توان گرفت تا بواسطه سر سه گاهی از نظر گذارند یا به چاکستنی  
 نگاه توانند داشت تا ازین دست روزی بدست افتد اما محبت خانه خواب می گذارد و طوعاً  
 و کرهاً قلم بدست می سپارد و ریاحی اگر نه در دل مهر این سنگین دلان می داشتم به کافر که چشم  
 رحمت از تیان می داشتم به پیشه نابر داشت و حش سوز و اعظم تازه شده به افگری در زیر خاستر

دولت و کمال و سکن نام عامت در وقت بلای کالی که در آن زمان که کس را از این خبر نماند و در آن زمان که کس را از این خبر نماند



نهان می دانم و درین مدت سه ماه اگر غلط نکنم نوشتن خطوط که از دست نوبت اتفاق نیفتاد و چون گویم  
 که نام بران ز سرانیده باشند و اگر گویم محبت بدگمان چگونه باور کند بهر حال سخن بسیارست و آنچه محفلت  
 ندارد نیست که شمارا بقدر فراموشی شما یاد میکنم مگر آب از ظرف زیاد است و شمارا حوصله لاجرم  
 کار من بخودش می کشد و باز شما بنده در گوش و آغوشه ناله گران جانان از غایت بکی کوه الو نذر را  
 به سنگ فلاخن میگیرید و خواب نازک بدنی که تا رهنمایینش اگر همه رنگ گل باشد غایت بر سر میداند  
 چه بلا سنگین افتاده که کلوز هر جا پاره شده و طینی بگوش نایوش ز سیده قطعه شوره مشرقه نتواند  
 که بیدارت کند به خوابت ای رنگین قبا پیدن خون من است چه که نخوتم سرخ تر از خون  
 قیس آید چرا چه هر کجا خاری درین وادی است محزون من است به علوی اس غبار کوی کوی میزند  
 اگر اندک و غنچه آبروداری خاک این ناآشنایان شود با آتشین فرا جان میسازد اینجا جز سوزن  
 و سافتن نیست هر چند بسیارند چون بر پانده زهنار دل ندی که سره کلاری سر ناز باطل  
 کرده نداری و با همه کمال عیاری دل رو باغ طبع کار بهای ایشان از کجا آری تافته مویان قبول  
 کشایند که جان را چون تار طلا از روزن دیده می کشند و هر جا چهره زندی می بینند دست  
 به طلا کوی برمی آرد خشم طلب آزار است بهر دست که باشد و غرض تکلیف است از هر در که دست  
 رباعی تا چند دلا بیا در بره تبان به خمیازه خشک بر شوی همچو کمان چه دارم در دهان و بگری  
 آنهم بیسج به با هیچ پیچیده کسی خبر نادان به سب سالی حالی کرده می شود امید که چون نگاه  
 ساجن محروم مطالعه نکرده و محفل خوابان ز سر انصاف یک دم زده بایست به انگه بدل عاشق  
 صدع برده بایست به چون آینه نادیدی روی تو چشم تو به نظاره گرت چون من از خود شده بایست  
 من نشسته لب اغت در خط و نام مردم به بالین گه گورین سنگ دیده بایست به وانی که چو کین مدد  
 با عاشق شیدا است به با جرم هم ای ظالم یک شمعیده بایست به عشق آرد گفت **علوی** شادی  
 نه سزای تست به این راحت و این سینه آتشکده بایست به و رقصه دو دانه روز است که کالینان  
 کمین برادر ایشان با کمال کاکبوی از جانب کول به غریبان رسیده که کشا و طوشت و آب طلبید  
 بنسبت سابقه ای که با و در آتم خدمش کردم و از موجب جلای وطن پرسیدم آنچه بود همه در میان  
 نهاد و آنستم که از بر جوی ما در خیره و دل دار و شمارا بسیار یاد میکنم خاطر او را داشته بجا ما که نامر باشد

بزرگاشتم تا این هر خانه بودی فرزندان جا زنده اشتم پیش خودش بخواند آن انصاف و من بروقت عادت  
 نسوان که دست زادگان را چه جای خوشی اما قریب است از پیش حفراب پیش میداند نگاه را نیز نصرت  
 سخن نداده جواب مرا بسزایت حواله کرد لاجرم آن بیچاره را که هر چند شوقش گرمی داشت اما از بر اس دور  
 ما و شدت بر ما سر داشته بود با بر ترقه معتبر روان آن ناخیمت کرده ام امید که استمالت را در بر آن دست  
 لازم عادت نموده آسپندان کنند که از هر بدو محبت ما در یاد نیار و گمان نبرند که آن ضعیفه گمان شست  
 بعد از سماجت ایشان بر سر راسته آمده چون تیر در پیلوی خودش جا خواهد داد مراد دل بگیر ادر  
 اگر آن قانون تیرک پیلوی خودش نداند بهر دست شکر بیرون نیاید از سینه تیر به زبید آنچه نتوان  
 خور و آنچه بهر رقصه خان اخلاص نشان هر جا که باشند خوش باشند امروز و کلیل ایشان نیست  
 نشان ع را بهار القضا عرض کرده بود و دوری پیش قاضی برده میر بر بان شیعیه که بدلیل فرضیت تقییه  
 بنا بر نه سب بی اهل خویش چندین روز فراق پیشک نموده خود را از دوستان و امی نمود بهر حکام  
 شاد است زبان با مدعی یکی کرده اند و دوری نمود که بند آتم دعوی میراث پدر دارد اما تا نام  
 دلیر کوی مرزا اسد الله بیگ را که هر چند آن فرزندان صناد یعنی مدعی نام او دام طمع در پیش حیدر  
 خواست تا با شست زدی بجانب خود کشد و بگذرد خویش گواه گردانند آنچه خبر سخن خصم رنگین نشسته  
 سر محکم آنچه میدهند است پوست کنده گفت مختصر و کلای طوفین پاس خاطر می نداشت یک پاس کمال لم و  
 لایسک میداشتند که قاضی از سند بر فاست و باقی داستان به فرو گذاشت غرض از طول و عرض  
 این تقریر علاوه اعلام آنکه مرتبه بکار برده کار به صرف زبان درازی لاله هزاره لال بنیند از زندگن  
 از ان همد و امین نیستم که مردم اعتبار به درین روزگار کم هم میر سنده آن سید باطن سوسن وار  
 زبان در تهر زبان دارد و گو در مقله ایشان بی دهن باشد چه پیش ازین قرار یافته بود که هفت پرده  
 ما بسیار گرفته باشد و اکنون ده می طلبید و یاران بیوفای عده پانزده اش نیز فرقیته اند و نسبت هم از  
 دور می نمایند من غالب نیست که این طمع خام بدام حرفیانش خواهد بود رقصه این دارسته از ره  
 زانو در بند شما که بوده است که امروز تو جوی بر حال خود از جوی خواهند و آنچه کرده عم خود از من  
 نه طلبند آن بزگوار بسیار برتن آسانی گذرانیده بود اگر در آخر عمر نظر در پروردن دیگران گشت  
 کاری نکرد و بر تقدیر تسلیم بر لری و بازاری اگر بدو سکه روپیه ما پیمان رضی شوند سنگ بر شکم خواهد است



مر با ایشان خواهد رسانیده که بر پروای اقرار بنذارم سر چاکری من بسیار است محنت از من است و اودن نان  
از و سنده جان رفقه پیش ازین اعلام رسیدن است شوش آنچه کلد را بدو یک حالات اینجا بدو  
خط مرزا علیخان صورت بسته حاجت تکرار ندارد اما تازه ایست که خواهر زاده شهاب است و مقوم این ماه  
بدعوت ولیمه فرزند سید نجم الدین رفته بود صیانت مورث اوست گردیده و بر پنج پلا و پنج دیبا مبدل  
گشت سکه روز بدر گشت گرفتار ساخت تا آنکه صباح یکشنبه امتلاز دو جان بجدای جان ازین  
سپرد سونج این واقعه اضطراری متعلقش را آن قدر بے اختیار قلع و انزوه ساخت که چشم غریب  
گردید و لب جیس فغان دست داشته باشد مجلس بیون گرم است و آه مالتیان سرد است شنیدها  
چشمک برگردان نیز نشد و جیبها بروی سحر می خندند و روز است که پدرش از جان سیر گشته آنچه  
میخورد خون جگر است و هر چه می نوشد آب دیده و از بد حالی مادر بیچاره چه نگارد هنوز روسه خانه  
نمیده و چون سبزه بر خاک مزارش غلطیده است گرم بر می آرد و چرخ بالین مرقدش می افروزد  
و نفس سرد میکشد و خاک اطراف گوش میرود و در جا آنکه دستوری خواسته بیاید درین حال  
کلفت افزا شریک عراشوند و پریش نمایند رفقه ممکن بود که زمره سلب بر طبق نوشته بوام خوابان  
حوالی شد اما دشوار حقیقتی است که قرص باز از مضامین آن تقدیر است و اشارت باینکه آنجا  
گردگان و استیفای مرث شش ماهه نیز چون ادای قرص فرس و منت شمارد که بعد ازین هر چه  
خواهد بود و بر خواهد رسید این کجدار و دمر چه معنی دارد و نقش درم نقش نگین نیست که بر سر  
و بیامانند لاجرم علاج گرسنگی نموده ام اما فرسخها بان همچنان حلقه بر روزی که راه را از گلو میبرند رفقه  
برای صاحب رای صاحب عالی مراتب مانعی نمائند که دوستان نگارین زبان درین روزگار  
بسیار اند سخن رنگی وانی نمایند و بونی از اخلاص نذارند اگر لاکه فلان در خلوت بار نیاید خوش  
باشند آن روز نهار سرد و بگ ملازمان نذارند و آنچه میگویند باغ سبزه است که می نماید و میراید و خود  
میدانند که پیش ازین خان عالیشان فلان از نوکرواشتن او چه کرده علی ای حال تنگ  
حلا میباش آن بیچاره را از جابره آخر نمک خورد و نمک آن شکست همچنین مولوی محمد خان که بر جوار  
رحمت ایزدی از نعم نامتناهی ریاض غلبه بر منند جاوید باشد هنگام مشق خط گاه گاه می خوانند و  
در دایره مجلس می نشاند چون کارش از آنچه بود در گذشت و رفته رفته مانند الفت نظیر بر دید با جگر گشت

بچشم روش حبل کتاب از کتا سبحان بر آورده بر زخمت داد و آخر سر بنگان نواز حسن علیخان دیبانش  
گرفته و دره کاره کردند و بفرستادند تا باز آن افغانا تینش نوشتند ملاذ این همه درت ملکی نروده امل  
بشهر گفت و میگویی که اگر آن بوم سیرت شوم قدم چندی در و در لغتانه جا خواهد گرفت آن بلند بر سر  
الانت و بالا خزانهای گران چون نفس طوطی خانه بازین یکی خواهد کرد مسود و خطی که  
به نظر آید و نوشته شد سفارش علی اکبر با همه ناسپاسی او بیجا است بار در سطر کشید با من  
همراه بود و با شالی با و در دو نوبت گذارفته شکایت سر ما بین آورد کاتبی با و در دم سرداشک  
خسته دیدید که در این گفت عجبانی نذارم گفته تا کابل زست تاری ندیم آخر بهمان سر زمین سر ما  
از سر ماندن است بیجا است آن هر لاسور سیدیم کا کا اسب خود را اندر شناس فرودخت آن دروک را بخانه  
شتری فرستاد تا نزدیک بار و اسب با و بسیار درون طلب همه را نقد کرده معنت زد و در راه خود پیش  
گرفت اکنون در راه دوری آن در و شکست می آید که پیش خود را در بر چهارم نهفته و بر پاره سر سینه  
شدن دارد لازم دوستی آنکه او را از خانه برانند و دیگر در حق او چیزی نرود کار ندر رفقه شکره ام  
که بر او غریب سید است از میر منصور دل بد کرده با که آباد آمده است و مدام خواب با و صحت بپوشد  
او بیج دل نماند تا این به غرت اختیارش نیتاوی خوش کردند و شرط قدر دانی بجا آوردند و در  
بے نیاید قسم که میرا که با همه دار و دست خود سر مقام است در دیشم قلی یک سر مویش کج خواهد کرد و آیه  
علاجی که کرده است مضائقه نیست گمان نذاف و بگردد و گمان مردان مصاف و دیگر یعنی او  
چند آنکه تلخ گفته بر او نام همان قدر خون او را شیرین میدانند و گوینده می گویند که آن مصدق است  
نظاره رفع فساد پیرای منصور فرستاده اند تا اگر سر بهار و مدار فرود دارد و شریک این سلسله نمانیم هر چند گفته  
او آب بردار است اما من میگویی که در نهار من طرف امید دارا نذارند باقی شمار است بهر شیخ  
تحصیل دار که او بی نوشته شد سواد خوانان صحافت کونیه که نفوس الواح  
پیشانی را در دست خواننده اند و خطوط صفحات تقدیر را راست نمیده آنچه از پاشانی تا فها  
انسی در باب عصمت قنط از سکاره نفس انار یعنی ذهاب مذاهب انسانیست به بدرقه مصاحبت  
از طواغیت بی نوع و تداهب مصاحبت آدمیت تهذیب اخلاق و کبیل و فاق شرعی تفصیل کرده  
و آن متون متانت شجون را خنثی بلوغ فرموده و مصلوح آن مطالب جلیله و مبادی ماکیه را شخص



مخبره اند محبت است که تمام سلسله کائنات را مدلی اذ و انشاق و در آسمانی را مگر نمی در خور از نیست  
 و این کیفیت شریف را که طبیعت است و نظرت ما ناماست از دست بدو بخش ساخته اند و بر سینه رابد  
 شوق خاص کرده کلی آنکه از اول نیز دو دم آنکه بر زبان باشد اما آنچه از اول آید یا از کلبه باز گردد و یا تا  
 بگوش رود اما آنچه بر زبان رود یا بدلی لغاری پیدا بکند و یا از نیز مستشار شود و چنانچه جز اول فصل  
 ثانی قبیح تر ثانی اول است گزیده ترین ثانی اول است المنة بعد من آزاده که در منظره معامله  
 شناسان چاروی دانش نه در تخیله که نظر ان مرایای سبیش از ذوات مطله معدوم باین ترتیب  
 و الا هر چند ز سیده باشم اما گام هست بیاید اول نزد بان گذاشته و نظر باخرین پایه داشته حساب  
 بالا رفتن در اول دارم درین صورت بای پس گذاشته تنهم نارسانی چرا باشم اما شورش انبای  
 معرفت و امن بهر دوست کشیده نینخواهد که در در مقام فامان میند و بخش نشینی عرفات قدس  
 گزیده است ای زشت طلعتان چو چرمین صفایان آید به آینه را چاره عزیزی گرفته آید  
 الا جرم تکلف کرده باز میگردم یعنی شرح در سخن میکنم و خام می جنبانم که مشتاق شما دشما  
 را از زمره عوام مخلصان میدانند و نه خود را از گروه عامه نیاز مند ان تا در یاد آور میباشان که  
 متسائل نبوده اگر چیزی دیر رسد زود بر هم نگر دو یگانگی آفرین میدانند که دومی کار او نیست  
 و این سخنها کار زبان فی بل این همه ناک اول است که شوق سیر آسنگ بیک شدی که میکشد تا  
 سر زبان میرساند و از کمال بیتابی آنجا نیز نیاسوده ادلب برون می تراود استغفر الله که دل  
 چه باشد بل سویدای دل است که گرمی محبت بگدازش و کم حوصلگیهای شوق به تراوشش مه آورده  
 و نظرت نامه ریخت و آنجا خبری که بند است گفتگو کردن خود را در خود دیده غنچه شدن میخواست  
 بعضی صورت و آره و بعضی یک نقطه و پاره که سحر ساخته و گوش بر نوید داشته قامت می کشد  
 تا سخن کردن از دیوار سینه بر آورده غباری از راه قاصد به بیند و هر دم چینیاز به حسرت می کشد  
 تا دست بدین مطلوب زنده و فراغت نشینند بهیت ندی و لغنی تراشیده سخن کوتاه درین مدت  
 صجوری نامه نفر تا دند و قاصدی روانه نکر دند مگر راه شام همان آباد از آودی پور و شوار ترست  
 و یا آلات تحریر در کلاوی و دیگر دیهات متعلقه ایشان از جزایر فرنگ و بنام رنگ میرسد سال  
 بنا بر شورش که در روم دروس است آموخت سفائن در در طه قولین افتاده و راه آب سجاکی کشد

بسیار

بهر حال چون خبر خیریت خدام ایشان را طلبکار استم ازین قدر چشمل نماید که بعد هفت والا بعد با می مضمون  
 عافیت حال و سلامت احوال خود را بمن حالی میکرده باشند امروز عزیز الوجود لاله روپ سنگه که ان  
 مخلصان قدیم چو طلب است چه قدر ممنون کرد که مرا بر صحت طبع گرامی اطلاع داد امید ان شفا  
 آنکه در فرد این شکره رسانی تا در خدمت باشد از التفاتی که قابل بهبودش تواند بود در بیخ نیز نموده  
 این عنایت تازه را سر بار منتهای دیگر شمارند به **فواب حامد علیجان از جانب**  
**حکیم خواجه حسن صاحب مرات جهان** غمای ضمیر صفا پذیر و باطن آفتاب فیکر دینیه  
 شناسان عالی نظرت سامی مرتبت را از انطباع و انعکاس جمال شایه این صورت و قوی  
 و حسن عروس این امر بهی گزیری او گزیری نیست که چندانکه جوهر قدر وانی و هنر شناسی منتسبان  
 دولت خداداد و متوسلان حشمت ثروت بنیاد علی سبیل النعم و الا افراد خاصه طبیعت خورشید  
 منزلتان فلک اقتدار و صفات ذوات گرامی جوهر ان نجوم انوار است که در هر حال بر احوال  
 این مردم خیر سگال نظر توجه بر گماشته پس از ظهور امور دولتخواست و در وضع رسوخ کار آرمی امکان  
 و اتمام ارج مراتب غرت و اعتبار ایشان دینیه از دقایق حسن سلوک نامرعی نیکنانند همین لازم  
 است سعادتیک اندیشی ایشان آنکه شایه اغراض را بخلوس اخلاص و لبوب اختصاص راه نداد  
 مشاطه و احسن مراتب و مناصب بی نعم خود بهار به هفت حسنات لادبی الاذکار و ضروری  
 الاظهار علی بنا بر ترقی و تقصاعت و حبله آراقی از تقصاع و تقصاع گردند و در دار المندوه تقرب حرنه  
 به انگایش اعلامی اعلام جاه و جلال و سخته و دن افزایش مدارج فضل و کمال آن دولت چشمل  
 زنند و از پنجا است که جوهر استحقاق تقابلیت صداقت این گروه مغارت شکره در باب تجلب  
 و تشدید تا اثر التفات آن زمره باشکوه حکم مقناطیس دارد و لاجرم این داعی علی الرفاه و مخلص  
 بلا اشتباه که حدیث نسبت تقرب را موعود قدامت خدمت دانسته حرنی از نوری التفات منجم  
 میزند و گاه پارینه بیاد میدهد و نقشه از کهنگی اخلاص می آراید و نور بنیاز را پیشگشی بساط قرب  
 می نهد اگر نظر بر خصائص طبائع اصناف مصلحت سگالان دولت یعنی از مطالب خیر اندیشی را  
 که هم خواند فواید اطرفی و هم زمره بلند آوازی را صوتی و حرنی داشته باشد بر منصفه اعلان نمند  
 چون ماده تحفه موالات قابل است و آثار به حکم التفات شامل رجا است که ضمیر بایه این قبول قابل



و ترکیب این مثل و انفعال نیز ادا می نماید و کیفیت اعتدال حقیقی اجماع ازین مرکب  
 بطور شواهد رسیده خلاصه الامام که در روز هفتم کلام باشد آنکه درین روز با فطانت لصاب مولوی غلام  
 که از قدیم الامام همچو این مجربان کام به ابط نیاز صد اقامت و منوال بط صد اقامت نیاز با منسوبان آن  
 و در زمان مرگ و طوطو منسوبان دارد از جانب بیرون تا قطع سلسله چاکری تحصیل نموده و در روز اعتدال  
 شاه جهان آباد گردیده هر چند آواز و فضل و کمال علمیه و حکمیه و صیت امانت شکاری و صلاح اندیشی  
 آن صاحب فکرت جزید از پس بلندی ظهور و وضوح تجدد بیان و تازگی تمیان را برپایی تا بدو طیباً  
 لاسامین محقری از جناب صفات و شرطی از انفعال و دانش در سطرای چند ادین نامیه منسوبان  
 و آن را چون عرض لازم منقص جوهر گمان آن و حیدر زمانه می پندارد یعنی اگر مخرنی آفتاب را با زر  
 ناختی بلال و سیم ساده که کوب در تخته بلیکه و پایش با سپارند کبیه بران افلاک با شب روان باد  
 دست سینه هزار دوره عبادتیش بر نیارند و جز با در دست نگذارند سرنگان سیاستگاه امانت  
 زلفت زبان را بر جرم وز دیدن دلها سرنگون آویخته اند و صبوحی کشان مصطفی صد اقامت خون مینا  
 را بشماردست می بخشیند ریخته اند لصاب است کلاش سجدی گرم نیتاده که تازی زبانان سواد خوانی  
 نعم انشای سویدای دل را پدید آید آتش فاشیش نه پردانند و طلاقست زبانش را شوخی است  
 نداده که شکار ایران زمین عمارت رومی از هندوستان سواد منی لفضل سرح نکات بر حسب فطرت  
 عراق و خراسان نشانند از آنجا که وجود این نوع مردم در حضور روسای عظام منشای اطفال عموم  
 مهم است بقین است که اگر مولوی مغزی البیه در سلک با ریایان محفل سامی مسلک و منخران خواهد بود  
 هر کاره شکاری که پیش رو خواهد آمد بسن تدبیر و اصابت رای آن امین صداقت گوین و صدق  
 امانت آئین پیش پا خواهد افتاد و درهای عقبات تجویز و تقریر و کالت و کفالت تغییر و تطبیق که نگویید  
 و میر کبیر میباشد یک اشاره خفیه تدبیر و بهرام سیم و امیک ایما می تواند کشاد و احوال منتهی که  
 آن خلاصه فاندان ثروت و سیادت و بهاره قبول این کار بر جان این اهنال شمار خواهد شد  
 علاوه منشای است که برگردن نیازندان مستحق عنایت قاص خواهد نهاد و پس ازین منتهی  
 انماست ضروری اگر طلب نصیبت پناه مومی البیه در همانجا صورت بندد و در رسیدنش تمسک بندد  
 تا نیست و اگر با فضل حسب مصلحت در قبول این امر و تک است جواب نامه نیاز از او عده حصول

این مامول به کام رسیدن و اختلافت منون عنوان التفات نموده روان فرماید و جایش خالی دارن و شود  
 که در صورت تاخیر و در جواب رسوبتی دیگر اگر در وقت از نقدان این چنین کسان و جدان مثل ایشان غلبه  
 و سنگ می کشد بیان **عبد الرحمن** خدا خوش دارد که گاه بیاورد مجربان خامه حضرت  
 سر بس و بهنگام و عاخر تا لان را بهین بهانه ضبط نفس تعلیم میفرماید تنهاست که تنها خرام عمر  
 آشنای مولوی امام بخش صهبانی آنقدر بی اختیار کلماتش گفته که شرح توان داد اما چون  
 اضطرار بود در ساختن گفتن با تمیز آتش دل خوش می کشد لاسیما کمین برادر شما که اکثر نزد  
 رسیده خود را بهای علم و مایه پاید سرور می سازند از آنجا که نسبت نیاز من در خدمت آن قدر شناس  
 قوی است عقیدت او را نیز در حق خود ضعیف نمیدانم لاجرم کابل کوشی در بهاره پیش من  
 حق فراموشیست عیاذاً بالله و منما و تحقیق لغات بطوری که خواهد نوشت بی تکلمت و خبر خواهد  
 رسید رفته است کیمت که سر آخور بود بر من بونغمه سقط شد بسیار است که حاجی ریش سفید طویله  
 در غمش ریش میکند دل بر مردان بچاره سوخته است کوب با و داده ام اگر پسندد از من چه بداند  
 با و کنند اما این قدر هست که جلای وطن نگزیند تا حسرت قد است این دو دمان آذاری به او  
 نرساند رفته تنگ دستیهها کار از دایره حساب در گذرانیده و جمع و خرج بی اعتنائی کار گذران  
 چون بست و کشاد دیده امیدواران هنوز با نتمناز سیده تمسک بیان حساب از خود نگرفت و در آن  
 تنخواه تن نمیدهند اگر امراری میرود چون در باطل اراده چاک گریان ساکن دارند و مستوفیان  
 برات عاشق بر شاخ آهومی نویسنند و در صورت ابرام رسیده خاطر شده می خواهند که خواهند با  
 بر شاخ زدند صاحب من این همه غوغا از بهر آنست که مشتکی که سنگان تا کی سنگ بر شکم  
 بسته از غایت سحت حافی گاهی سنگ بر سر و گاهی سر بر سنگ زدند بل موجب آن است که  
 این سوداگران چار سومی جان بازی که سر فروخته آبرو خریده اند بوجوهی در دست بیدست نه  
 قلاب دست فروش و پادگانان باطل کوش که مشتیت بر تافتن متاع روی کار این بهره فلاش  
 بد قماش است چرا بر ایگانی فروخته سرمایه زبان اندوزند آنکی جاندار استن در باران شستن به  
 از آنست که خاک درنا اهلان شدن دوست از آن شستن آن دوگان آنکه در غده و نیا نموده آن  
 دل ندارد که طمع نذر و راه یابد تا زرد و روشنند و آبر و طلبان برای دونان منت دونان نمی کشند



تا از دست این شکم پستان بشکند آب و خاک گرفتار آیند چون شمار اوین سرکار بر سر کار و نیز در کار و در چندین کسب زوم  
 و اگر نه اینقدر نیکو بگفتند امید که چاره کار چندی از مجروحان احتیاج از پیش خود کرده یعنی حساب آنها را از خود ستا  
 امروز ملاحظه فرمایید که باورای بر فرود آمدن و در مدینه امید منتظران به فرود آمدن از مدینه که **مستی که بقای**  
**مصطفی آباد نوشته شد** قاضی صاحب شصیت امور و در این زمان تا از مدینه از زمانه محفوظ است  
 در روی حکمیکه در باب تملیک مال احمد شاه متوفی بجانب نجف خان سپهسالار پیشگاه قضا صدور یافته  
 تبیین شد که در حق بهادر خان کشتن نفس خودش فتوی داده اند تا وجود وارث دیگر موجب ایصال  
 ارث و تقسیم صحیح نشود و شکل نیست که آن بیچاره بسیار زیستن خود از خدا نخواهد غالباً برادر اعیان  
 نزدیک ایشان محروم الارث است اگر غیر از نفعات حضرت فتاوی دیگر برین صورت مساعدت میکنند  
 من بهر مطالع طرم و اراده تسلیم و ازین طرف تر آنکه حمزه علیخان با اتفاق دیگر او باش کمال زنی محو چنان  
 راه سببه گواه حویلی شاه بی بی نسبت بخود و انورده شکایتی با ایشان برده است و او حاضر میزند که من  
 برین معامله اصلا وقتی نذارم اما این قدر رسیدم که پیش حمزه علی گاه گاه در مجلس یاران گه میزند و گه در  
 خواب فلان مکان بنا بر سکونت بنده من داده اند اگر شجرت و محوی همه باین دو حرف پادشاه و چون  
 امکافی دارد و عبارتی از فتاوی نقل کرده باید فرستاد و اگر نه بتکفلان مهمات تقاضا باید نوشت که آن  
 است سیله را وظیفی در حکم شریعت ملازمه در دو قبول و کار بجای خود گذارشته به سماعت امر ناد و چون  
 خود با پسندیده نذارند بدوستی **تحریر یافت** فرزند مملیکه شوقش نامی به گوید بدل  
 من سبقت ناکامی بی روی تو میدهم فریتم چمن به کاین کاغذ عیدی تو طفل خامی به بلال عید  
 تسلیم مبارکباد میرساند و بد حالی در دمنان فراق بیاد آن ابروی طنناز میدهد یعنی نظری بر حال این  
 ناقوان نیز گماشته است و اگر فرصت دست دهد بنیچه فرزندش شیت خم کرده از خاک برده شتی صلیح  
 عیدی نگذشته که محرومان نعمت دیدار نشا چون جگر تشکته باشند و شام طری بر سر دست نیامده که  
 روزه داران فراق گلو شورا به اشک فر کرده دل از جان و جان از تن سیر بود برگ جانگزی میچرخد ایم  
 که صدق نظر مجوران بهتر ازین نباشد شوق وصال خیال آن ابرو را در فضای قصد بر طوره داد خود را  
 بیتا با بر زمین انگنیم که دو گانه دور افتادگان غیر ازین محراب نشاید حاصل چشت که میان دست  
 و چون در بجز کسب اگر ساقی بالین رمضان دوری بیاریند و بیادوت علیلان محبت رفع تشویش فرمایند

کسر شان قضا فی خود بود و رفته خان عظمت نشان مجبور از تو مسلمان خود دانند معلوم است که طبع بندگان  
 آفتاب خوش آمدن و خاصه بندگان مجلس زنج گو درین حالت شتی دور گردان مسا و فرب که در چندین دور  
 معصن خطاب اند بکدام فریعه دل خوش کنند شنیده ام که در محبت دو شین جعفر و زانو تقی مرزا پس از آن حاجی سبک  
 خوان ساری و عم زاده مرآتس که درستانی در حق تمند حرمی چند بوقامت گفته اند ظاهراً آن بچگان همان  
 آتش که معنی سخته باشد که بجای من نشینند و نان خود را بر تو من اندازند بجان الله و در او جاق مطیع  
 چه قدر گرم افتاد آری سیت چکر دو ما کیان را حکم غالب به زند منقار بر کون خروسان غریب نواز  
 من این همه را خوب می شناسم در ایشان در حضور نواب و حرم غلبس تخمه میگذرانید و ما در تقی در شکلی  
 شانه زاده لهما شش که از آشنای خواج رسع کو که بار داشت عجب نیست اگر با من آزاده این طور پیش  
 آمدن عادت گیرند با تقی ص درین روز با که با لواط علی اختلاطی چسان دارند مضایقه نیست گلو  
 نیز زینت است پس شود حال بی بی خواره که کله با من میزند به گو بیایک دست من شش خوری شتی خود  
 شوق پندار است اما آدمی کس نیستیم به غم خور شتی بیاسانی اگر شتی خوری به لیکس آن گل کرمی که چون  
 کاکل مرغان با دو سکه موی شد لیده خود را از جنبس خوبان خیال کرده بر زلفت حرف میزند پدرش نکشته ام  
 با من از چه بود سرگران دار و امید که امروز بر بنا گوشش زدند تا خبر شود و گوید نیست که غلامان من خورش  
 خوانند گزشت وزیر چاقش خوانند کشید پروانه محمد تقی **جان** بجا که سروا نوشته اند که نیشکر  
 دیهات فلان پرگنه از بی آبی سوت و زمیندار بیستولی آب کشید به آنگه در ارکان آن پرگنه در سبتین  
 بند آب کالکن باو شریک بوده اند پل پیکاری از هر دو به بدستور مقرر شود و دید بانی آن پل نمی نمایند  
 ما بر خیل آب می برد و گزشتن آب از دهقانی چه قدر در شوار بود که با نالیده اند نسبت نفر سوار میسند  
 لازم بهوشاری آنگه شاخه بار از گل و لای پاک کرده آب جور از بالای موضع فلانی بر بندند و سواران  
 برو بر گارند تا اگر رئیس بیستولی سرخبری داشته باشد و شش بر گردن چنبر کرده باین جانب روانه سازند  
 و از سواد و عرصه شست حاکم شاه آباد و چنان معلوم شد که تیرهای جواز و رفانه بخاران تیار اند را باها  
 بان طرف نیز باید فرستاد تا در صورت درنگ کار نیشکر از قوام نیتند و بعد از نصب جوازها هر قدر شکر  
 که بهم رسد از راه فلانی روانه نباید ساخت که رد و قبول تمنا چنان انگریز در مذاق غریب پس ناگوار است  
 و چون زراعتهای موضع فلانی باریاب اند انتظار باران چیست ترغیبان را تا کید کنند که زمین شگفتی

لعل شش خور شتی بیاسانی اگر شتی خوری به لیکس آن گل کرمی که چون



باشان زن هم مشغول شو و هر شخصی نواب نصیر الدوله شش روز است که بدر خانه حاضر نشده و اینکه پیش او بود  
چنین نیست بل فلان صحبت بسیار است که سابق حیف از دیده باشد در روز جشن لیسر خوب دستار از سرش  
انداخته بود چنانچه همان روز مجرایم نداد و بنامه باز گشته اکنون فوئیدان چند مشورت نموده اند که سر  
سوارای چپس عرض دارند تا زمانی که این بیغیرت باشد چون مجلس نویس و هر من و قانع مامور است  
هر چه پسند است عرضند و او عهد دولت مذاکراتی سر ملو زمان سلطنت بود از فزون و دوش بدوش ابد باد

بصاحبزاده بهادر علی خان از جانب برادر کلان ایشان

درباب فزونی شریفی شرفی رفت بود که اگر نظر بندگان بادشاهی گذشتن تواند سه راهی ال عرف  
پایک که در آن بنامه همان کند و اگر بجای دیگر فروشد بنده هنوز در بند تجویز تقوی بودم که عرض بگین  
قریش صبح هایدان رسانیدند تا آن کچه را بدرد خانه طلبیده بسیار ستودند و به قورچی باشی اشارت رفت  
که در آن وقت فیاضانه و بسیار در این امری شده که در بیان یکی بعطای پانصد تاج و یک دست نعلت مامور  
شده است اما آنوقت دوست که تا این وقت و مصل آن صورت نه بسته ظاهر آن دعا باز در خواب  
و از قبل بنده بر حقونی ندارد که اگر زیاده برین مضائقه خواهد نمود عرض منداقی بجنور باد شاه نوشته  
و ندان خواهم شکست تا بعد ازین بر رخ کسی نازد و در همه حال ایشان نشوند و دوست که نذر شما میرسد

تقریبی که بر تذکره گلشن سجاد مولا نواب مصطفی خان بهادر بنیاد معروض

تخت بر آید

کسایت عرق پرورد و جملت جنگه از دل نمیداند به هم به اختیاری سجاد حاصل نمیداند به برگ  
شمع سوخته آتشکده عالم کثرت به که رود محفل و جز فتن از محفل نمیداند به تو که بوسه گل بر خار  
رگلبن گذرمی کن به زخورد و در فتنه فرست و در حق و باطل نمیداند به بهر سنگ که پیش آید سجد  
میان برودن به چون محواد بهای لیل از محفل نمیداند به چو نقش با بهر جا یک افتد بسته دارد  
اسیر توانی جاوده از منزل نمیداند به هم بسته بگیتانی وضع او بسته ترا شد که هر جا شسته  
قاسم تخیل آید اگر همیشه آتش است چون شمع با دای سجد ایجا و هزار سر باید نمود تا طرز

عقل انداز میاید جلوه بر هر ذره نمی عشق سخند و دو علم حقیقت یک کلمه کلین پایه شناسی میفرماید که هر گاه  
تحریک با دمی و دو دو کس بنمیدن دها اگر جمله بروی بت است مانند شکر شسته بوضع تسلیم و تا باید است  
تا رموز و اسیان محبت به بهتان جا بلیت ز پیوند و اگر ز پیکر ضعیفی که تا قرگان بر هم زنده رفته  
اجزای بستیش مانند نگاه از هم گشته است و تا نفس بر کشد غبار وجودش بر دامن رنگ پریده  
نشسته با این بے آبروی هر گاه گام در راه تحقیق کشاید گسنگیهای نفس چه غارهای حسرت  
نه در بهلوس دلش نماید تا با به و راست بر خود تواند جنبید و با این بے پروبالی و میکه بهوای با  
توحید آهنگ اهتر از نماید حرکت مذکوبه پرواز چو سیلیمای ادب بر روی اجواش زند تا  
سرک بزیربال تواند زد و دید عمارت لذت سوخته میداند که سسی سپند تا کجا میرسد و وقت  
چاشنی که از به نمک کام شمع بچو می اسخاند کوش را سر در نقاب دیده می باید نهفت  
در غبار سمره سجد است این آهنگها به گل کند و کوچه با عالم صبح و شفق به حیرت دل مسکدر پرواز  
دار در نگما به گشته حسن نیز گه راز شده دعوی خود اری کند گردن دو عالم است دیت از که خواهد  
و شهید جلوه و عدت را برات خونی از شفق تا آفتاب برکت دست است قصاص از که جوید قطعه  
اسه آنکه حرف جمد تو رفتی ما سواد است به یک مسجد مسجد خود هم توان خمید به نمید نیست رز  
پرستاری خدا به پینه نبوسه غیر خود که توان خمید به کیفیت شهود حقیقت از دل تا دیده هزار  
خم بهوشی چیده است که با فرصت ادا رکی که یکدم ساغر از لب باز داشته گوشه برون بیگانه هوش  
برگمارد و کو خصلت نگاهی تا سر از گرد باش مردک برداشته گامه بر اه تماشا بردار و اینجا تا  
نگاه سجاد چشم رسد شوخی خیال مانند سایه هزار جا قدم پس نمانده است و اوراک تا دروازه دل  
کوید جلوه چون لعل بدخود صد بار از کنار فکر افتاده قطعه صد جلوه رفت و دیده همان وقت قطعه  
یارب حریت آینه جوش بهار کسیت به عمریت سر ز غرقه بر دن نادر و نگاه به اسی دیده خیرت تو  
چنین بر دور کسیت به در کتبیکه تامل حیرت سبق نارسایها فکر است ذکر گریبان حرفیت  
کله گیر و در گلشنیکه تخیل غنچه شسته تا توانیهای اوراک است سخن سازی صورت است از لعل تصویر  
اگر علم نیست که میدانم جنون جولا بهیهای اندیشیه تر هزار ادا سبک بالیده تر و اگر هم این است که  
می نمیرم گریبان در بهای شوق نظر صد استین مالیده تر قطعه همچون مستی که خود را و انما بد بو شیار



گفتگو با سرفراز غفلت نگاهیهایی است که در زود نمیکند سازش چشم بر آن است و بس که مدتی شد سر را  
 با حدیث مطرب کارهاست به قطره خونی از خراش جگر تقریر یکدیگر آشفته بیانان سرخ روی سر را به شکر  
 به هم رسانیدن و آب سیاه از حوله دید و تخریر بر روی کور سوادان سودا کرده و گمان مداوم فرود  
 در چیدن فوسقان مباحث فطرت و خطا که به تنگ و آره می بازند که در و در سرخوش کار فرما بهاس  
 غفلت که کاری به تنگ و آره میکنند و ترومانان سطرعات خرق و الیام بسیر عالم آب می تازند  
 جناب و از جارفتن پابر جایی هست که آبی بروی کار خرد می آرم اینجا حکمت اشراقی چراغیت  
 پیش از سحر مرده و فطرت مشاعی نقش قدسیست بر آه سپرده است آنکه زانوسر و گیه راز تو بوسه  
 فشمید به غنچه شست معنی و بیچاره تامل دانست به ناله از داغ اثر حزان شد و چسبید به جزایش بهی  
 سودا زده بر فرق زد و گل دانست به نازم آن سادگی شوق که از کار جنون بهر غفلتش دیده  
 فریبست فغانل دانست به سیرانگی شوق نادر گاه در عشرت آباد از خود فکلی خراشی بگوش  
 آگهی میرساند و ترو امینهای حسرت دیدار در زمین سر و سرانسر و گه ز کس زار هزار چشم فغان می گنگان  
 خیالی از پرده اصطفا چون خواب در دیده می نشانییم و بیخ بر اتمیهای تو صیبت اشک و از همچنان  
 برو روی ما نیم که این شمع فانوس افزون همان شعله عالم سوزست که از کباب آگهی جز خاکستری  
 بر بار درفته نمی پسندد و این پیکر آئینه نقاب بهمان گوهر کیمیا فی تفریبست که جز که روی تویی بر پای  
 غواص نمی بندد قطعه فایست افسانها خاموشی خوابست و بس به ای نفس بیجا صلی چون غنچه  
 بر خود تنگ باش به طوطی ما گفتگی عکس را نمیدهد است به گوشتانی خاطر آئینه صورت رنگ  
 باش به دایمی نادانی که انفاست بفارست می برند به از پی غنچه نفسها چون شمر در رنگ باش  
 بر سر راه فنا از مهربشتی غافلان به ناله که آرزو آری صدانی رنگ باش به و بعد نگاه دیده  
 حیرانی و اماندگی غبار نادانی انفصال ناله اثر یکدیگر کباب جگر و ارسته رنگ و بوی امتزاج  
 علوسه ریمیده مزاج که برشتنگیهای مقالمش افکرنیست پیراهن سوز و داغ سفینه و خنگیهای  
 خیالش شعله آیت چراغ افزون فتنه داغ سفینه بمساحت فرصت اگر از قید نادانی بر آمده  
 چون جرس نفسی گرم به کلک میکشد بنیاد هزار آینه گویست و لباعادت بخوردی تا از کاشکش  
 تبیدن و ارسته مانند شبنم سنگ بر پرواز عمیق به عرق مجلبت بر روی چندان آواره معده و پیش نشانیست

که آینه سان نفس روی بروی عکسش هم تواند کشود و ناگهی آنقدر سیمان بر رویش نبرد آخته که سفر  
 از خود فرقتش مانند برق بر ترک بدن تواند بود و خود نقصان چون زیادت ماه و طبیعت کمالش  
 مسلم و شوه و کمی از نهاد فطرتش مانند کاستن عمر با نر و فی تهمم بیار و سوزاشیهای حوادث مانند شیم  
 بهر گوشه لباطمی که بالین گردانید و چون در گمان صد خنجر الماس بر پهلوی خا سیده است و خسته نیست گریهها  
 فزائیب چون زبان بهر پهلوی که فلفله و دندان دار بهر از خشت زیر سر چیده خاطر رنگش از تنگ تک  
 باسی نفس بابل افشان انداز پیدان و خوشی جاننش بعد ای بابل رنگ سر برداشته آهنگ میدان  
 قطعه شبنم گل که در لغت نظر گویا هم شده به اشک ششم سوختننا میکند اسجاد من به عشق کمالش  
 سخن کو بکن پرورده است به نقش کوش در رنگ فغان زنده فریاد من به کندن جان دیگر است و کندن  
 غار او که به تیشه می نازد بشیرین کاری فریاد من به بدول فزاک همه اکنون گرافی میکنم به تا چه  
 خواهد کرد با من غفلت صیاد من به هر چند از بیت منوا لطیفه شوی چون طفل غنچه زبانش از داده  
 و مسلم قوا بعد سیمیا نه مانند سوسن اسجدی بر زبانش نه مناده آنا با این همه وارفتگیهای سب زبانی  
 شوق سخن پروازی از اندوسه صحرای چمن و می بلده معموره بهوشش گردیده گاهی بعرض صفای  
 عبارات چراغی در راه فکری نهاده که ای در گلشن تقریر است با همه قوه نشود و نما حوت طوطی سبزه گریه  
 نفس را آنقدر تعلیم حیرت آنگی چراست و می سر کوبه آئینه سازان توان کشید در ساعتی بگل کردن  
 رنگ معنی شاخ بهانه می تراشد که ای شاد زان قاست پرده بلبل در دیده ناطقه را در مقام محویت گذار  
 خطاست نفسی سیر چراغان باید خرامید اگر عذر نادانی رحمتی لغتت رسانیده بصصای استقامت  
 نثر باید بر فاست و اگر خجالت عریانی مکلفت عزالت گردیده سری بدولای فطرم وز دیدن چه بیجا است  
 بجز اگر طراز اعتباری بر قماش خوابت می پسندید فتنای قضا حجت استیت جز در کارگاه مملبانی  
 نمی کشید و اگر برگ که ریت رنگ قبول غنچه میر سیمت چمن ساز ایجاد آب طینت را فریز خاک  
 رنگستان نمی تخمت رنگ شیرازی نه بسته تا در منع جهادی پشتیبان سدر وقت تواند گشت و لباس  
 سحری نزار است تا نقش کشیدن بنیاد گریان استیت تواند گشت و منع سخن خامه بی آودیت  
 طوطی اگر نیستی آئینه صیبت به فضل تو لطف است و گره زخی به بستنیش را بنزد منگرمی به آودیت  
 از هر چه به عالم نکوست به جان جهان است و سخن جان دوست به آدمی و باز انداز زبان به که در روز دانست



تقریبش بدان به سحر طاعت سخن هوش دار به باورت از سیت لب کوش دار به بیدلی ای خیره برودل  
 طلب به دل ز خود و سحر ز باطل طلب به زهر قوی ساحری آغاز کن به دیده باورت بخود باز کن به  
 طبع تو هر چه صفت و منکران به بسته بدانان کمالش زبان به خار یکت گیر و بر آور نفس به عصمت  
 و عزم ز سخن دان و بس به لاجرم حکم الما مور معذره گاه گاه جنون تازیه های اندیشه سبک جولان  
 بهدوش صدای رنج از در زندان گر آن جانی برآید سر می بصوای خیال میکشد و اسباب ملاحظه بیابان  
 در که سینه ناکره مضمون اگر همه صوم غول است دیوانه از خود بیگانه بگمان آواز آشنا که از پیش  
 می شناید و معانی اگر جمله شاخ غزال است بجز به واسطه سخن در سر بقصد گل چیدن نفس را خست  
 راه تلاش نمی یابد از اسباب که بر پست و بلند عالم خیال و رسیدن از مقصیبات هر زه که در بهای اندیشه  
 تماشاست نگاه تا مل خرام امروز بجلوه منتجی بر جور و در گنجینی معانی را در سواد چهار گوش رنگ صد  
 چمن بهار رختن است و بلطالک مجبوره و رسید که طراوت مضامین را در سینه زار جوفش بنیاد هزار  
 که در تو نسیم ز گنجین اشعار آید در سنبستان نزاکتی بجلوه نظره آورده که نگاه رانا نغمه صور از  
 سایه اش بر خاستن خواب فراموش است و ابیات بلند پایه اش قصر فغنی بعرصه وقوع رسانیده  
 که بالادویهای خیال را از عرفات مضامینش بیابین رسیدن دلیل رفتن هوش ترکیب بود  
 متانت از عناصر با عیانت در قعر غزال شون در قوافی غزلیات لجه بندی با تنگ برده در می  
 عراقیان زبان کشاده و زبان پارسی سخن در دهان خراسانان مناده از روشنی خطوط هر سطر  
 واضح و دوس سینه شایخ شجره طور و از ایانی صفحات بر فلفله کوش خال رخساره حور دو از از  
 صحبت حلقه زلفت و امن چیده و عدالت از پیشی نثار و ابرو کشیده معنی رسا در کیفیت بلند  
 خرامیدن همبندان فشار صبار رسیدن و الفاظ رنگین مضمون در با یکدیگر چسپیدن چه سبزان  
 نه گلگون در صحبت ساغر کشیدن **ششم** زلفش رنگ معنی جلوه داده به چو از بیرون میسنا  
 رنگ باوه به نه معنی یک گلستان شون گل به نرفته در جرم رنگ سنبیل به نشسته با دو صد  
 شنج و دلاسه به زلیلی در دل مضمون خیال به فلفله بهر خطابی چشم ناظر به در شد ترمه و آنها  
 از دو اثر به چشمه و لبر یکار جاوه به نوا با در طلب سره او به نوا می کشش نگه در گوش کرده  
 دو صد چنان نذر هوش کرده به سوادش رنگ دو در آتش طور به یادش از سواد دیده حور به

چمن پیرایه رنگ حسن تقریر به جنون سر پای سوزشهای تحریر به کتی اندیشه نغمق همیشه استقامت نگاه  
 فکر در زبان جواب انگشت حیرتی گردانید که این انگار که چهار سنبیل در سیمان و فزوش تردستیهای  
 کمال چمن نظر قیامت که رنگینی جلوه اش را بر پرده های دیده تماشای ناز صد رنگ بوقلمون نیست این  
 دیبک از رنگ نگار صورت نمای خیال با نوبهای طبیعت کدام مافی طینتی است که لطافت کاش  
 را در کارگاه و تازک تماشای حسن با برودش لیلی صفتان سه زیبا فی هزار مضمونی آخر ناخن وقت  
 تلاش بشکافتن که این هم کوشید و لقب کاش تقیبتش بر گنجینه اسم والا گوهری رسید که در سنا  
 گرمی همت در یاز گوش دود از آتش یا قوت بر آورده و بریزش دست عطا پرست مینان کمالش  
 مغال آرزو با آب گوهر پرورده باد بهاری را به ستفاده صل و عقد وقت فکر و کاش اندیشه اش  
 رنگ صد غنچه و گل رختن آبر نیسان را از غیرت طبیعت گوهر بریزش سر زده آبر و سماک اینچنین در  
 محله و اور سیه های رای صدق از کشیش صبح دشمنه گزار طلای آفتاب بجز بهای سمع آورده و در  
 مدرسه تعلیم و الا نظر بهای دانش زیباش دیده ز کس سواد ملاحظه حکمت همین روشن کرده بنازک  
 نمایهای اندیشه صافش رنگ معنی چون عکس از آئینه نموده و با بیاری طراوت بیانش مضمون  
 سر مشق تازگیها به بهار بوسه گل محل نزاکتهای خیالش کشیده و صوت بلبل در جلوه فصاحت  
 لجه اش دو دیده عبارات بر پشت خوابیده سایه غار طوبی خرد و معانی نیاز میاید به سنبستان  
 عبارات می نمود ادکیوان دست خوش فکر که درون مکنده آسمان با زخمیده قطرات بلند صدق گوهر  
 بیشتار گوهر صدق در یاد اسرار عروج فشار کمال آون کوب اجلال شان شست و افتخار تجر  
 گردون جناب بلال کاب **نواب مصطفی خان بهادر** آنکه آب خورش در مرغزار کارزار بگل بود  
 باند رختان سوسن از شاخ کمان به دانه زنجیر و آب سبتیش روزی کنند به جهان چشم گر بقید تن  
 و رای در جهان به هر چند پوست نمائی مشاطه فکر ساند نقابی از چهره عرائس حسانت آن ملاحظه  
 عزیز نسبتان مصر معنی آفرینی نکشود که تند دیده نمای شوق را با مردم چشم منتظر معامله تیغ و ترس  
 رونده بود که م نگاه بهای ذوق را با پرده های دیده تمجیر جنگ آتش و پنجه در میان نباشد اما کوتاهی  
 زمان فرصت فی بل مقصود همت طاقت ادب تعلیم شونى انمار است که ای حیرت اسجام باوه شونى  
 را خیال اگر به آئینه معنی آراسته و می از کارش کشیدن غافل مباش تا بچیب که درت و اماندگی



عکس و کار لا برویت نزنند و ای بی باقی فرجام هرزه تازی آرزو اگر جمله قدم از باد گرفته باغولی  
 وضع بیرونه نالی آشنائی مترش تا بگشت نگیمهای نامرادی چون گردباد سرخی از غبارت بزند  
 بر شدار که به تو هم برگ گل پا بر افکر میگزازی و گوشی بر گمار که به تصور سینه قدم بنوک  
 می سپاری درین محیط بے نهایتی طوفان جرات تفصیل اگر همه دست و پا کشاده آشنائی است  
 از بیم سر زشتمای زیاده سری کشت و از سر در نقاب نقطه زدیده است و طاقت اجمال اگر  
 مبدعناطه شناس مخوام است از وفد طین کوتاه در کی بیان خاشاک بر موج سطر تنبیه  
 نظرم تو ای گرد تو هم شوکت دریا چه میدانی به اسیر عذر لنگی و دست صراچه میدانی  
 مذید رنگ معنی بر سواد افغانی پیچ به خیال بنگ در سر نشان صبا چه میدانی به مشات  
 اختلال آباد بونی سیر و انگوزه به شمیم مشک بونی عنبر سارا چه میدانی به باین سر در هواست  
 بر دل دامن گراست لکن به کت فاکلی تو اوج عالم بالا چه میدانی به تو در آینه محو آینه محو  
 تماشا است به غلط اندازی آن حسن بے پروا چه میدانی

تمام شد



عمو صنایع مک و مکا فضل خلا بر زمان

مرآت صحت نمانی بی بجز نشسته و نثار کتانی ماز فصاحت بلاغت تمام است



سب و بارش قدوان صحت به جلال بنامش زین ال صبا میسر نشی زینش بر نسی بنول

در مطبوع فیج می نشی نول کشتو بر ال طباع متجانگی کرد















فصل اول در بیان اقسام غایب  
فصل دوم در بیان اقسام غایب  
فصل سوم در بیان اقسام غایب

و انش و دید و خورد اگر چون صدق گداخته مغز بر روی آب آرد و تخم می خوراید  
روزگار بابل بهر ضایقه نور زید که اگر چاک گریبان را موجب کشود خاطر میند  
خاک و حشت را باب آهن زنجیر ساند و اگر خنده جرات را موثر این بساط دلس  
می پنداشت و شنه را بر روی آب زنگاری نشانده در معراج میند تا بلی  
چراغ مجلس عشق جانته نظر آن در برست و اشک را بگناه گنجینه داره ارباب  
حسبت خنجر مرقان در جگر درین زنگبار به جوهره مسانی گهران صبح لباس تا  
به حسن بد قماش چشمه نکر و رنگ آمینه نمذ پوش اند و صاحب نظران روشن  
سواد و متمم جمعیت نشوند چون مردم دیده خانه بدوش با این حالت پر مالیت  
سوخته رود قبول شسته بود الفضول علوم ذبول و ملول که صلاحیت جدید  
اخلاقی و تالیف قلوب بسک مغز آن زمانه اگر همه کاه را با گرد و چوشت خمی  
بدست نیارد و قابلیت طلب و فاقش در حقیقت اختلاف این سمت رزویان  
اگر سر پا مقناطیس شود غیر از آهن سر و سگود درین سنگ با مان ناقدر دانسته  
اگر کاغذین سپر اش را بیچو که حمایت داند فو قع الباب شکست را که مانست  
درین مویخ انگیز خود ستانے اگر تخمه کاغذ نامه را کشته سازد و غرتت می عیا  
بے آبروستے را چه حاصل لاجرم هر که سبر آمده که متقاصانے خود آشنائے  
ز کس در نگاه اعتنا از سر اسر خیابان عالم ندیده و فکر رنگ آمیزش بر سر در  
هوایان نوزگار چون گل تا گریبان خندیده سے خون گرسه تو منق از هر چندان  
سے کشاید چون غمخیز چون من بهار خود سے سندان و وحید نفس آرزای تحقیق  
از انچه گرسه لاسے کند غمچه وار فقه سکنتی کلز از خویش سے سماز و غمی تر و  
شک این چمن چون آب گوهر بر روی شله خود ندیده و پست و بلند این گلشن  
مانند فواره جز بهر خویش خنیده قطعه حرمت خلوت جوی بران نیم حاشا

فصل اول در بیان اقسام غایب  
فصل دوم در بیان اقسام غایب  
فصل سوم در بیان اقسام غایب

فصل اول در بیان اقسام غایب  
فصل دوم در بیان اقسام غایب  
فصل سوم در بیان اقسام غایب

چو عکس آینه بالیده اهرم جاده خویش به عروس فکرست من در جواب کج نظر آن  
شکنج کاکل خود کرده صرف نامه خویش به لیکن یک تازان عرصه خیال و چاکستان  
میدان کمال چون سے دانند که هر چند این یقین انداز معرکه قلندر مشربے که در  
شرعیت بهت سر بخیز آزدایش صدق احمدی بر سینه مبتدعان طرف تکلف  
زود مرویت با عیایس تن در قطع لباس تعلق چون شمیر بر میند هم تن جوهر  
بر آنه و با سخافت بدن در طرط طریق تجرد مانده نفس عاشق دل سوخته نزار جا  
پا بر افکند گداشته گرسه روانے عالم اگر همه از رنگ شود چون خامه سر از زانو  
تمیق فکر بر نگرفته و آسمان اگر جمله عیار بر انگیزد مانند دیده تصویر از مظار  
تجیر و بر عزم نه دست تطبیق این حکم حکم که ابطال جزو توف علییه اثبات بیچو لا  
نما ده بے قطعه صورت وجود پذیر و جزئیات عالم را فرود سے ماطل دانست خارج  
از دایره حساب و موقوفت این کلمه که جز انواع القیاس مایه تالیف من استنبات  
در میزان عرفان حق و مستطاس صدق رویت قیاس را در پیکه جدل و بر بیان میاوه  
نه در کفه مغالطه و خطاب با آنکه مسطره داره پاسه تر و بر سر دایره محاسبه نگذاشته  
بر بر مان و سمت مشرب زاویه فقرش بر شش جهت بسته یس منتم گشته و همدس  
باستغانت شکل مربع نشینے او در عرض لنگه که خمول طرح مزج زاویه آموخته اما از آسمان  
منمیر نکتہ دانش فلک البروج جزو سیت را تیغ و بمبارنت آفتاب حکم طالع  
رشنش جزو سیت طالع نسبت دل و حافظه اس بانوار علوم تو حید نسبت خارج  
و مثل است با خورشید معانے گران گنجیش با همواره سلاست تقریر رسا و آ

فصل اول در بیان اقسام غایب  
فصل دوم در بیان اقسام غایب  
فصل سوم در بیان اقسام غایب

فصل اول در بیان اقسام غایب  
فصل دوم در بیان اقسام غایب  
فصل سوم در بیان اقسام غایب  
فصل چهارم در بیان اقسام غایب  
فصل پنجم در بیان اقسام غایب



































کتابخانه عمومی دانشگاه تهران  
کتاب شماره ۱۰۰۰  
تاریخ ثبت ۱۳۰۰

قصیده باز با تشنگی باد صبا ز دامن چو باز بر خاک چمن ریخت هوا در  
عدن چو نامیه کرد و در جانه خورشید ز نو چو دوش مرتن اشجار و گریه بر این  
آفتاب کشاد چو از خدمت گلزار که با دوشناخت و دجنت که بر تارش من چو بیج  
بر غایت که گلهای چمن خندانند چو از شبست که بار و هوای گلشن چو بیج آن  
قابله کاگشت ز نذر لب بلفل چو ایر آن دایه که ترا دوش از مهر پیش چو وقت  
آن شده که کنون نامیه چون رنگ رزان چو که خم بر سر کار و دو گاهی روین  
گره از فرط سبتن بغیر از بر خویش چو در ناز فیض هوا روح بیال در تن  
چسبیت آرز که بان لاغری و رنجوری چو بیدر و دیدن چسبین فریب و زکس بکین  
ای حریفان چمن عهد و شبابست یی چو جو سه از نایب از جام ز مطرب تن  
از بی تمیست عیش خزان و دلتان چو بلبل سوسی سیر رفت و سبب جانب و ن  
شیشه بند که کنده شاقی شیرین حرکات چو بگذرد که چمن ز آید شیشه که دن  
بلبلان رنگ صدا به که بود و شبست نگار چو بخند و گریه چمن آمد انگشتت دن  
خوش خوش آن آتش سیال که از تاثیرش چو خشک دامن شده رنده و  
ورع تر دامن چو بیخ آن دل رقص که از افشاندن دست چو شبست یی ز بند  
بر رخ اندوه و چمن چو و غامه طایوس رفتار طوطی منقار و لیدر او از این  
ترانه تازه را او زره گوش عورت و چو ساخت قصیده از زبان قلم  
بارگیستی بدل گشت عقاب از غنا چو رنگ گل دوسه مل یافت نهار و سبا

کتابخانه عمومی دانشگاه تهران  
کتاب شماره ۱۰۰۰  
تاریخ ثبت ۱۳۰۰  
کتابخانه عمومی دانشگاه تهران  
کتاب شماره ۱۰۰۰  
تاریخ ثبت ۱۳۰۰  
کتابخانه عمومی دانشگاه تهران  
کتاب شماره ۱۰۰۰  
تاریخ ثبت ۱۳۰۰

قصیده باز با تشنگی باد صبا ز دامن چو باز بر خاک چمن ریخت هوا در  
عدن چو نامیه کرد و در جانه خورشید ز نو چو دوش مرتن اشجار و گریه بر این  
آفتاب کشاد چو از خدمت گلزار که با دوشناخت و دجنت که بر تارش من چو بیج  
بر غایت که گلهای چمن خندانند چو از شبست که بار و هوای گلشن چو بیج آن  
قابله کاگشت ز نذر لب بلفل چو ایر آن دایه که ترا دوش از مهر پیش چو وقت  
آن شده که کنون نامیه چون رنگ رزان چو که خم بر سر کار و دو گاهی روین  
گره از فرط سبتن بغیر از بر خویش چو در ناز فیض هوا روح بیال در تن  
چسبیت آرز که بان لاغری و رنجوری چو بیدر و دیدن چسبین فریب و زکس بکین  
ای حریفان چمن عهد و شبابست یی چو جو سه از نایب از جام ز مطرب تن  
از بی تمیست عیش خزان و دلتان چو بلبل سوسی سیر رفت و سبب جانب و ن  
شیشه بند که کنده شاقی شیرین حرکات چو بگذرد که چمن ز آید شیشه که دن  
بلبلان رنگ صدا به که بود و شبست نگار چو بخند و گریه چمن آمد انگشتت دن  
خوش خوش آن آتش سیال که از تاثیرش چو خشک دامن شده رنده و  
ورع تر دامن چو بیخ آن دل رقص که از افشاندن دست چو شبست یی ز بند  
بر رخ اندوه و چمن چو و غامه طایوس رفتار طوطی منقار و لیدر او از این  
ترانه تازه را او زره گوش عورت و چو ساخت قصیده از زبان قلم  
بارگیستی بدل گشت عقاب از غنا چو رنگ گل دوسه مل یافت نهار و سبا

کتابخانه عمومی دانشگاه تهران  
کتاب شماره ۱۰۰۰  
تاریخ ثبت ۱۳۰۰

بهر دل زاهدان بوسه مل آمد حنوط به برکت شادمان رنگ گل آمد حنا چو از آن  
حنوط نفس پذیرد حیات چو در آن حنا عشق بود حنونا چو که هست صد پیران  
ساخته کافور صیغ چو رونق صدا سخن سوخته خود مسا چو چرخ که کافور خورد که د  
جوانی ز سر چو زهره که آن عود یافت داد بدندان جا چو فصل بهاران مگر  
غایت به رنگ فلک چو آب پوشد زره مهر و فراز دلو چو لاله رنگین قبا  
ایلی سرخ پوش چو شبیل کشون لباس ویلی مودتا چو چمن گلستان مگر آینه  
چرخ شده چو صفت سخن گلستان چو سوسن سما چو سبز و شبنم نشان عدوت  
پروین شکست چو رنگ سرخ ارغوان داد بشعری جلا چو ناله چو ماه تمام دیده  
گاویش مقام چو ماه فلک را بی دیده گاو دست جا چو گریه ز عید بهار گریه  
هنگام است چو در زبیر چمن رفته ز سر مو شتا چو کیسه بر آفتاب با بمل نوا  
روز می بر دوزخ چو گل آینه ششم چو چو دره نشا دست صیبت ز کس و  
این بلبی چو که کند از شرب می نقص بعبر او چو فرض نمودم که سنی شاه  
همه داروست چو کورنگ و در آرزو شود قوتیا چو ز طلق رنگین برید بر بدلی لباد

کتابخانه عمومی دانشگاه تهران  
کتاب شماره ۱۰۰۰  
تاریخ ثبت ۱۳۰۰

کتابخانه عمومی دانشگاه تهران  
کتاب شماره ۱۰۰۰  
تاریخ ثبت ۱۳۰۰

کتابخانه عمومی دانشگاه تهران  
کتاب شماره ۱۰۰۰  
تاریخ ثبت ۱۳۰۰

کتابخانه عمومی دانشگاه تهران  
کتاب شماره ۱۰۰۰  
تاریخ ثبت ۱۳۰۰  
کتابخانه عمومی دانشگاه تهران  
کتاب شماره ۱۰۰۰  
تاریخ ثبت ۱۳۰۰  
کتابخانه عمومی دانشگاه تهران  
کتاب شماره ۱۰۰۰  
تاریخ ثبت ۱۳۰۰















سکند باد کوشک با هست که از عرش خود ابد جوی به آنکه اساس زمین بر سر خود کشتاد  
 تخم این عنوان سر مهر که گنجینه خراب معانی است مضم  
 بخاتم خاتمه است از نخبه خامه صداقت علامه بسیار  
 که زور این باد و مردان زبان فکرش از کمال ته جرعه نوش  
 شوق بی موی مستانه نگذشت و لب فطرش را از  
 کشت سر خوشی ذوق خالی از ناله تحسین نداشت

داسن بکر زنیهای سسی شوق را فوید که از هواری راه استفاده امروز فطرش  
 قدم سر منزل هزار معانی سے آید و در فغای کشتاد هر گام صد کاروان  
 شوخینهای مضامین بار میکشاید سبحان المد جلوه لطافت این ادراک بر تن  
 بر خرم هوش زد که چاره خیر گیسای نگاه جز تازگی بهارستان عبادش  
 محال است و علاج حرارت تب اضطراب غیر از طراوت مضامینش و هم خیال  
 روشن سواد چشم استعداد از توتیای سواد است و خیر گ دیده کلیم گاهان  
 از بیامین تجلی آباد او رنگینی بهارستان خیال از آشیان بدان شوق خیال  
 و کیفیت محکمه افکار از مایه آرایان نشسته شوقش خون شفق در غیرت گنجینش  
 جز بروی شام چکیدن باد ندارد تازگی سحر در رشک لطفت عبادش غیر از تری  
 شبنم برنی آرد کاغذش را لبست تازگیهای نستران از شکوه ننگ بچشمی  
 آسوده نداشته و عبادش را استقامت رنگینی با قوت از شکایت کسر شان آسوده  
 نگذاشته شوقی جرأت نگاه در برابرش هر قدر چون فطرش قدم از خود و اربابان

در کتب معتبره در ادب و در بیان سواد و در بیان سواد و در بیان سواد

در کتب معتبره

جاده سلطورش بر آمدن ندارد و تردد هر زده دو بهای شوق در مقابلش هر چند مانع  
 رشته موج از خود بگسلد از گرداب دوارش سر برنی آرد آنجا طوفان خوشه  
 محیط معانی در موج انگیزی رطوبت آبی بروی کاری آرد که اگر صفوح کاغذ سطح  
 متلالی بنظر نیاید امکان ندارد چهره کشانی ملاحظت لیلی در کسوت عبادش آماده  
 شوخینهای دل بانی است و رنگ افزوی صباحت عذرا از آمیزه معانیش  
 در انداز روغمانی فرمان فرمای ملک معنی آرائی سر بر آرای کشور عبادت پیرانی  
 معنی منتور کمال منتور معنی اجلال رنگ بهارستان اخلاق آب گوهر و فاق تمام  
 معذرات حمال افکار نظارگی پر دگیان سر ادق اسرار جلوه گری هوش نشینان  
 خیال را شائق نظر بازی سر پوشیدگان ضمیر الا لوق فلک پیمای مضامین بلند  
 سیده رسائی طبعش عذریوش و اماندگیهای جبریل جان بخشی معانی تازه  
 با عانت صریح غامه اش فریاد رس بحر اسرافیل غامه جادو فطرش اگر از فغان  
 فوید در پرده صریش صدای نغمه شیر میهم پرده گوش است و زبان سحر بیانش  
 اگر از بزم گوید در کسوت جنبش لب جلوه قصص ناهید در کین هوش روشنگری  
 آمیزه معنی از مستقله نخن و فطرش در استعداد دوست نمائی و صورت پردازی  
 پیکر خیال از رنگ آمیزی غامه فکرش در انداز چهره کشانی جلوه ده حسن سخن  
 علقه نادره فن که قوا را اشیار معانیش در محفل استفاده فرق صهبای را از  
 مشغولی سجد شکر فارغ نمیدارد و زبان نیاز ترجمان را قلم را از سر گری آداس  
 سپاس مطلق نمیکند در درین نسخه آنهم داد سخنوری نداده که با مید عدل گستره بسیار  
 فکر معنی پیرایش شگوه فرسودگان دیوان پیشگان از هر ورق جامه کاغذ پوششند  
 و بصدای ورق گرد اینها بر خود نشاندند و بساط آرایان بزم الضافت در عرصه  
 نیستی بستر اندازند و نغمه سر آیان محفل راستی در خرابه عدم ناله نواز در گزین زبان

در کتب معتبره

در کتب معتبره



خامه اش در پرده هر صبر بر صدف نهاده و او دی نذر سامه نوازیها کرده است و هزار نوازی  
 بار بیدی از لب هر ورق بیرون آورده درین روزگار جمعی که کلام سنی سرانی را  
 وسیله بار مصلحت نداشتن انسان میدانند با تمام زبان دعوی نقش سخن را بر کس  
 و مصلحت حسین می نشانند و نمیدانند که بوی مشک انتقال تعریف عطارد می کشد  
 و ستایش سخن خوب چشم چو پیش لب قابل نمیدوزد آن مشک چنگست که چنگ  
 بر زبان نیارد از دکان نمول بیرون نتواند نشانفت و آن سخن چو سخن که تا صد  
 از گلو دعوی بلند نگردد و در صفت کوشی باز نتواند زیادت پیدا شسته اند که خاقانی  
 کوس مملکت سخن جز بر دال لب انداز نتواند و آتوری چراغ شبستان کمال جز  
 بقیله زبان دعوی روشن نشاخته و مذاکته اند که دست گاه بعد نگری صورت  
 طراز ان را خلاق المعانی نیکو دارند و مثل سوار می طفلان را بر تبه بوفراس  
 نیرساند و حال آنکه اگر بفرامهم آوردن عقلی چند اوده ترتیب بصری و ذهن پرش  
 ایشان می گیرد تا ابد از گریبان نامل فرصت سر بالا کردن گردن می افزاید  
 تا بقصیده چو رسد و اگر بگرد آوری شکسته بسته چند درستی فقره بچنان می رسد  
 در متاع کجا و کا و وقت تیشما بر سر جان توان زد سامان طرازی ترتیب کتابی خود  
 چه حال دارد با این همه با در برت ساز مپهلوی نفس درازی پر شو جنینای صرم  
 هزار شیخند پیش برون ست و مملکت های فضولی لاف را از گریبان هرزه در آن  
 سر طبعه کوه فلک بر آوردن اما اگر در سجده شکر صیقل برد آئینه پیشانی ست  
 که درین زمان انتقام بیدار کیش های این ستم آریایان حواله خامه همان لفظ  
 پر درازست و او دعوی شکسته بسته های مضامین وقت اندیشه همان سنی نواز  
 خوش سعادت سامه که بزوق نفس آریایهای بهار تریش بر نگینی پرده گوش  
 تواند رسیده و هر چه بچینت نگاهی که بنمایش چمنستان نقابش و غیره نقد سرور

در این کتاب  
 ۳۴

در این

در دامن توان کشید پاد و من شکسته زوایای گنای دردی نوش نکلده خوش است  
 آشامی نگاه دیده حیرت پرستی ناتوان گردد چرا نگاه هستی بیرون کرد خاطر های آگاه  
 صهبای حیرت نگاه که آئینه چشمش از جوش سرشک سطح محیطیت تحیر فرودش  
 امواج نگاه و سیکر ناتوانی غیرش در جاده بی اختیار ی نقش قدمی ست  
 نارسائی چاه نفیست از سایه دامان التفاتش بر راحت فرو شیبای سایه  
 طوبی شاخچه تتر بهای بر تو هزار فرزند قناعت می بندد و در شفقت پرور بهای  
 دست بختیش بر کوه بار بار می هزارا بر بستان می خندد و دست و عا ناخچه  
 کت انصیب درازست که همان سایه آسمان پاید بر فرق صهبای پیوسته کار  
 صد سایه طوبی فرماید و همان دست شفقت بر سر اعتقاد اندیش تا ابد تمیاتی  
 نماید از عالم وسعت عنایت آگاه هم تنگی چیده اسخا چین ترش روی نتواند  
 از شیرین ادایهای الطاف خبر یادارم سر که صینیه دوران عالم در اسپه  
 نتواند و دید بسیت بی اختیار شوقم مجبور عرض عالم ما شق یعنی شناس  
 آداب مصلحت راه

۳۵

گلدسته ریجان فصاحت سلک جو ابر آیدار بلا غمت  
 اعنی نثر خاتمه حواشی صحت نامه رنجیه قلم اعجاز و تم  
 یگانه زمان سر آمد کملای دوران مولوی محمد امین الیدین خان  
 و دهلوی متخلص این شاگرد شید حضرت مولوی عبدالمدخان  
 صاحب مکتوبی مصنف صحت نامه



بسم الله الرحمن الرحيم

سجود جبرئیل علیه السلام شارب بارگامیکه ناطقه را در سلوک طریق مراتب حمدش بر هر گامی  
نفس سوختن است و با صبره را بجمله گاه مدارج صفاتش بر هر قدم چو نقش پا  
چشمی بر روی حیرت و در ختن اگر خیال آسمان سیر یازد از عروج اونی معارج  
و صفش هزار سال تردد و بیجا نماید دامن بگرزنی سعی شوقش چهره به خوش  
انفعال عجز شود تا برسانی ادراک ناپیش چو رسد و اگر فکر فلک پیا بقصد ط  
یک ناخن از پای نزدیکان حقیقتش عمری بصعود گرداید هنوز زیر پای نخلت نرسد  
خرد باشد پاد بر یافت کنش چه کشد بجگوه گاسه که پر قوی از آفتاب تابش  
رسیده موسی هیچکاه است متاع عقل و دانش کشیده و جانست که بعد از  
شعله برق جلالش ریخته کوه سبک دل سر نه است صد بار بدامن خود خسته  
و تکیه صاحب لولا که لا احصی بر زبان راند کیت که با مدافعت نفس جز جوت عجز  
صوتی از زمین بیرون آرد و هر گاه که مالک رقاب اتم وسعت میدانش  
را بی انتها دانند کلام که به پشت گرمی فکر سر گرم گردیده پای جرات دران گذارد  
نی آجند گفتگوی انجالب بهم بستن است و معرفت بجز از خود شستن اگر شتم  
انسانه باریک حرم جلالش بنظر رسیدی فلک از شمس و قمر چو چشمه میکش چشم  
کشیدی داگر نی از محیط معرفتش و آشتی عمان بعجز نارسائی چون پشت دست  
از صدت بر زمین نیاز گذشتی نشانش هم ز عفتابی نشان تر به نکاش را  
چگونه لامکان تر به تصور چون کند صاحب نگاهش به زمین تا آسمان گردی  
در آتش به با وجود این عجبی نشانی کیست که او را در تلاش خود مزاده و با این  
بے رنگی کدام که رنگی بران از بست و جوی خویش نه نهاده طفل لاله در گواره  
زمین چندان مانع بل سوخته که مرغ که دودش به صورت سبیل بر آورده

تقریر حضرت نادر

نشانی

و شقائق صبح استخوانهای تبار غم فرسوده خویش را بر دوش باد گذاشته که فلک  
بر شام سامان رنگ شفق کرده از چشم بلبلان بگذارد کمال سعی به سخت  
جگر حکمید که نامش گلاب شد به بخا لدا بگری ذکرش لبان جوی به پیدا نمود  
و اهل جهان را جباب شد به شمشاد و در غمش لب خویش از فراق به خاکست  
نشاند که تری خطاب شد به میدغم که جایش جیاست و می پویم میقیم که نشانش  
بی انهنماست و می گویم اگر عقل باین پایه است خاک بر سرش باد و اگر فهم باین  
پیرایه بشکند نیستی رسادای حیران گرد صحرائ نادانی و سر در هوای سید  
پشیمانی موش دار و آن سرزه در اینها که بزبان داده بگذارد این جولا نگاه حمد  
و دیگران نیست که استقامت است گام طبیعت افسرده را بمقرعه زنی فکر و همی خیال  
گرم ساخته بجلان آری و سر خویش از شمشیر دود برق جلالش نگمدرسه  
بیش اولی و انبساط است که شفاعت جرات بیانی سخاقت نیاز از زبان  
سراسر نقصان بر آستان محمدی ریزی و به پناه گاه اصحاب کبار و آل اطهار  
بگریزی که به پشت گرمی ایشان جان سلامت بری و ازین سحر بی کنار صبح و  
سالم بگذری مشقوی تعالی اندر نبی عالی جنابی به دو عالم سحر جودش را  
جنابی به اگر هر سوی تن گردد زبانی به نیارود او از وصفش نشانی به چه گویم دوست  
اکلام او را به کجا سازم بیان الغام او را به چشم این جهان چون جلوه فرمود به عدم را  
بی نصیب از سایه بود به بین قدرش که چندان یافت پایه به که بالا تر شد از گذرش  
سایه به و وصفش عقل کل گردیده حیران به چه گویم من کجا یا جم چنین جان به اگر خواهم  
کتم توصیف اصحاب به کجا یا جم بظرف خویش این آب به چه گلین این بود نشانش  
چه باشد به چه صاحب این بود کانش چه باشد به و بعد این حیرت شکا حسرت کشش  
قطره بی آب و ذره بی تاب ایمن الدین ایمن که با استفاده خدمت خدام خود

تقریر حضرت نادر



حضرت مولانا مشرف الدین استادنا جناب خان والاشان عبدالمدخان المتخلص بجلو  
 که کالج سخن را که صد بیست و هفت سال است از این فن مندم گردیده بود از سر نو بنا نمود و مانند کلام  
 فضل و هنر و درنگ از علم و بلاغت بر روی ارباب سخن نشود اگر بقضا تغییرش کنم بیست  
 و اگر کتب معنی سازم بر او دشمنان میدانند که شعر که فلاحون که با هم فطنت  
 تا کند از انوی سبق خوانی و در حق کیست و خرد مندان می نهند که معانی شعر من  
 چگونه و صفت آن عالی جناب چه نیست غیر بدلی در در کتاب چه نیست اگر دانشوران  
 عالم بوی دورانش گویند چه سخنوی خجسته شوند و اگر نکته سخنان و در هر سطر وی دانش  
 انکارند وصل را با نوح مشابیه شمارند و ای بلاغت بر آسمان افزاخته اند و کوسل است اویش  
 از مغرب تا مشرق فداخته جانیکه فقط امتحان قلم چون دانه بر زمین صفت کار و شکل که  
 هزار کلام معانی رنگین چشم نشان ایان ببلور زینار دمی از رویای الهیت و تابی از آفتاب  
 آدیت تا فتنه و سخن آبی باریان حضور اشرف عقده نکتتهای سربسته و اشکافته  
 از چندی بطلاند که همیشه بهار رسالت صحت نامه که هم از طبع زاد آن حضرت است طبیعت  
 عیال خود می ساخت و گاهی گاهی بجزود قانع مخلصانش می بودت سبحان آنکه  
 کلایه که اگر بهر نقطه واری از رنگینی عبارتش حاصل فرودی غارتگران خزان را بنا بر سال  
 دست دست برد بران بودی و اگر دریا بونی از نظر اوست معانیش رسیدی برای گوهر  
 منت ابر نیسان کشیدی بجا طرناقص افتاد که از لغات و اصطلاحاتش عقده شکل  
 از طبیعت حاضران بردارد و آنرا خلل مسانی زمین مستفیدان را از حیدگی بنیران  
 آرد و ناچار از کتب لغت و اصطلاح تحقیق نموده سطر می چند لفظ تحشیه نگاشت  
 و در بعض جا بصل لطافت معانی فقر است و اشعار هم فکر گشت و الله المستعان  
 علی ما تصفون فقط

فقرت حضرت نام

گلگون توفیق ربی

بشما گلی خیال چه آرزایم که در این جهان بی پایان بی پایان بی پایان بی پایان  
 چه نادار باغبان منع نقش این زمین بندد و که وصف او بود بیل چرخ  
 سخن بندد و یکی را سر و سران آرد بخله نگاه آزادی و در چون رشته بر کله  
 انجمن بندد و باغبانیهایی که یورشامه ناچار مثل پیرانیهایی ستایش تست باز فای  
 شری ازین مثل زار شکنجه فرسود مذاق روزگردد و زمین سامانیهایی نامرنگ بر بهار  
 فرو شیهایی نشانیش تو یارب هر گلی ازین نو بهار احرام کعبه قبول بندد  
 جایون مردی که تماشا گاه چنین قدرت چشم بعیدت کشاید و فرخنده کسی که  
 نامش بگلباری گل تسبیح بر آید و تقار کشاییهایی عند کعب قلمی خواست  
 که زمین منت بلند آهنگی بر آید و در تر زلفت گل سر سبد نبوت تکلمین فروش چنین  
 رسالت سر اید اما از اینجا که بهار طراز محمد الهی جلوه فروز گل و یاسمین لغت رسالت  
 پناهیست لغت را از حمد و ذمته بنزده کاروان گفتگو را در میزند تا در اقلیم زمین  
 عابار کشاید و جوهر معانی را در من با زبان نماید و زده کش بیانه از  
 ملک سلیمان کرده ام و ای خریداران متاع خویش ارزان کرده ام و سید  
 که در دو گذاران چارسوی هستی بخوش متاعی نام جو آوردن صاحب کالا  
 سخن بودن ست و در مجلس فروشان فضل و کمال انگشت نمای روز بازار  
 بر آمدن دکان سخن فروشی گشودن اما متاعیم که بساطد لفر بهیا آراید و کالا یک  
 رونق دکان و لبری افزاید سید بهار یک گلخان عالم ناز و نیاز زمین فروز  
 و شعله جزار یک جگر پرشتگان جهان سوز و گداز را پاک سوز گلیمه در دست  
 را سحر طلبیان حقیقت برید و بلبلیکه از گلزار جاوید بهار معرفت سخن گوید سخنوری که  
 عالم دل را از مجروحان نخستگی و انما یبد و نشتر یک خون جگر از چشم کشاده در داده

۳۱



چون افزاید ساد که در پس و پایش بر لب آب زندگی رساند و آرد که در دلش نارسایان  
میکنده معنی را بچو و غلط انداخته میگرداند از کارگاه خیال بر آرد بر حکامی نام بر آرد  
و با سیکه ناسازگاریان عالم معنی را بی اندام نگذارد و بیج و لایق که بخرج و الا  
هزارگان نمک بهره گیرند و شیرین ادانی که بر شکر فروشان مذاق جان دول  
مقدم نشینند لیلیا میگردانند و شیرینان را در پس محل دو اند و شیرینیکه فریاد نشان از  
معروف گویند که در انداختن شیرین و کلامی است نمکین که اگر قدر ناشناسان  
روزگار گنج شایگانیش گیرند خبر در خراب نشانند ان اوراق پریشانی نتوان  
یافت که کسبی از ان از یکتای زمان شیوا بیان تر نفس کشاده زبان گوین  
فرزند اموات سفلی مولوی محمد القدر خان مولوی است زهی مملو  
که درستانی یزد ملا فوئی در شمیمین او بگامش مخاطب به بلند جاهی و میرزا  
محمد شیرازی بغر و تر تبه کمالش انگشت نهای عالی پایگای ستموران گذشته  
و جنب نوی گفتارش از قدیم کاران و پادشاهت خواران آینه بر خوان گفتش  
از پادشاهت خواران سخن دانی که آندادانی می زیت و توان گفتن که  
او جی رتبه مملو است و همزندی اگر از مردگان بود و مسیح و قتلش عبدالقدیر  
بود و عجب شیرینی گفتار دارد که صد تنگ شکر در بار دارد و امیر شبنم ان  
معانی و پرندی نسبت بر اشک مانی و مضامینش ز سپه باب و تاسی و  
که نشانند چراغ آفتاب به عروس علم را فرخنده داماد و زهی مملو مراد ستاد  
استاد و زهی استاد مولوی امام بخش صهبانی که پیش بلندی خیاالش  
اوج فلک نستی زمین و در جنب و نشینی خورش سرفرازی قارون که نشین  
اگر نیک بشکافد و اری که ز لالی از خستان این میکنده آشام به تنهای یک دو  
باوه صاف رودن بوده است و اگر نیک و اری دانی که جامی شدن مولوی

۴۲

جام هم در هوای صهبانی بودن است مست تا موسی نثر آرائی و در خرابات  
نظم صهبانی و لفظ یکدست آورد سخن و کوشش سخن معنی روشن و خوش  
قرائت بکارگاه و بروز و لفظ با معنی شب اندر روز و خوش از سر بر کشد آواز  
ز در انگشت بر لب آغواز و چون باقی و آشتن آثار اسلاف گزین صفات  
اعلامت است خاک بر راه خداوند ان کمال آرد و زنگ جنال و نیدال  
میرفتی جنبی هویدال که با نیک القابی که استاد بشاگرد و بد شاگردان گنجور  
صوبای مانده فن از نهمینه داران معانی است و جوهر فروش نسبت تمن  
بان یگان از دست نشینان باز از سخندان می خواست که این فرزندان  
بے پدر مانده را در همه کتابی با سایش گذارد و آن اطفال مگر گشت تیرا  
در گریبان خالون مجبوره اندازد مملو می از آرد را اولین کتاب در فن انشا  
طرازی است با آن همه فروز انیش بر صغیر بلبل بد نام و دوین رساله  
بیماران ادب را مفرح جان نوازی است بنام صحت نامه و شناس  
خاص و عام اما چون بکنه صغیر بلبل رسیدم آهنگ شکایت معنی ناشناسان  
لفظ نگار بوده است و چون وصحت نامه دیدم آئینه دار غلط نویسی  
بجای نگاران خامکار و آوازی برود انکاران ستمکار که اگر نثر پریشان موسی  
کاغذین جامه هزار شتم و اگر نظم ستمیدگان لفظ و معنی را دیوان قظم  
گاه از چنگیز خان در عالم صورت زلفت به آن ستم کز کاتبان بر عالم معنی  
رود و به هر چند بجز خویش درین قصص ضلله و مذان نما یافته ام اما این کار و شوارا  
بر یابی گرفتار و در تهر دریا انداختم و آفرین گویندای کار خویش را بلبل بهمان  
ثروت نگاه گذار شتم و فرخسیم متاع سخن بدین فریاد و که تره باد  
شناسندگان کالارا

۴۳



خاتمه طبع

الحمد لله الذي جعلنا من جملة من انشا... تصنيف نيفت نظام نظیری نظیر  
 نشان طبع از تحریر بودی واهی جناب مولوی عبدالممد خان صاحب معلوی که انشا نشان  
 سلامت نصیحت شمای چنانکه باید بجزست ز قار و محبت ناز رنگینی و دقان عبارت آرائی  
 دریاست ناپید کنار سب فرمایش سب سر و پستان اقبال عزت افزا سے ارباب فضل  
 کمال جناب نشی و نیدیا ل صاحب میر نشی اجسی بهوپال به باه د سب  
 ۱۳۳۰ مطابق ماه ذی الحجه ۱۳۳۰ هجری در مطبع نامی دوستدار علم و فن قدردان  
 ارباب سب حکمت شکوه دانش پروده مشهور نزدیک و دور جناب نشی نو کوشور صاحب  
 دام اقبال بمقام لکھنؤ خت مطبع در شیدیه

قطعه تاریخ طبع و قوادعا علی لغتی جہا تخلص غنی

چو طبع گردید بازه انشا که وصفت آن در بیان گنجد  
 عبارت او پر از سلامت چه نثر نصیحت نظام زیب  
 سخن ز شیتیم سخن نو برای تاریخ سال طبعش  
 صغیر لیل صدای گوین نو اسے دلبر کلام زیب  
 ۱۳۳۰ هجری

ایضاً

چو شد طبع صحت نامہ با صد خوبی و صحت  
 سخن از بهر سال نبلش گفتم این مصرع  
 کہ ہر حرفش سببان دیدہ ہای حور پاکیزہ  
 از این طبع صحت نامہ شد بانور پاکیزہ  
 ۱۳۳۰ ہجری

فہرست کتب

رسالہ عبدالواسع - السوی قواعد فارسی میں -  
 حمد افروز - مصنفہ منشی محمد الدین خان قواعد اردو و  
 خط و خطی  
 انشا را و حور ام - پورا تر جہا اردو میں شریہ نظیر -  
 قلم برین - مصنفہ منشی دبی پر شاد زیدی الیکٹرک  
 بدالون آغاز نظیر میں توا حد خط ششلیق میداد سے  
 مشروبات و قطعات -

کتب زبان فارسی درس مبتدیان و نشات و غیرہ

کتاب محشی - تصنیفات شیخ سعدی روح سے مشہور  
 کربا سب - نظم علی سح اعراب ایجاد منشی کا لکھنؤ  
 بود -  
 انشا اردو و غیرہ - در تلازم شطرنج و غیرہ از مولوی  
 عبد الوہاب -  
 رقعات غریبی - مصنفہ ایضاً  
 در کتب شریح کربا - مصنفہ مولوی حافظ محمد ندیم  
 صاحب -  
 کتاب کی نامہ - بطور ترجیح بند مصنفہ کنیا اعلیٰ صاحب  
 ایک لکھنؤ غریبی -  
 کربا ز جہا - شریح سے کربا کا آیات ہوزن میں -  
 امینان فارسی - تصنیف شاہ مدار الدین اودھی -  
 باقران اردو - نیا الی انشا اردو میں شریح  
 محمد ذاکر - مصنفہ غرضی مشہور کتاب ہے -  
 تافنا سب جہا - من بحث اطفال میں لڑکوں  
 مرحوم -  
 عطا علی غریبی - تصنیف شیخ شاہ محمد غریبات لایہ آغاز  
 حروف -  
 صفوۃ المصادر و عرف آمد نامہ - مشہور کتاب ہے  
 انشا و لکشا - مصنفہ منشی شیخ محمد صاحب -  
 انشا بہار عم - مصنفہ مولوی امانت علی صاحب

مجموعات علم و غیرہ کتب نایاب در ماہ

عمائب المخلوقات - تمامی مخلوقات عجیب کے  
 اشکال اور احوال آئینہ مندرج میں با تصویرات  
 نہایت عمدہ چھپی ہے -  
 عمائب المخلوقات اردو - حکیم واحد علی خان  
 مطلق العلوم و مجموع الفنون - حکیم واحد علی خان  
 تخلص واحد علی تصنیف ہے علم و فن کا ذکر اور نہایت  
 داخل و جہتی طبع ہے -  
 ترجمہ اردو مطلق العلوم و مجموع الفنون - منشی سید علی  
 خان مرحوم مراد آبادی - لکھنؤ زر مطبع کونارسی  
 سے اردو میں ترجمہ کیا -  
 معلومات الافاق - یہ کتاب اسم ہاسی ہے

کاسان ہے -  
 مطلق العمائب - ترجمہ معلومات الافاق مذکورہ بالا  
 پر اردو میں - مصنفہ مولوی محمد حسین خان صاحب  
 شاہ پربا یوری نیشنل مطلق العلوم و الفنون کتاب  
 عمدہ عمدہ طبع سے یہ کتاب لکھی ہے -  
 اعجاز عیسوی اردو - ستر کتب علمیات و لغزش  
 محمد حسین صاحب لکھنؤ کے مندرج میں مطبوعہ  
 گلزار محمدی -  
 اعجاز عیسوی - تصنیف حضرت امیر خسرو  
 بدلیوی جس میں صحت و فواید لغز و سنوی  
 ہر قسم کے مرسم میں -



عربی و فارسی کے تمام کتب پر مشتمل نامی سلیح ممالک  
 اور پورے عالم کے حالات۔  
 اندر جمال خط اردو۔ اس میں ہر قسم کے نقش و مشق  
 و خط جو اندر سے راج کے سر سے لیا گیا ہے اس سے  
 بڑے بڑے کتب سے لیا گیا ہے۔  
 رسالہ علم و سبقتی۔ تصنیف مولوی محمد عثمان خان  
 شہسدر۔  
 مخزن العلوم۔ مشتمل ہر علوم میں۔ دوسرے  
 و سلفوں۔ و بیگان۔ و مسالی۔ و عربوں۔  
 و برامی۔ و خیاب۔ و بیات۔ و طب۔  
 و اخلاق۔ و نجوم۔ و زحل۔ و موسیقی۔  
 و حکمت منزلی۔ و حدیث۔ و فقہ۔ و ریاض  
 و جغرافیہ۔ کے علم از من و نال کا تجزیہ دار بھی  
 بعض فرس کا بیان ہے۔  
 اشعار اسرار فرشتوں فارسی فرشتوں کا امرا۔  
 اس میں لکھا ہے۔  
 فلسفہ فرنگ۔ علم مقناطیسی میں ہے ایک کتاب  
 جو حکوینت مولیٰ لال صاحب بہادر مترجم و  
 منشی جناب نے ترجمہ کیا ہے کہ جو دنیا میں اس  
 علم کے علمائے نبوت ہیں تصدقاً انہی تالیف کتاب  
 طبع ہوئی۔  
 اشعار انظار۔ سید محمد تقی صاحب لکھنوی نے  
 کتاب فلسفہ فرنگ میں منتخب کیا ہے۔  
 اعجاز محمدی اسمی۔ اندر جمال۔ مرتبہ پندرت  
 جینا صاحب۔

اخلاق و موعظت و تصوف کی کتابیں فارسی

کلیستان شریعہ سعیدی شیرازی۔  
 فرنگ گستان۔ تصنیف مولوی عبداللہ مولوی  
 گستان ترجمہ۔ ترجمہ حافظ لفظ ہو اسے۔  
 شرح گستان۔ تصنیف مولوی محمد اکرم ملتانی  
 اخلاق حکیمی قالی۔ پنجاب گستان سعیدی قابل  
 ہے۔  
 گستان حلی قلم۔ بانند قلم او سطر قطبہ لائق دہلوی  
 آجک ایسے قلم جلی ہو جو خطوں گستان چھپی نہیں کا لفظ  
 سفید۔  
 گستان دوم صرغہ جو خط تصنیف شیخ سعیدی  
 انجلی جلی۔  
 گستان بر صرغہ۔ متن و حاشیہ میں ۳ مصرعوں  
 ششوی شاہ شرف از شاہ بر علی قلندر عارفانہ تصنیف  
 ہے۔  
 گزنی ہمنوی مولوی روم۔ پارہ ۱۔ ۲۔ ۳۔ ۴۔ ۵۔ ۶۔ ۷۔ ۸۔ ۹۔ ۱۰۔ ۱۱۔ ۱۲۔ ۱۳۔ ۱۴۔ ۱۵۔ ۱۶۔ ۱۷۔ ۱۸۔ ۱۹۔ ۲۰۔ ۲۱۔ ۲۲۔ ۲۳۔ ۲۴۔ ۲۵۔ ۲۶۔ ۲۷۔ ۲۸۔ ۲۹۔ ۳۰۔ ۳۱۔ ۳۲۔ ۳۳۔ ۳۴۔ ۳۵۔ ۳۶۔ ۳۷۔ ۳۸۔ ۳۹۔ ۴۰۔ ۴۱۔ ۴۲۔ ۴۳۔ ۴۴۔ ۴۵۔ ۴۶۔ ۴۷۔ ۴۸۔ ۴۹۔ ۵۰۔ ۵۱۔ ۵۲۔ ۵۳۔ ۵۴۔ ۵۵۔ ۵۶۔ ۵۷۔ ۵۸۔ ۵۹۔ ۶۰۔ ۶۱۔ ۶۲۔ ۶۳۔ ۶۴۔ ۶۵۔ ۶۶۔ ۶۷۔ ۶۸۔ ۶۹۔ ۷۰۔ ۷۱۔ ۷۲۔ ۷۳۔ ۷۴۔ ۷۵۔ ۷۶۔ ۷۷۔ ۷۸۔ ۷۹۔ ۸۰۔ ۸۱۔ ۸۲۔ ۸۳۔ ۸۴۔ ۸۵۔ ۸۶۔ ۸۷۔ ۸۸۔ ۸۹۔ ۹۰۔ ۹۱۔ ۹۲۔ ۹۳۔ ۹۴۔ ۹۵۔ ۹۶۔ ۹۷۔ ۹۸۔ ۹۹۔ ۱۰۰۔

کلیان معنوی۔ شرح ششوی مولوی روم مطبوعہ  
 کابوز۔  
 اسرار الاولیاء سلفو ظلمات و ارشادات حضرت شیخ فرید  
 شاہ گزنی رحمہ اللہ  
 ہموک کتبویات۔ فرید الدین عطار جس میں رسائل  
 فیہل بن۔ جو اسرار ذات۔ سلیح۔ الہی نامہ میں  
 احتیاج کار۔ ششوی الطیر۔ لیل نامہ۔ شریف الہی  
 شتاج الفتوح۔ سے سرکار۔ زید نامہ۔  
 تحف محمدی۔ مولانا خواجہ اسیر الدین عوف لکھی وال  
 حکایات و موعظت مار نادیرین بقا شہادت علی جو خط  
 مطالب رشیدی۔ مصنفہ حضرت شاہ شہاب در  
 طرین مساندات الہندی۔  
 انوار محمدی۔ مصنفہ محمد امیر اکبر آبادی در بیان فقر  
 الہی اسلام۔  
 ششوی سائیل۔ مصنفہ حکیم نور حسین فیہل حکم کلکس

الصلوة و الحج المومنین

درین ایام زحمت انجام دوان نیک فرجام کتاب مستطاب بیت نظام فصحا  
 و بلاغت نظام گاہ گستان میں اسلام جمل المین نیز کتاب الصلوۃ

مرآة المؤمنین

جلد دوم

کتاب الصلوات

آزنا بیفات جناب حجۃ الاسلام فقیرہ المہبت علیہم السلام مجتہد العصر والزمان ام  
 فی اعلام بہر اناس لا تاہب محمد عباس لال خلیفۃ الخلفاء علی رئیس المدرسین

در طبع مجمع لعلوم مطبوعہ

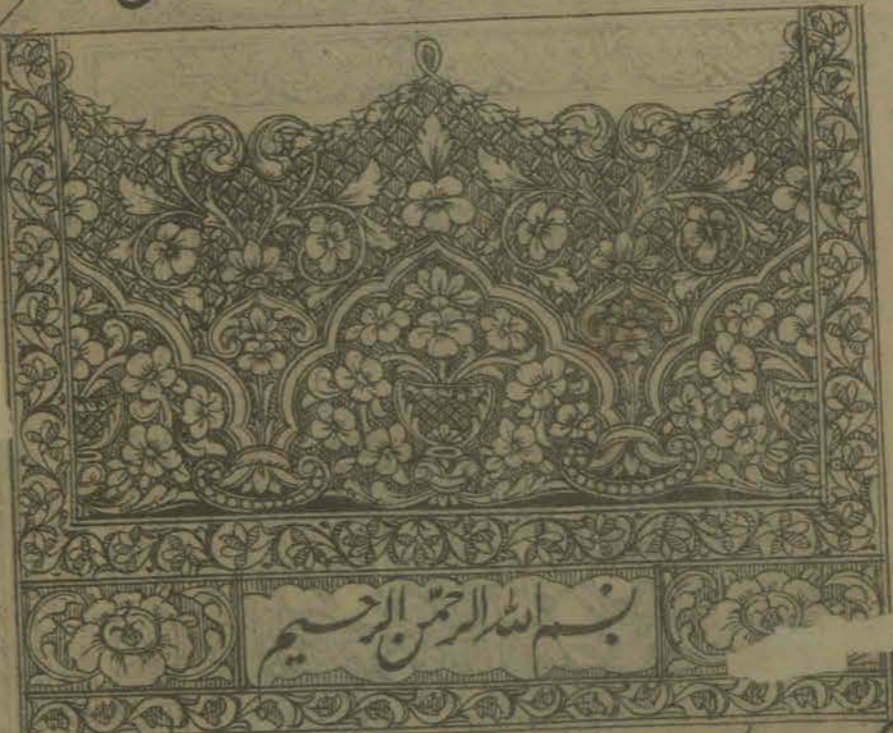
مخزن العجایب موسومہ مینوچین۔ اس کتاب میں  
 مشتمل حالات فلسفہ و حکمیات و تقشما سے علویات  
 عجیب و غریب سند کی ہیں۔  
 شہزادہ امثال اردو۔ عربی فارسی کی مشہور زبانوں  
 سند کی ہیں۔ تسہیل التار۔ فن ستار میں مولانا  
 مرزا زحیم بیگ صاحب۔  
 قانون ستار۔ مصنفہ سید صفدر حسین خان  
 اسرار سائنس کشتی و بی۔  
 رسالہ علم قیامہ۔ تصنیف منشی وی بی پر شاہ صاحب  
 سب توہنی الکتبہ بدایون۔  
 نقش سلیمان۔ علمیات و نقشہ جات مصنفہ  
 خواجہ محمد اشرف علی۔  
 ریخت قاشاک مرزا اقبال۔ بہرمت و مذہب  
 کے تحقیق میں ہے۔  
 سرسراج الرہل۔ فن رمل میں ہے ایک کتاب ناویز  
 جس سے مشاطہ نازک و کجی کا استخراج احکام کا  
 اشکال شائردہ کا لفظ سے معلوم ہوتا ہے وراڈ  
 سکر اور رزل مثل مصداق الرہل و انوار الرہل  
 بھی ہیں۔  
 حور نظام اس کے اندر ذوالقرنین مشتمل ہر فنون  
 و حکمت یعنی کہ کیمیا۔ کیمیا۔ کیمیا۔ در کیمیا  
 و کیمیا۔ ترجمہ کیا ہے مولوی محمد عثمان خان۔  
 مصداق الرہل۔ فن رمل میں نایاب رسالہ مولانا  
 لاہوری شاکر دہلی الزمان لاہوری دکنیہ زیر دکان علی لاہوری



و فضل از نماز باشد و و هم منقولست که الصلوة معراج المؤمنین  
 سوم مرویست که الصلوة قربان کل تقی یعنی نماز باعث  
 قرب و منزلت هر پرهیزگار است چهارم در روایت وارد  
 شده که این نمازهاست پنجگانه واجب هر که آنهارا برپا دارد و  
 بر اوقات آن محافظت نماید روز قیامت با خدا عی و صل  
 باین حال ملاقات کند که بر اوست او پیش خدا عزوجل در نمازها  
 که بآن در بهشت داخل شود و کسیکه آنهارا بر وفق اوقات بجا  
 نیارد و بران محافظت نکند کارش بخت است خوبست باشد  
 بیامرزد و اگر بخوابد عذاب بکند پنجم در بعض روایات وارد شده  
 که اول چیزی که از آن در وقت حساب میپرسند و در آن نظر می  
 اندازند اعمال نماز است اگر مقبول شد در اعمال دیگر نظر نمیکند و  
 همه مقبول میشود و اگر مردود شد باز در اعمال دیگر نمی بیند و همه  
 را رومی کنند و در باب نماز تاکید الکی و از ترک و بی اعتنائی

فضیلت نماز

تهدیه



بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب الصلوة و در آن دو آیه در کتب است در اول  
 در مقدمات و آن نه مقدمه است مقدمه اولی و فضیلت  
 نماز قال الله تعالی اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ و روایات  
 و احادیث و فضیلت صلوة کثیره و ضبط و حصر آن عسیر است  
 پنج حدیث در اینجا ذکر میشود و اول اینکه حضرت امام جعفر صادق  
 علیه السلام فرمود که بعد معرفت و شناسائی الهی چیزی بر اینند  
 که بوسیله آن بخدمت اقرب جویند و خداوند عالم آنرا دوست دارد

فضیلت نماز

و افضل



تدید شدید و وارو شده است حتی که بپنجید خدا تا رکش را کافر  
 قرار داده هر چند مراد از آن استعمل ترک است و نماز در فراخ دستی  
 و ناداری و تندرستی و بیماری بلکه در هیچ حال یعنی که در قوت  
 عرق و ایحال یعنی در جنبه و در فتن بالله و ساقط نمیشود الا  
 در صورتیکه شر الطش مفقود یا مو العش مثل حیض موجود باشد  
 مقدمه نانی و اقسام نماز نماز واجب بر سه قسم است  
 اول نماز یومیه دوم جمعه سوم عیدین چهارم کسوف و خسوف  
 پنجم زلزله ششم آیات دیگر مثل وزیدن باد سیاه هفتم نماز طواف  
 واجب هفتم نماز جنازه و آن بنا بر تحقیق از قسم دعاست و  
 و حقیقت نماز نیست چه نماز در فقدان آب و خاک ساقط میشود  
 و در حدیث است که لا صلوة الا بطهور و لا صلوة الا بقائه  
 اللثاب و خروج از نماز بسبب آن میشود و در نماز میت هیچیک از اینها  
 شرط نیست بلکه فاتحه و تسلیم شروع نیست پس اطلاق نماز

در نماز یومیه و عیدین

فضیلت نماز

باز این

بر آن ظاهر مجاز است نه نمازیکه انسان به نذر و عمد و بجهت خود لازم  
 میکند و نماز اجاره میت هم ازین قبیل است اما نماز قضا و احتیاط که تعلق  
 نماز بر میت دارد پس ظاهر هر دو قسم اول و ثانی است و نماز شیخ را با نماز قضا و نظر  
 عوام بوام و الصق و البته بر آخر رساله حواله می کنیم و سوا این بخش نماز  
 مندوب است و نماز یومیه پنج است صبح دو رکعت ظهرین و چهار  
 چهار رکعت مغرب سه رکعت پس کلمات در حضرت هکلی هفده میشود و در  
 سفر ظهرین و عشا بر دو رکعت ولی سلام میگویند و دو رکعت ساقط است صبح  
 و مغرب بحال میماند پس هکلی یازده رکعت است نوافل عدد رکعات آن  
 شصتی چهار است که ضعف عدد رکعات فراموش میشود علی الاشیء القوی  
 نصا و فتوی دو رکعت از آن پیش از نماز صبح و هشت رکعت پیش از ظهر و  
 همین قدر پیش از عصر و چهار تا بعد مغرب و تا بعد از عشا که آن دو رکعت بیک  
 حساب میشود و هشت رکعت نماز شب دو رکعت نماز شفع و یک رکعت  
 پس مجموع رکعات فرض و نفل پنجاه و یک است چنانچه در حدیث از

عدد و فرض و نوافل

باز این



امام حسن مكرى عليه السلام منقول است كه فرمود علامت المومنين خمس صلوة  
 احدى وخمسين و زيادة الاربعين والنختم والبعين وتعقب الجبين بالبحر  
 بسم الله الرحمن الرحيم بسلكه وسفرا قلته لعل من ساقطت وروى في  
 شهرت جميع نوافل الومنية غير الومنية وروى كعت بيك تشهد و سلام است  
 قل قلب مثل نماز و تركه يك كعت ار و مثل صلوة اعرابي كه اول و كعت بلون  
 چهار پار كعت همي ده كعت است مقدومه ثالثة و اوقات فرض نوافل  
 يوميه بلكه هر نماز دو وقت از يك وقت فضيلت كه مريدان اين مرتب است  
 و و هم وقت جزا و ان وقتي است كه نماز در ان صبح و مجزى باشد عمرا نيكه نواب الومنية  
 با غدا يانه پوز نوال تا بقدر ادا چهار كعت با مقدار و شرط مختص نظر است  
 و ان سبيل مصلى و صرف و حضور و اجتماع شرط مفقوده پيش از وقت و تحصيل نما  
 بعد از دخول وقت و در كالت شست بر خاست عت بطور قراعت مختلف  
 ميشود و وقت فضيلت نماز اول و نوال تا وقتي است كه ساپه شاخصه در وقت  
 نصف نماز بود بلكه آن شود و وقت جزا نماز نوال تا وقتي است

اوقات نماز

در غروب

كه در غروب بقدر چهار ركعت باقى ماند و از زوال چون بقدر  
 چهار ركعت بقسمي كه ذكر شد بگذر و ان وقت در ميان ظهر  
 و عصر مشترك است مگر اينكه ظهر را پيش از عصر بايد خواند و چون بقدر  
 چهار ركعت در غروب بماند آن وقت مختص بعصر است و وقت  
 فضيلت عصر تا بجايست كه سايه دو برابر شود و وقت اجزاي  
 عصر تا غروب آفتاب و وقت نماز مغرب غروب حسى آفتاب  
 است و احوط آنست كه تا حمرت مشرقيه بر طرف نشود و از  
 سمت راس نگذرد و بخوانند و از اول وقت تا وقتيكه شفق  
 احمر در جانب مغرب باقى است وقت فضيلت است و  
 وقت اجزا از اول وقت تا بجايست كه در نصف شب  
 بقدر چهار ركعت باقى ماند و وقت عشا بعد از گذشتن مقدار  
 سه ركعت از غروب تا نصف شب است و بعد از وقت  
 فضيلت مغرب تا بثلث شب وقت فضيلت عشا است

اوقات نماز

در وقت



و وقت اجزای عشا از وقت فضیلتش تا نصف شب است  
 و از غروب تا مقدار سه رکعت مختص مغرب است و چون  
 در نصف شب بقدر چهار رکعت بماند مختص اجشا و وقتیکه  
 در میان این هر دو وقت است در میان هر دو مشترک است  
 اَلَا اِنَّ هَذِهِ قَبْلَ هَذِهِ فَصَلْ در وقت نماز صبح بدانکه صبح  
 کاذب سپیده الیست در جانب مشرق باریک و بلند و طول  
 که آخر شب پیدایشود و آنوقت فضیلت و تربیت و صبح  
 صادق سفیده الیست که بعد از فجر اول در افق شرقی پدید  
 میشود و از سفیده صبح کاذب سفید تر میباشد و روشنیش  
 و مبرم تر است و میشود و تحقیق آن در لسان الصالح منوره ایم  
 خلاصه صبح صادق اول وقت نماز فجر است و فضیلت این  
 نماز از طلوع فجر تا وقتی است که سرخی در مشرق نمایان شود  
 یا سفیدی در تمام آفاق آسمان بمرسد و وقت اجزای آن

اوقات نماز

از طلوع صبح تا طلوع آفتاب است و چون آفتاب براید وقت  
 او ای نماز صبح باقی نماند و باید دانست چونکه نماز در غیر وقت  
 فضیلت مجرب است در وقت فضیلت بطریق اولی  
 مجرب خواهد بود پس اجزا تمام وقت نماز را شامل است و بعضی  
 علماء اجزا را مقابل فضیلت گرفته اند یعنی وقتیکه نماز مجرب  
 باشد و مزید ثواب نداشت باشد و باین قرار وقت اجزا در  
 همه نمازها بعد از وقت فضیلت خواهد بود و اما اوقات اجزا را  
 حسب معنی اول تبعاً للسیّد العلامة نوشتم و الامر محصل مسئله  
 هرگاه مظنه دخول وقت بمرسد و تحصیل علم بغیر آن تطاکر شین  
 ممکن باشد باید که علم بدخول وقت حاصل کند و بر مظنه نماز بخواند  
 که صحیح نیست و اگر تحصیل علم بغیر آن تاخیر ممکن نیست پس صبر  
 کند تا یقین بوقت حاصل شود و اگر تحصیل علم نمیتواند کرد و در  
 تاخیر وقت میگذرد مثل شب ماه خصوصاً هرگاه ابر هم باشد

اوقات نماز



که صبح تبیین میشود پس برطن عمل میتواند کرد بعد از آن اگر حال  
 بهین متوال ماند شکالی نیست نماز صحیح است و اگر من بعد ظهر  
 شد که نماز تمام پیش از وقت خوانده است اعاده می کند و اگر  
 معلوم شد که وقت در بین نماز دخل شده بود نماز علی الاصح  
 صحیح است اگر چه وقت پیش از سلام گفتن دخل شده باشد  
 مسئله اگر کسی سهواً مشغول نماز عصر پیش از ظهر بشود و در بین  
 نماز بخاطرش بیاید نیت را تبدیل نماید و اگر بعد فراغ از نماز  
 بخاطرش سید پس اگر در وقت مختص ظهر خوانده بود اعاده میکند  
 و اگر در وقت مشترک خوانده بود مجزئیت و حاجت با عاده  
 نیست و حالاً نماز ظهر را میخواند و عکس ترتیب عقوبت میشود و همین  
 است حکم کسی که عشاء را پیش از مغرب بخواند مسئله اگر نماز قبل  
 از وقت بخواند باطل است چه عدا و چه سهواً چه در نیت و چه تاوان  
 و اگر می دانست که وقت دخل شده است و مع بد آن نماز خواند

صلوات و اوقات نماز  
 صحیح است که در آن وقت  
 در وقت نماز داخل  
 در وقت نماز داخل  
 در وقت نماز داخل

اوقات نماز  
 صحیح است که در آن وقت  
 در وقت نماز داخل  
 در وقت نماز داخل  
 در وقت نماز داخل

و اتفاقاً

و اتفاقاً در وقت واقع شد نمازش نیز باطل است فصل  
 وقت نافله ظهر از زوال تا وقتی است که سایه بد و قدم یعنی  
 بد و صبح شاخص برسد و نافله عصر تا چهار قدم و هرگاه وقت نافله  
 تنگ شود و بقدر یک رکعت بماند نافله را به نیت قربت شروع  
 میتواند کرد و بقیه اش در وقت فریضه تخفیف میخواند مثلاً  
 اکتفا بر خواندن سوره فاتحه و ترک سوره دیگر و اقتصار در اذکار  
 بر فکر کمتر میکند علی ما هو الاحوط و اگر زمان بقدر یک رکعت نیست  
 و بونافله مشغول نشده است نماز فریضه میخواند و اگر مشغول  
 شده است بهتر است که نافله را ترک بکند مسئله در روز جمعه  
 شش رکعت وقت پهن شدن آفتاب و همین قدر وقت  
 بلند شدن آن پیش از نیمه و زود رکعت وقت زوال و شش تا  
 بعد از جمعه منسوب است مسئله نافله مغرب اگر همگی قبل از  
 زوال حمرت مغرب خوانده شود اد است و اگر تمام نکرده است

فصل در وقت نماز  
 وقت نماز باطل است  
 وقت نماز باطل است  
 وقت نماز باطل است

اوقات نوافل  
 وقت نماز باطل است  
 وقت نماز باطل است  
 وقت نماز باطل است

و اتفاقاً در وقت واقع شد نمازش نیز باطل است فصل  
 وقت نافله ظهر از زوال تا وقتی است که سایه بد و قدم یعنی  
 بد و صبح شاخص برسد و نافله عصر تا چهار قدم و هرگاه وقت نافله  
 تنگ شود و بقدر یک رکعت بماند نافله را به نیت قربت شروع  
 میتواند کرد و بقیه اش در وقت فریضه تخفیف میخواند مثلاً  
 اکتفا بر خواندن سوره فاتحه و ترک سوره دیگر و اقتصار در اذکار  
 بر فکر کمتر میکند علی ما هو الاحوط و اگر زمان بقدر یک رکعت نیست  
 و بونافله مشغول نشده است نماز فریضه میخواند و اگر مشغول  
 شده است بهتر است که نافله را ترک بکند مسئله در روز جمعه  
 شش رکعت وقت پهن شدن آفتاب و همین قدر وقت  
 بلند شدن آن پیش از نیمه و زود رکعت وقت زوال و شش تا  
 بعد از جمعه منسوب است مسئله نافله مغرب اگر همگی قبل از  
 زوال حمرت مغرب خوانده شود اد است و اگر تمام نکرده است



عشا شروع میکند پس حکم ناقله مغرب خلاف حکم سابق است  
 خلاصه هرگاه بقدریک که از وقت ناقله مغرب مانده باشد  
 و در خواندن آن شروع بکنند پس رکعت یکبار در وقت فریضه  
 بخوانند و اگر همان دو رکعت را تمام بکنند دور نیست که بیجا  
 بوده باشد فصل وقت ناقله شب از نصف شب تا طلوع  
 صبح صادق است و کسیکه عذر داشته باشد مثل مسافر یا مرد  
 جوانیکه بسبب طوبت و یاغ بر وقت بیدار نمی شود پیش  
 از وقت میخواند لکن احوط آنست که پیش از ثلث شب نخواند  
 و قضای نماز شب از تقدیم فضل است مقدمه رابعه  
 در قبله دوران چند مسئله است مسئله اولی در حدیث صحیح  
 وارد است لا صلوة الا الى القبلة و در حدیث دیگر است  
 ما بین المشرق والمغرب قبله پس کسیکه با خانه کعبه معظمه در  
 مکانی دارند قبله ایشان عین کعبه است و در نماز استقبال و توجه

اوقات نوافل

نویسند

بر جزوی از اجزای آن می نمایند و اشخاصی که خانهایشان  
 و در ورودیها و بعبیده واقع اند توجه و استقبال بسبب جهت کعبه  
 میکنند جهت عبارت از خطی است که در محاذات و موازات  
 خط موقوف مصلی بر خانه کعبه کشیده شود و مصلی طن داشته باشد  
 باینکه کعبه ازین خط بیرون نیست و گذشته شدن هر جزوی  
 ازین خط بر خانه کعبه محتمل و متساوی الاحتمال باشد و معنی  
 استقبال ایشان این است که مصلی بر این جهت ایستاده  
 شود که اگر خطی را بر موقوفش عمود سازند و بکشند بر خط جهت  
 نیز عمود شود و نمایندش اینکه اگر اندک انحراف باشد عیب  
 ندارد و جهت را با این جهت اعتبار کرده اند که اگر وصول خط بر  
 عین کعبه معتبر باشد کعبه خانه الیست مختصر این همه خطوط گفته  
 که باید یکدیگر متوازی میباشند بان منتهی نیست تواند شد الا بطریق  
 تقاطع وان خلاف فرض است و این مطلب با وجودیکه فرض است

محرقت قبله

نویسند



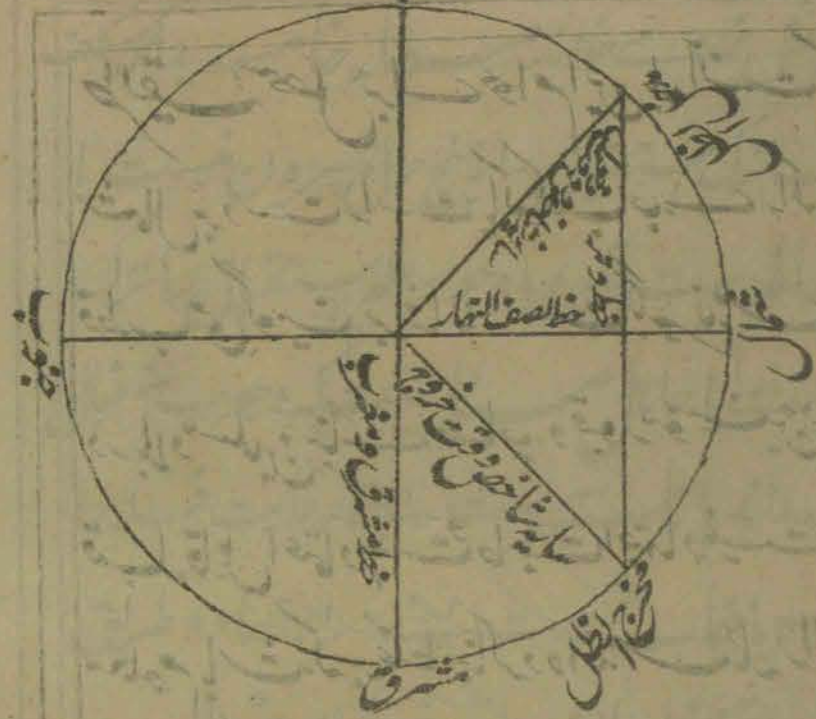




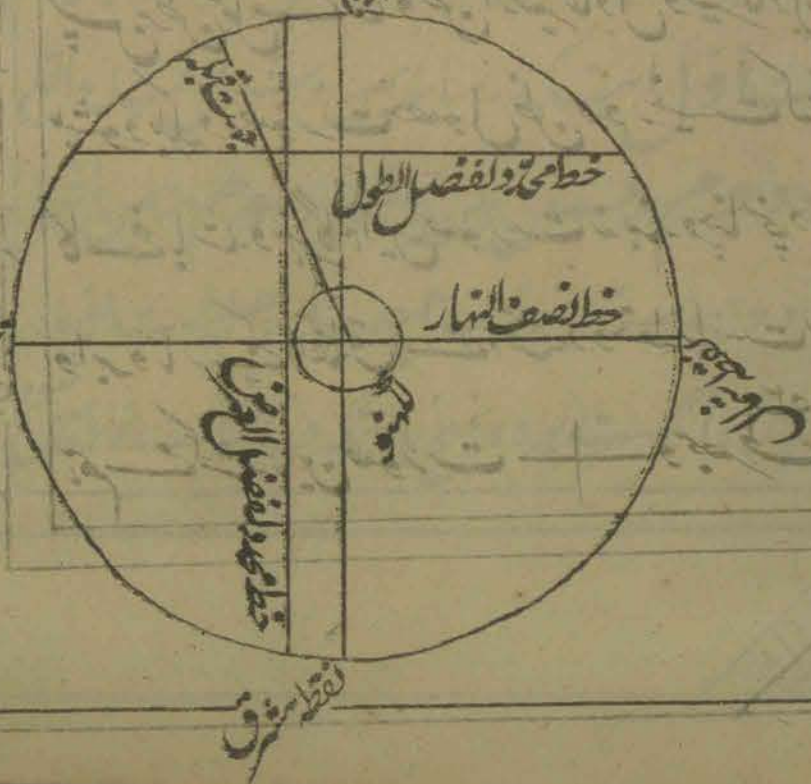
بست و شش و ربع و سی دقیقه تفاوت در میان طول  
 که و طول این شهر سه و نه درجه و پنجاه و هشت دقیقه است  
 پس همین مقدار از نقطه جنوب و شمال بطرف مغرب  
 باید شمرده و در میان منتهای آنها از جانبین خطی موازی نصف النهار  
 باید کشید و چونکه تفاوت در میان عرض مکه و این بلد چهار درجه  
 و پنجاه دقیقه است ای مقدار از نقطه مغرب و مشرق پنجاب  
 جنوب باید شمرده و در میان منتهای این نقطه خطی دیگر  
 وصل باید نمود و از مرکز دایره خطی که بر محل تقاطع خط  
 اول و ثانی بگذرد باید بر آورده که همان سمت قبله این بلد خواهد بود

دایره هندی

دایره هندی



استخراج قبله این بلد یعنی لکنو





طریق اسحصل براب عوام این بلد آنست که نقطه  
 شمال بر دست راست یا کویک جانب را که در خوف  
 قطب می گویند بر نشان راست بگیرند مسئله ثالثه  
 در بلاد مسلمین بنات مساجد و قبور مؤمنین در باب  
 قبله قابل اعتماد است حاجت اجتهاد نیست الا در صورتی  
 معلوم باشد که بر غلط بنا کرده اند مسئله رابعه  
 در صورتیکه قدرت بر تحصیل علم جهت داشت باشد  
 مظنه کافه نیست اما در صورت عدم تمکن ازان  
 پس بر ظن عمل کند و ظن از خیر عادل و غیر عادل حاصل  
 میشود بلکه در صورت حصول ظن دور نیست که خب کافر  
 کافه باشد و هر گاه این صورت نه بند و چنانچه در صحرا  
 و ابروتاریکی اتفاق می افتد و و خطر راست روی  
 بهم می کشد باین صورت — و بجز طرفی

معرفت قبله

منه ففی الترتیب عن حراش  
 عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله  
 قال قلت جعلت فداك ان يولاد  
 الخاضعين على ان يقولوا اذا  
 اطبقت علينا و ظلمت فقم  
 لفرق السماوات و انا نتم سوالم  
 للاجتهاد قال ليس كما يقولون  
 اذا كان ذلك فطيل لاربع  
 رجب ۱۲۵۵

از اطرافش

از اطرافش نماز خوانند مسئله خامسه بدانکه مکلف  
 در باب ترک استقبال + از پنج حال بیرون نیست یا  
 علم است بآن و با وجود علم استقبال را ترک  
 کرده است یا جاهل مسئله است که وجوب استقبال  
 را نمیداند یا تا است یعنی رعایت قبله را  
 سهو کرده یا خاطی است یعنی در اجتهاد و طریق  
 معرفت قبله غلطی از واقع شده یا مضطر است  
 یعنی سبب تنگی وقت چهار طرف نماز نتوانست  
 خواند و بعد با انحراف متنبه شد و انحراف بر چهار قسم  
 است اول اینست که در میان زمین و شمال قبله واقع  
 شود و دوم بر زمین یا شمال سوم از زمین یا شمال  
 بگذرد و بحد است بار نرسد چهارم پشت بقبله  
 و تنبیه و آگاست بر دو پنج یا اینکه در اثنا نماز حال

معرفت قبله

یا بعد از آن



یا بعد فراخ بین تکلیف و شمش صورت میشود  
 چنانکه پنج صورت اول را در چهار صورت انحراف  
 ضرب می کنند و بیست میشود و بعد از آن چهار  
 صورت علم که در پنج اخیر در آن جاری نمی شود  
 شانزده را در دو تا نیز نیم و حاصل را با چهار صورت  
 علم جمع می کنند تفصیل احکام که در این دو کتاب در  
 نماز فرضیه استقبال را ترک کند نمازش باطل است در  
 وقت اعاده و در خارج وقت قضای او لازم و اگر بسبب  
 خطای اجتهاد یا نسیان مراعات قبل یا تنگی  
 وقت از استیجاب جهات نماز را بسوی غیر قبل واقع  
 ساخت باشد من بعد بر شتاب خود متنبه شود پس اگر بعد فراخ  
 ظاهر شد که نماز بطرف یمن و بسیار واقع شده اگر وقت باقی  
 است اعاده میکند و چنانکه اگر وقت هیچ مانده است برو چیزی نیست

تفصیل احکام نماز

و اگر بعد

و اگر بعد فراخ از نماز ظاهر شد که نماز در میان یمن و شمال خوانده  
 است نمازش صحیح است و اگر انحراف از یمن بسیار گذشت  
 بحدیستند باز در یمن در وقت اعاده است و در خروج وقت  
 قضاء علی الاحوط و اگر بجا است باز نرسیده در وقت اعاده است  
 و در خروج وقت قضاء لازم نیست و اگر در میان نماز متنبه شود  
 که رو قبله نیست لکن انحراف بجای یمن و بسیار هم نرسیده است  
 رو قبله بگیرد و نماز را با تمام رساند و اعاده واجب نیست  
 و اگر در یمن صورت انحراف بجای یمن یا بسیار رسیده باشد نماز را  
 اعاده کند و در صورت اقل هر گاه در بین قرائت چنین اتفاق  
 افتاده باشد باید که وقت روگردانیدن در عین حرکت قرائت نکند  
 و چون رو قبله آرد قرائت نماید و جاهل مسئله ظاهر او حکم ناسی است  
 و لکن احتیاط در حق او آن است که اعاده و قضا کند خصوصاً اگر  
 مقصر باشد مسئله سادسه احوط است که نماز فرضیه را مطلقاً

در حال

احکام قبله

تفصیل احکام نماز  
 در وقت اعاده  
 در وقت خروج  
 در وقت انحراف  
 در وقت نسیان  
 در وقت تنگی  
 در وقت خطای اجتهاد  
 در وقت نسیان  
 در وقت تنگی  
 در وقت خطای اجتهاد



در حال اختیار بر راحه بخوانند و آنادر حال اضطرار پس جائز است و  
 در تکبیر الاحرام استقبال لشبه طامکان لازم است و بجای رکوع  
 و سجود اشاره کافی است و برای سجود باید که از اشاره رکوع خط  
 نیاده تر باشد چنانچه در صحیح زراره بیان اشاره برفته قال  
 ابو جعفر الذی یخاف اللصوص و السبع یصلی صلاوة المواقفه  
 ابما علی دابة ثم قال و یجعل السجود اخفض من الركوع و لا  
 یدور الی القبلة و لکن ايجاد امرت دابة غیر انه یستقبل باول  
 تکبیرة جنبین بتوجه مسکه سابعه احوط آنست که تا بر کنار دریا  
 نماز ممکن باشد بر کشتی بخوانند و هرگاه در حال ضرورت بر کشتی  
 متحرک خوانده شود ابتدا سه نماز رو بقبله میکند و بعد رورا  
 بگرداند هر طرف که میرود و بی اگر لنگر انداخته باشد و استقبال  
 و دیگر افعال پنجوبی بران ممکن باشد در بی ضرورت  
 هم جائز است مسکه ثامنہ مرکب و خانی که درین زمان

عنه رواه ابن بابویه فی الفقه  
 فی باب صلوة النوف و الطایفه  
 و المواقف و السبع و غیره  
 فی کتابها فی المذاهب و الفقه  
 فی الصحیحین زراره قال قال  
 ابو جعفر الذی یخاف اللصوص  
 و السبع یصلی صلاوة المواقفه  
 ابما علی دابة ثم قال قلت

احکام قیام

ان لم یکن المواقف علی قیام  
 لیس یضغ و لا یقید علی  
 النزول قال شیع من لیس  
 او دابتو من معرفتو ابی  
 فان فیما اخبار الحدیث

بر زمین میرود و عجب سواری اضطراری است و قیام قیام نماز  
 بران بدشواری پس هرگاه موقت مصلی زمین و عجز از نماز  
 بر زمین بوده باشد بعد استقبال از افتتاح و ابتدا بر قسم که ممکن  
 شود بخواند بعد از ان اگر وقت باقی است اعاده و الا قضای کند  
 مقدمه خامسه در لباس مصلی و در ان چند شرط است شرط  
 اول اینکه از جلد میده نباشد چه بدیوخ و چه غیر بدیوخ مسکه اگر نگاه  
 یا غیر آن که سائر بدن نیست از جلد میده باشد احوط آنست  
 که بان هم نماز خواند چه در حدیث است که لا یصلی فی شیه منه  
 ولا یسعم اگر چه پوست ماهی و مانند آن بوده باشد و اما پوست  
 پشه و کیک پس ظاهر عیبی ندارد مسکه چه میگوید مجول الحال یا  
 مشکوک باشد و از دست کافر بگیرند پوشیدن آنهم در نماز جائز  
 نیست و اگر از مسلم خریده اند یا از بلاد اسلام بدست آمده بی عیب  
 و احوط آنست که اگر از دست سنی گرفته باشد در ان نماز نکند

لباس مصلی

مسکه ششم بود یا غل  
 بین الاصبغین من الغل العجیب  
 مستألی الشکر و فی الذبین  
 لایستغنی اصله ان یسل به  
 و اوله من نعل



که اینها و باغث را مطهر میدانند و در روایت مجربین مسلم وارد شده  
 شده رساله عن جلد المبت ایلیس فی الصلوة اذا دبع فقال لا  
 ولودبع سبعین مویة مسئله جانور غیر ماکول اللحم که منگی باشد مثل  
 شیر هر چند استعمال پوستش در غیر صلوة جائز است اما نماز در پوست  
 و پشم و موی حیوان غیر ماکول مطلقاً مثل شیر و گربه درست  
 نیست اگر چه از قسم لباس نباشد مثل سربند زیر جامه و اما ناز  
 و موی انسان عیب ندارد ففی التهذیب عن علی بن الریان  
 قال کتبت الی ابی الحسن هل تجوز الصلوة فی توب بکون فیه  
 شعرم من شعور انسان و الخفاره من قبل ان یفرضه ویلقیه  
 عنه فوقه یجوز و همچنین فضلات گس و غیره از حیوانات که خون  
 همند ندارد و از آن و شوار مسئله پوستین جانور حلال  
 گوشت هر گاه منگی باشد جائز الصلوة است بخلاف جلد غیر  
 منگی یا مجهول الحال که اصل در آن عدم تذکیر است مسئله

لباس مصلی

از حیوان

خست پشمیه که از حیوان ماکول اللحم است اگر چه منگی نباشد یا موی  
 از میته کنده باشد نماز در آن صحیح است لیکن احوط آنست که  
 در صورت اخیر شسته باشد پس از آنچه گفتهیم حال پشمینه و  
 قلالین و اون و مینه مثل آئینه روشن شد که اگر مصلی میلند  
 که صوف موصوف موی ماکول اللحم است جائز الصلوة خواهد  
 بود و اگر میداند که از موی غیر ماکول اللحم است جائز الصلوة نیست  
 و اگر مجهول الحال و مشکوک است احوط در نماز از آن هم احتیاط  
 شرط دوم اینکه از حریر محض نباشد که برای مرد پوشیدن  
 آن عموماً جائز نیست الا در جنگ و وقت ضرورت مثل  
 اذیت پیش و شدت برودت و هونی در خصوص نماز هم برای  
 مرد و ارشده است ففی الرضوی سألته هل یصلی الرجل فی توب  
 ابریسه قال لا ولا کن برای زن در غیر نماز قطعاً جائز است و در  
 نماز طاهر جواز است و احوط احتراز مسئله استعمال حریر پشمینه در

عمل مصلی

لباس



ان لا يكون من جنون  
شروط اللباس الثامن  
كثف الغطاء في مقام  
تفان

ورلباس + خالی از التباس + نیست و اما فرش فلا لبس باگر  
نماز بر روی زمین گذاردن اقرب الی الخضوع است مسئله  
صبی نابالغ را از پوشیدن حریر محض باز داشتن دور نیست  
که واجب نباشد و لکن از رجحان خالی نیست چنانچه از جایز  
منقول است که گفت کما نزع عن الصبیل و نترکه علی الجواد  
اما نماز پس طفل هم در حریر خواند مسئله چادر حریر ووش گرفت  
و لحاف ابریشمی بالا انداختن خلاف احتیاط است مسئله هرگاه  
غیر از ووش که یکی نجس است و دیگری حریر رخت دیگر  
ندارد و احوط است که با رخت نجس نماز بخواند و اگر یکم تیره نجس  
و مره ثانیه با حریر بخواند بطاهر احوط است لکن خالی از تا مل  
نیست و همچنین اگر دو پارچه یکی نجس و دیگر از غیر ماکول یا مجبول  
دشته باشد و پس ترجیح نجس راجح است و کیفما کان حیوان  
را بر جلد حیوان غیر ماکول و آنرا بر میت حیوان ماکول و آنرا

بالاصول و بالعروض لوطی او  
بجز انسان در هر جایز  
از آنکه شرط حال الزامی در حدیث  
عبارتین است بقیه السیر او از  
لبس غیر حریر بخواند منبسط  
او باشد از غیر حریر و اگر  
زنی نفس اولاد لاسن لاسنا  
و غیر بدلیه و در پیش و صوف  
و غیر و در بدو و با جعلت  
لباس مصلی

لباس اوجز اللباس و الرضی  
لباس من الرطوبات بالثوب  
من لبس من لبس او فاطم  
او البین من لبس مقام الخضوع  
او دم و لونی مقام الخضوع  
فیرا و حرق او یساق او فحاشه  
او فحاشه و مع عین الخیر  
او فحاشه و مع عین الخیر  
من الرطوبات دون ما کان  
من انسان او من غیره لیس  
از جنود و بیوض الی ان قال  
و ما کان من حیوان  
لبس من حیوان  
لبس من حیوان  
لبس من حیوان

من التفضل باقلان  
الغمر الاول مثلاً  
فلا یس من لبس الخیر  
و ملل المؤمنین و یجاب  
و الخاف و الناسی

بر میت حیوان غیر ماکول علی الاحوط مقدم و منسوب الیه  
مؤخر باید و دشت شرط سوم آنکه منسوب نباشد و ظاهر  
است که هرگاه در رخت خصی که ساتر عورتین باشد دشت  
نماز بکن باطل خواهد بود در رخت غیر ساتر هم احوط الجلا است  
اینکه نقل بکونه احوط شرط چهارم پاک یعنی محکوم بالطهارة  
باشد پس اگر در واقع ناپاک بوده و مصلی نمیدانست و بعد فراع  
از نماز آگاه شد نمازش صحیح است و اعاده و قضا محض احتیاط  
اما اگر پیش از نماز اطلاع بر نجاست دشت و در وقت خواندن  
سهو کرد و در اثنا سے نماز بخاطرش آمد نماز را میشکند و از سر  
میگیرد و اگر بعد فراع بخاطرش رسید احوط اعاده و قضا است  
و فی خبر سماعة قال سألت ابا عبد الله عن الرجل یدری  
بثوبه لیس فیسی ان یضله قال یجوز صلواته فی یهتتم بالشیء  
اذا کان وثوبه معقوبه للنسبانه و اگر در بین نماز نجاست را در

لباس مصلی

ن س



لباس یا بدن مشاهده کرد و میداند که این نجاست مقدم است  
 حالا عارض نشده است قطع نماز و سنیاف احوط است و اگر  
 نمیداند که پیش از نماز بوده است پس اگر سبب بار قبله یا فعل کثیر  
 لازم نیاید رخت نجس را میگذارد یا می افکند و تطهیر بدن میکند  
 و الا نماز را از سر بگیرد و قطع و سنیاف که در دو صورت گفته  
 شد گاه است که بسبب تنگی وقت ممکن نشود پس بناچار رخت  
 را می اندازد یا نجاست را دور میکند و اگر اینهم ممکن نباشد و محتاج  
 بفعل کثیر یا است بار یا صد از بدن میشود پس با رخت نجس نماز  
 بخواند و هر گاه میسر شود باز ادا کند و دیگر احکام نجاست پیش  
 ازین ذکر شد بشرط پنجم اینکه مذتهب نباشد و آنرا بعضی از علمها  
 نظر باصل ارباحت جائز است تا آنکه چنانچه بجز العلوم در منظومه  
 میفرماید و اختلف اصحاب في المذهب و المخل الى  
 باصول المذتهب و و لکن چون مرور ابطال از نیت کردن از

لباس مصلی

از روی حدیث ممنوع است پس ترک لباس مذتهب که البته  
 باعث زینت است احوط بلکه اقوی است و در مؤنس الخواتم  
 گفته ام الاحتیاط التواکف في المذهب و فانه تزیین بالذهب  
 و در حدیث وارد است که برای زنان پوشیدن انگشتر طلا و  
 نماز کردن در آن جائز است و بر مردان اینهم حرام و در حدیث  
 دیگر است که لا یلبس الرجل الذهب و لا یصلی فیہ و نه من لبس  
 الجنة و حدیث دیگر جعل الله الذهب في الدنيا زينة النساء  
 على الرجال لبسه و ازینجا حکم کفش طلائی هم مستفاد میشود که برای  
 مرد علی الاحوط جائز نیست مسأله احوط آنست که زرسرخ را  
 در نماز با خود نداشتن باشد الا بصورت مثل خوف تلف  
 مسأله خشی اگر واضح است حکمش واضح و الا پس ارباحت  
 راجح و احتیاط باجتناب النسب و چه در هر چه در ذمه  
 مسأله لباسی که مخصوص بزنان است بر مرد حرام است

لباس مصلی







منقولست فی صحیح علی بن جعفر سال اخاء عن الرجل  
 هل یصلح له ان یصلی فی سوا بل وهو یصیب ثوبا قال لا یصلح  
 وظل صدمه مفادش اینکه فرمود نماز در زیر جامه تنها با وصفی که  
 پارچه دیگر موجود باشد سزاوار نیست و از اینجا که ایهت ثوب  
 واحد سوای زیر جامه گویا که بالا ولویت پیدا میشود و هرگاه  
 با پارچه که حاکی لون باشد ستر سحررت کند نماز در آن پارچه پنجا  
 صحیح نخواهد بود پنجم تو شح و آن عبارت است از اینکه پارچه از  
 زیر بغل راست بر آدرده بر شانه چپ بیند از دوش ششم  
 گنگ بالای سر پیراهن بسته نماز کردن که شعاع جاهلیت بوده  
 است هفتم نماز در جامه کسیکه نامقید باشد هشتم نماز بغیر دوا  
 گذاردن خصوصاً برای امام جماعت نهم لباسی که صورت  
 نوی روح پوشیده باشد و همچنین انگشته و جمع قائل بحرمت شده  
 اند پس احتیاط اہم است اگر چه حرمت ثابت نیست و اگر

لباس صحیح

صلواتنا علیہ

تصویر ناقص باشد یا اینکه در آن تغیر و نقص مجردا کنت ذکر ایهت  
 دور میشود مقدمه سادسه ستر سحررتین در حال نماز و غیلان  
 از نظر کنندہ متمیز سوای زوجه و کنیز واجب است و در خصوص  
 نماز اگر در خانه خالی که ناظر سے نبوده باشد بخواند باز هم ستر سحررت  
 لازم پس اگر عجز ترک کند در بطلان نماز شکی نیست و در صورت  
 سهو هم تطاہر نیست که اعاده واجب باشد و اگر در اثنای نماز  
 مکشوف شود قدرت ستر سحررت بکند و بعد از اتمام اعاده احوط  
 است و اگر مطلع نبوده است نمازش صحیح است اگر چه در  
 تمام نماز مکشوف بوده باشد و اگر بعد از اطلالیع سهو کرده در تمام نماز  
 یا در بعض آن نمازش باطل است و در صورت بقای قوت  
 اعاده و در صورت انقضا قضا و عن مستطرفات ابن ادریس  
 نقلاً عن کتاب محمد بن علی بن محبوب قال سألتہ عن الرجل  
 یصلی و فرجه خارج لا یعلم بہ هل علیہ اعادۃ او ما حالہ قال لا

ستر سحررتین

عائذہ علیہ



اعادة عليه وقد تمت صلوة منكم مراد از  
 عورت قبل و در برونیت من است که ستر آن واجب  
 است و از تافت تا زانو پوشانیدن بستر + محام + چند  
 در حدیث وارد است که ان الفخذ ليس من العورة  
 و بر آس زن + تمام بدن بستر عورت است که پوشانیدن  
 آن از هر دو جنبه مطلقا واجب و در نماز از محارم نیز  
 الا صورت و کف دست با و هر دو قدم که استثناء اینها  
 ظاهر اجماعی است و بعضی علماء ستر باطن قدم را  
 واجب دانسته اند و ثابت نیست بل زن آزاد  
 را پوشانیدن موبال لازم است و ختر و کنیز را پوشانیدن  
 سر و گردن واجب نیست بلکه ستر عورت بجز  
 میسر شود از قسم پاچه و گیاه و برگ درخت و گل اندوه  
 کردن لازم است و رعایت تقدیم بحسب ترتیب

ستر عورتین

احوط یعنی تا پاچه ممکن باشد برگ درخت را بکار نبرد  
 و همچنین در حالت بی برگ که نوبت بگل می رسد و مختصر  
 باشد یا مذکوره نیست کاغذ و غیره هم مایه الستر  
 می تواند شد بلکه هر گاه ساتر + در نجس منحصر + و  
 تطهیرش معتبر باشد مشهور آنست که عریانا نماز بلبت  
 لکن اگر اجماع ثابت شود کلاسه نیست و الا راجح  
 آنست که در لباس نجس بخواند و بعد از زوال عذر  
 اعاده نماید علی الاحوط بلکه هر گاه هیچ ساتری  
 باو نیست نماز ساقط نمی شود برهنه بخواند پس اگر  
 خوف ناظره ندارد + ایستاده بگذارد + و رکوع وجود  
 را چنانچه گذشت با اشاره بجا آرد + و الا نشسته بخواند  
 و عورت را بدست می پوشاند + فقی صحیح علی ابن  
 جعفر وان لم یصب شیئا کسبه عورت او مساء

لعل ان الشرط فاقه  
 لفظة المصلحة من الجبر  
 والطهارة الفاعلة شرط  
 ما يتحقق به من الملبوس  
 والشرط الذي لا يخرج  
 والظاهر قوله على السلام  
 في رواية محمد بن مسلم قال  
 قلت لابي عبد الله عليه السلام  
 على وانما في الصلوة فقال ان  
 ستر عورتین

بجانب  
 فاقه  
 اعاده  
 چنانچه  
 باس  
 عورت  
 جعفر  
 مساء



وهو قائم ومحقق بخفی بران رفقت که ایمان مخصوص  
 بحالت جلوس میباشد و در صورت قیام نماز را  
 تامة الافعال بحیامی آورد و له من بعض الوجوه  
 ترجیح و لکن الصمیم فی الاشارة صویح پس اگر وقت  
 گنجایش داشت تا باشد و در مرتب نماز ایتاده بخواند  
 یک مرتب بایا و مرة ثانی با جمیع ما یجب و لیست شرط  
 و اگر در وقت وسعت نیست پس بیک قطعه یعنی  
 اگر بقدر استیفا یه افعال است فهو الاوسط  
 و اگر گنجایش ندارد و فی الاشارة فقط و ان سقط ما  
 سقط هذا هو الاحوط + مقدمه سابع  
 در مکان مصلی و در ان چند بیعت است بیعت  
 اول در شرائط آن بدانکه در مکان چند شرط است  
 شرط اول آنکه مصلی باشد چو عینش ملوک باشد

کتاب الصلوة  
 در بیان بیعت  
 بیعت اول  
 بیعت دوم  
 بیعت سوم  
 بیعت چهارم  
 بیعت پنجم  
 بیعت ششم  
 بیعت هفتم  
 بیعت هشتم  
 بیعت نهم  
 بیعت دهم  
 بیعت یازدهم  
 بیعت دوازدهم  
 بیعت سیزدهم  
 بیعت چهاردهم  
 بیعت پانزدهم  
 بیعت شانزدهم  
 بیعت هجدهم  
 بیعت بیستم

ست عورتین

باشند یا هب یا میراث و چنانست که تصرف در آن  
 جائز باشد مثل خانه که یا خانه که که اجازت پیش  
 داده که در ان نماز بخواند یا بنشیند بطور عاریت یا اما  
 یا مصلح بالا اصل باشد مثل صحرا بلکه در باغها  
 ملوک دیگر و حمام ها و کارم سراها و مانند آن هرگاه  
 کسی مانع نباشد نماز درست است و در مکان مخصوص  
 نماز غاصب و غیر غاصب صحیح نیست الا اگر از  
 مالک اذن حاصل شود و بر فرش غصبی هم نماز  
 بطلان نماز است مسئله هرگاه در مکان مخصوص  
 که حال آنرا منب اند نماز بخواند + طاهر نمازش  
 صحیح است و اما جاهل مسئله معذور نیست + و  
 کسیکه بعد از اطلاع سهو کرده صحت نماز او هم  
 دور نیست لکن احوط بر ای او اعاده است

مکان مصلی

کتاب الصلوة

کتاب الصلوة



شرط دوم آنکه موضع سجده پاک باشد و موقوف بر وصل  
 و مکان نماز تماماً از نجاستی که بدن یا لباس او متعلق  
 شود خالی باشد یا اگر نجاست پیشانی یا دست  
 و پاها و دیگر خشک و نجاست متعلقه نماند و نماز را بجا  
 می آرد تا کی نیست شرط سوم آنکه زنی پیش و  
 یا در پهلوی + مصلی در نماز مشغول نباشد که بنا بر مشهور  
 بین القدماء حرام است و هر چند جمعی کثیری از متأخرین کرده  
 میدانند و خالی از قوت نیست لکن احتیاط در قول  
 اقل است پس اگر زن و مرد با هم در یک آن تکبیر الاحرام  
 گفته عقد نماز بسته اند نماز هر دو باطل و الا نماز دو مین فاسد میشود  
 بلی اگر در میان مرد و زن حجابی حائل + یا اوه ذراع قال باشد یا کتف  
 یا این مقتضای کمال احتیاط در نماز است از جمیع محرمات است  
 بلکه از کتاب آنها در نظر حلی منسوخ بطلان صلوة + وفاقاً للفقیر جعفر

مکان مصلی

له قال فی جملة کلام  
 رفقاً علی البیة و الحاصل  
 ان کل باعوضت له منقذ  
 التوبة من الوجود الاصل  
 علی الاقوی قال فی البیة و کانه  
 راو الامم من السانین  
 علی اخبار الامم من الوجود

وان الصلاة

وَ ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر + قل بعد رومن کل ما یحظر  
 مما ذکر اوله بذكر + و هو قضیة الدلیل الذی ذکره الشیخ  
 تقدیر بلاحکام + فی غیر هذا المقام وان کان محلاً للكلام  
 و الا صوب ان هذا البس شرط للصیحة بل الکمال + و ل  
 مدخل فی المصنوع و الا قیال + و هو واجب علی کل حال  
 سبباً وقت المتول بین یدی الله المتعال + اذ به یحسن قبول  
 الاعمال كما قال فی کتابه البین + انما یتقبل الله من المتقین  
 فاعبد ربک حتی یاتیک البقین + بمبیت و دم در مکاناتی  
 که نماز در آن کراهت دارد و آن چند جا است اول در جوف  
 حمام + نه در جامه کن و نه بالای بام و دوم در بیت الخلاء و چنانکه  
 تعدی نجاست نباشد چه در محل تعدی نماز درست نیست  
 سوم در تشخانه یا چهارم در چنانکه چرخ یا قندیلی یا آتش پیش  
 روی زمین یا در مجربوده باشد پنجم در آب و گل ششم فیهما بجز

له قال الشيخ تمت قول  
 الفی و من صلی فادب  
 منصوباً و مکان منصوباً  
 لم یجرب و وجب علی عباد  
 الصلوة بیل علی ذلك  
 الاطلاق فی من ادنی عن  
 الصلوة فیما و النبی بیل  
 علی فاء النجاسة علی البین

مکان مصلی

ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر  
 و هذه الصلوة تنهى عن الفحشاء  
 و التقرب بالقبائح الاصل  
 علی کل حال

در بعضی











ملا فكتبه على محمد وآل محمد والسلام عليهم ورحمة الله وبركاته  
 ركب اغفر لي ذنوبي وافتح لي الابواب فضلك سوم اينكه وقت  
 دخل شدن با وضو باشد چهارم اينكه دو ركعت نماز تحيت  
 بخواند پنجم اكثر اوقات مسجد تردد كردن چهار جناب امير المومنين  
 علي السلام وارد دست كه مي فرمود من اختلف الى المساجد اذنا  
 احدى الثمان اخامستفاد في الله عز وجل او ايتة محكمة او رحمة  
 منتظرة او كلمة تودة عزودي او بسمع كلمة تدله على هدي او  
 بتوك ذبنا خشية او حياء ششم چراغ در مسجد روشن كردن  
 چهار جناب رسالتنا منقولست كه فرمود هر كس در مسجد چراغ  
 روشن كند تمام فرشتگان و حاملان عرش ما داسيد ان چراغ روشن  
 باشد بر اش استغفار ميكنند هفتم مسجد را جاروب كردن خصوصا  
 در پنجشنبه و شب جمعه رضي الفقيه قال رسول الله من كنس  
 المسجد يوم الخميس وليلة الجمعة فخرج منه من التراب ما يدر  
 المسجد يومئذ ذلك السراج

اداب و فوايد دخول مسجد

عنه رواه الشيخ وغيره  
 عن ابن مسعود قال سئل النبي  
 عن مسجد في مسجد من مساجد  
 سماه مثل الدار وجملة العشر  
 يستغفرون كما دام في ذلك  
 المسجد يومئذ ذلك السراج

في العين

في العين غفر الله له يعني هر كس در پنجشنبه يا شب جمعه مسجد  
 را جاروب كند و بقدر سر سركه در چشم مي كشند از خاک بر آرد خداوند علم  
 او را مي آموزد هشتم رو بقبله در مسجد نشستن و حمد الهي بجا آوردن  
 و صلوات فرستادن و حاجت خود طلبيدن انا امور مكر و هر  
 چند امر است اول آواز در مسجد بلند كردن الا در اذان ثانی  
 شمشير از نيام بر آوردن ثالث شاعر خواندن وليكن هر گاه  
 مشتمل بر وعظ و پند و مضامين سودمند يا بر مدح و منقبت  
 يا مصيبت اليميت عصمت يا متضمن علم و حكمت يا شاهد  
 لغت كتاب يا سنت باشد خواندنش كرامت ندارد بلكه عبادت  
 است كمانه على ذلك الشيخ على اعلى الله مقامه في تعليقات الشريفة  
 رابع خواب رفتن خامس نقل و حكايات امور دنيا ساوگ  
 مجانين و اطفال را گزشتن كه دخل مسجد شوند الا طفل مميير بقصد  
 تمرين برون عيب ندارد سابع كسي را در مسجد حدزون يا من

اداب و فوايد دخول مسجد

كشور



کشف عورتین یا ناف یاران یا زانو در خلوت و اما در حضور  
 کسیکه نگاه می کند پس کشف عورتین حرام است تا مسح بر دیوار  
 مسجی صورت غیر ذی روح مثل گل و درخت کشیدن عاشر  
 بلغم یا آب درین دو مسجد انداختن و اگر چنین کند بجاک پوشاند  
 حادی عشر مسجد را کتب ساختن ثانی عشر بجز آوردن  
 اهل حرف پیشه خود را خصوصاً تراشیدن تیر ثالث عشر  
 خرید و فروخت کردن اما محرمات مسجی پس اول طلاکاری  
 مسجی و نقش اطلا کشیدن و دوم سنگریزه فرش مسجی را بیرون  
 آوردن و اگر در آورده است باید بجهان مسجی یا مسجی دیگر برساند  
 فانها تبتحکم فی الحدیث عن الباقی علیه السلام سوم چیزیکه نجس  
 باشد مسجی بیرون هرگاه نجاستش متعدی باشد چنانکه گذشت  
 و بعضی اعلام تعمیر کرده اند و عواحوط اما نجس العین متلاً کاف  
 را اگر چه بدنش خشک باشد مسجی جا نمیتوان داد مسئله هرگاه مسجی

محرمات مسجی  
 یقیناً قال الله سبحانه و تعالی انما  
 نجس فالتقوا المسجی الامم  
 حاشیة اقال فی الحدیث فان  
 وفق الایة احکام الاول ان  
 المشکین انجاس نجاسة  
 لا یتم و یمنع من احوط  
 ان قال لثالث انما یجوز  
 المسجی الامم و کذا فی المسجی  
 عند النصوص اول البیت صلوات  
 علیهم و قال الکفر  
 قال الربیع انما فرق  
 بینهم و بین الکفار  
 فی جميع النقص للاجماع  
 انما یجوز انما یجوز  
 انما یجوز انما یجوز  
 انما یجوز انما یجوز

بجاست کل کافر و لان الکفر  
 مشکون بقوله تعالی و  
 قالت البیرونی و غیره  
 این استلزامی قوله مسجی  
 بشکون کل مشکون  
 انما یجوز انما یجوز

از خشت های نجس بسازند. ظاهر آنست که باید اثر این را از  
 لان التمی و العیادة موجب الفساد فلا یصدق علی  
 اسم المسجی و تحریم نبش بناء فاسد علی فاسد مع احتمال  
 و البقاء البقاء علی حاله لان ازالة النجاسة البیضاء من غیر  
 المسجی من احکامه و کما فی حدیث الحق النبی فی جواب  
 کلامه مسئله اگر فضله خشک مثل باغی و خاکش مال مسجی  
 مخلوط شود که بجز مال و غیره جدا کردن ممکن نباشد البقاء و القاء  
 آن هر دو مشکل است لا احتمال سقوط التکلیف بالازالة  
 فی تلك الحالة و یظهر بان استمالة و اعتقال سقوط و جوب  
 الالبقاء و الادامة لعدم الانتفاع به و صیرورته من  
 جنس القمامة و فیتقیب الکنس بل و بما یجب الطرح و الازالة  
 ازالة النجاسة و تحویلاً للنقاء و لصل حد الوحد اولی و وان  
 نسیم فی المسئلة قوله چهارم فرشی را که وقف مسجی است

بجاست کل کافر و لان الکفر  
 مشکون بقوله تعالی و  
 قالت البیرونی و غیره  
 این استلزامی قوله مسجی  
 بشکون کل مشکون  
 انما یجوز انما یجوز

محرمات مسجی

در این مسجی











جمع نمیشود و قائلند است چه عرض از جمیع محض اعلام است و  
 جمعیت عبارت ازین است که او از او و شجرت و در حاجت  
 خلق مقصود باشد و این هدامین ذاک و این شهره مثل شجره  
 یکی از اینها می حضرت است که در وزن و مصیبت جناب شیخ  
 بسیار اجازت داشته و تیبکی را که در حدیث من بلی او ایجابی وار شده  
 ریاضت داشته می گفت که فضل و شرف گریه بران حضرت  
 بی لیت که در اعمال دیگر ریاضت موم و موجب عجاب است بودین  
 عمل مورت ثواب و تقصیده که تباکی پیش ازین نسبت که  
 خود را بصورت محزون داشته باشد یعنی آثار وزن و ملال  
 بر ناصیه حال پیدا شود و مقصودش رضای خدا و جناب  
 سید الشهدا و سایر ائمه هدی باشد و بیش گر فکری قاطر و مانع  
 نه خوشنودی مردم و این امر خصوصیت بمصیبت ندارد  
 بلکه نسبت بسائر اعمال صالحه می باید که صلاح ظاهر حال خود بکنند

اذان و اقامت

و زنی صلح را اختیار نماید که الظاهر عنوان الباطن غایتش اینکه  
 اصلاح باطن اهتم و مقدم و مستقیم صلاح ظاهر است چه در حدیث  
 است من اصلاح می یابد اصلاح الله علامتند که هر که باطن را  
 کنار بسته به ظاهرش کرد و در خود آرسنه خلاصه اذان از جسم  
 عبادت است و عبادت خالی از نیت قربت نمی باشد و علما سبب  
 وضوح و ظهور درین خصوص متعرض این امور نشده اند و لیکن  
 از عموم معلوم مسکه کسیکه قضای نمازهای بیگانه بینجاند برای نماز  
 اول از مقرر خود اذان و اقامت میگوید بعد ازان بر آ  
 هر نمازی اکتفا باقامت می کند مسکه کسی که در میان ظهرین  
 یا مغربین جمع میکنند اذان و اقامت بر است ظهر و مغرب  
 میگوید و برای عصر و عشا اقامت تنها و هرگاه جمع کنند اذان  
 برای عصر و عشا هم میگوید و از بعض روایات چنان مفهوم میشود  
 که از ترک نافله بین الصلواتین جمع صدق میکند و هرگاه نافله یا

اذان و اقامت







پس بعد از آن مغرب یک سجده یعنی یک مرتبه سبحان الله بگوید  
 یا یک قدم بردارد یا قدری ساکت باشد بعد اقامت بگوید  
 و در غیر مغرب بعد از آن دو رکعت نماز بخواند یا قدری بنشیند  
 یا یک خطوه یا یک سجده بخارد و اجابت در ریاض المسائل +  
 از فلاح السائل + ناقل اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
 فرمود که درین سجده بگوید الله الا انك لک ربی سجدت  
 خاضعاً خاشعاً دليلاً که تعالی میفرماید ای ملائکه من قسم  
 بعزت وجلال خودم محبت او را در دلهای مؤمنین و پیش  
 و در دلهای منافقین داخل میکنم رکن دوم در فعال  
 واجبه نماز و آن چند چیز است اول نیت و آن اراده نماز  
 ظهر است مثلاً که در وقت شروع کردنش البته مینماید و تلفظ  
 و خطا بالبال و کار نیست بلکه در آن حال علم اجمالی کافی است  
 بی علم تفصیلی ارکان و فعال نماز از پیشه بطریق اجتهاد یا نقلی

نیت

یا بطریقه صیاط باید حاصل کرده باشد و هرگاه فعل در واجب واجب  
 مشترک باشد مثل دو رکعت فجر و وقتیکه هم ناقل می تواند شد  
 و هم در غیر تعیینش لازم و اگر وقت ناقل گذشت نماز صبح خود  
 متعین شد بلکه هرگاه آخر وقت بگمان اینکه وقت باقی  
 است نماز او اتنی کند یا بخمال القضا می وقت قضای خواند  
 حاجت بنیت او او قضایست و نیت قربت در هر دو  
 صورت کفایت میکند و نیت قربت در هر جا کافی است  
 مسئله قصد ریاء و سماعت مبطل نماز است و در غایت جنت  
 و خوف و دوزخ باکی ندارد و اگر میتواند که از شائبه این غرض  
 هم نیت را خالص بکند خیلی خوب است مسئله استطراد  
 هرگاه سوره و طهارت مثل انا علیها باین قصد میخواند که غسل  
 فوت نشود یا نماز اول وقت یا آخر وقت باین غرض که  
 وقت دیگر کاری پیش نظر دارد میخواند نماز فاسد نمی شود

نیت

۲۱۴

نیت

نیت







اگر چه انگشتها باید با هم متصل و پیوسته باشد و شکم و ستون فقرات  
 قبله باشد چه بسط پذیرد و گیسست و ضم اصابع دیگر بسط این است  
 که مشت نه بند و آن با ضم اصابع منضم میتواند شد خلاصه  
 همه انگشتها با هم متصل الا ابهام که علی المشهور باید جدا باشد  
 و سنت است که نماز را بهفت تکبیر شروع بکنند و هر تکبیر را  
 که خوب است باشد تکبیرة الاحرام قرار دهد و بهتر بلکه احوط آنست  
 که برای احرام اخیره را اختیار بکنند و بعد از هر تکبیری دعای هم دارد  
 است و تکبیرات سبزه را باید عاچیم گفتن هم روا بعد از  
 تکبیرة الاحرام بدعای توجه متوجه شود و مسئله برای امام  
 جماعت یک تکبیر کافی است و تاکید در بهفت تکبیر گفتن  
 نیست و بجز گفتن سنت است بخلاف مأموم که از کافران  
 را بسبح امام نرساند بهتر است مسئله مشهور آنست که هرگاه  
 دوبار تکبیرة الاحرام را بانیست افتتاح بگوید نماز باطل میگردد

تکبیرة الاحرام

و چون بار

و چون بار سوم بگوید صحیح میشود و هو الاحوط شکایات تکبیر  
 اگر تکبیر احرام را فراموش کرد در هر وقت که بخاطرش بیاید بگوید نماز را  
 از سر بگیرد و اگر میخواهد که پشت سر امام نماز بخواند و امام در رکوع  
 است می باید دو تکبیر بگوید یکی واجب برای احرام و دیگری  
 سنت برای رکوع و اگر تکبیر احرام را فراموش کند یا عمدتاً بگوید  
 نماز درست نخواهد شد اما هر چهارم قیام و آن واجب است  
 بالتامم و رکن است در دو مقام یکی در وقت تکبیر الاحرام  
 و دیگری متصل بر رکوع یعنی جزوی از قیام که بعد آن دو قاعده  
 بر رکوع میرود پس هرگاه تمام قیام یا یکی ازین دو جزوی ضرورت  
 عمدا یا سهواً تک کند نماز باطل میشود مثلاً کسی تمام رکعت  
 را ستاده و بجا آورد و چون وقت رکوع رسید نشست و پشت  
 خم کرده برای رکوع یا نشاند رکوع را بجا آورد لکن چون که قیام  
 متصل بر رکوع در این صورت بوقوع نیاید نماز باطل میشود

ذکر قیام

و بدانکه







در واجب دیگر مثل ظاهر نیست که بر پیشین و الیتاوه قرائت  
 می نماید و دیگر هر چه با او باد و الله شرف بالعباده و بالجمله فالج  
 لاضر + دون المنتظر و فی المسئلة اقوال آخره فقیل یقیم  
 الموعود و قبل ان یختار و وجهها نظر شرطی بحکم اینکه یا بار  
 از هم اینقدر دور نگذار که از نیت قیام بیرون رود قرائت  
 قیام چند قسم است واجب کنی و واجب غیر کنی و مندوب  
 و ممنوع قسم اول و ثانی مذکور شد و از جمله قسم ثانی است  
 قیام بعد رکوع و قسم ثالث مثل قیامیکه در قنوت میشود  
 چه قنوت مستحب است پس اگر بخواند قیام هم نمیکند خلاصه  
 مندوب باین معنی است که ترک قیام و ترک آن عمل هر دو  
 یکجا میتواند کرد نه اینکه عمل شسته بکند و ازین قبیل است وضو  
 برای نماز مسنون پس نماز سنتی هم باین طریقت نمی تواند  
 خواند و قسم رابع مثل قیام در حال تشهد که تشهد میباشد

قیام

بجارونه الیتاوه و مثل قیام با وجوده نماند چه هر گاه با وصفت  
 عجز از قیام الیتاوه نماز بکند نمازش باطل است مثل  
 کسیکه الیتاوه نماز بخواند هر گاه در روی یا صحنی و در خود می بیند  
 یا قرائت مشغول مانده می نشیند بخلاف کسیکه سبب عجز  
 شمر می نشیند نماز میخواند و در خود غمی می یابد چه می باید که خود  
 از قرائت باز داشته بر خیزد و مسئله باب عجز مختلف است  
 از خوف حدوث مرضی که تحمل آن شاق باشد فاینکه  
 مرض کمند و او مثل اینکه کوزه پشت یا زمین گیر است یا مرض  
 جدیدی مثل تب شدید یا دوران سرد یا در و کمر که از قیام  
 بیرون معتبره نماند یا در تحملش مشقت عظیم واقع شود و در کمر  
 علی الاطلاق که گاه است انصاف برایش نافع بلکه واقع  
 میشود چه خوف اینکه در مرضش شدت می شود یا المومل میکند  
 و خوف دشمنی هر اینکه در چنان خانه مجوس است که سقش

قیام



پست باشد بجدی قیام بقسمی که می باید ممکن نشود به صورت  
 هرگاه صلی که حال خود را بهتر میداند و مظنه ضرر بجهر سازد از قیام  
 باز می ماند و اگر خود تجربه ندارد از گفته طبیب حاذق اگر چه کافر  
 باشد ظن ضرر بجهر سد همین حکم وارد و در صورتیکه ظن حاصل نشود و  
 می ترسد که اگر امتحان میکند مرضی حادث شود که علاج پذیر نباشد  
 پس عمل بر شک میتواند کرد و او را لعلم مسئله اگر عمدا یا سهوا است  
 مایسته نمازش باطل است و همچنین اگر عمدا تکبیر کند و در صورت  
 سهوا عاده احوط است مسئله کسیکه اسید زوال عذر دارد  
 احوط آنست که در نماز تاخیر نکند تا عذر برطرف شود و اگر از آن  
 نشد و وقت تنگ است دیگر انتظار نکند نماز بخواند مسئله  
 هرگاه قیام صحیح پنج ممکن نباشد ساقط میشود پس شسته نماز بخواند  
 و جلوس را وقت تکبیر متصل بر کوع رکن میداند و در وقت قنوت  
 واجب در وقت قنوت مندوب و تار است میتواند نشست

قیام

ختم و

خم نشود و تابی تکبیر جلوس ممکن است تکبیر نرزد و تا تکبیر نرزد و تابی  
 نشست دراز نشود و چون اینهمه مراتب گذشت جلوس  
 هم ساقط بر جانب راست میخواهد که ظاهر بر پهلوی چپ  
 نیز صحیح وارد بر پهلوی چپ نماز کردن مقدم است بر تعلقا  
 یعنی بر پشت خوابیدن امر پنجم قنوت و در آن چند میبحث  
 است میبحث اول سنت است که در رکعت اول قبل  
 از تسبیح التمام تقاضا آهسته بگوید اگر چه نماز خجری باشد و صورتش  
 این است اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و این مشهور است  
 و در رفقہ الرضا باین پنج مذکور که اعوذ بالله السميع العليم  
 من الشیطان الرجیم و بعد از سوره حمد قدری ساکت ماندن  
 مستحب است و آئین گفتن حرام و وطریقہ عوام است و  
 خواندن سوره فاتحه و در رکعت اول واجب است اگر  
 رکن نیست و همچنین خواندن سوره دیگر هم بعد از الحمد واجب

الاصح

معراج علامه اطراف  
 دار المقامه در نماز جامع  
 بعد از تلاوت فاتحه قنوت  
 ساکت باشد و بعضی از  
 اسوین گمان میبرد که  
 سوا از تلاوت فاتحه شسته است  
 و مذکور سوره پیشند و افاض  
 نبوزند که ساکت زیاده از  
 قنوت است  
 وقت بعد از قنوت حمد  
 دارد که است و اینها افعال  
 میگردانند و بعد از قنوت سوره  
 و الا آنجا که شسته است  
 و انقدر علم بدو الصلوة و غیره  
 بیخ الامور ۱۲



الأدور صورت ضرورت مثل خوف یا بیماری یا تنگی وقت  
یا اینکه نماید و وقت اینقدر نیست که یا بگوید و اگر تعقیب  
ترک سوره کند نمازش علی الاطلاق باطل است و همچنین بعض  
سوره یعنی بعض آیات را خواندن و بعض را انداختن مسئله  
قراءت چهار سوره که سجده در آنها واجب است در نماز واجب  
جائز نیست و اگر سهوا شروع کرد و خواندن یکی از آنها پیشتر  
از آنکه سجده متذکرش قطع کند و سوره دیگر بخواند و اگر بعد تمام  
سوره متذکرش باشد برای سجده ایما کند و بعد از تمام نماز سجده  
تلاوت بجا آورد و نماز در احتیاطا عاده کند و همین حکم است در  
صورتیکه نخواست خواند اما دیگری آیه سجده را تلاوت کرد و مصلی  
گوش داد بلکه اگر گوش هم ندهد و بسببش برسد باز همین حکم است  
علی الاحوط و در صورت تعدی خواندن یکی از عظام حکم مذکور لازم  
و ظاهر اشتمال خواهد بود و ثبوت الاستغفار و تروک الاستغفار

فصل فی قراءت سوره  
در قراءت سوره چهار سوره است که در آنها واجب است در نماز واجب  
جائز نیست و اگر سهوا شروع کرد و خواندن یکی از آنها پیشتر  
از آنکه سجده متذکرش قطع کند و سوره دیگر بخواند و اگر بعد تمام  
سوره متذکرش باشد برای سجده ایما کند و بعد از تمام نماز سجده  
تلاوت بجا آورد و نماز در احتیاطا عاده کند و همین حکم است در  
صورتیکه نخواست خواند اما دیگری آیه سجده را تلاوت کرد و مصلی  
گوش داد بلکه اگر گوش هم ندهد و بسببش برسد باز همین حکم است  
علی الاحوط و در صورت تعدی خواندن یکی از عظام حکم مذکور لازم  
و ظاهر اشتمال خواهد بود و ثبوت الاستغفار و تروک الاستغفار

قراءت

در وقت

و حرمت ابطال الاعمال و امکان لا یخلو من اشکال و ولله العظم  
مسئله همچنین خواندن سوره طولانی که وقت را فوت میکند  
جائز نیست مسئله احوط آنست که سوره لایلاف و الم که کفایت  
و سوره و الضحی و الم شرح را در نماز فریضه بخواند لکن این  
حتیاط لازم نیست اگر میخواهد باین صورت بخواند که سوره  
لایلاف و الم ترکیف را یکجا با بسط که بر سر هر دو واقع است  
تلاوت نماید و همچنین اگر و الضحی و الم شرح را میخواهد با بسط  
که در ابتدای هر دو تا است قراءت کند و ضالیق ندارد و چنان  
هر دو تا بنا بر مشهور منصور یک سوره است و همچنین این  
دو تا پس یکجا خواندن بجاست فائش اینکه بنا بر قول ثانی  
قرآن میشود که اگر اعمی پیش نیست و در خبر مفصل این صحیح  
از صدوق علیه السلام منقولست لا یجمع بین صورتین فی لکعة  
الضحی و الم شرح و الفیل و لایلاف کذا نقل عن نفسه الجا

قراءت

در وقت



مسئله و در سوره بجز از حد مذکور یک کعبت خواندن که این را  
 قرآن بالکسر میگویند در فرضیه مکرره است و جمعی حرام میدانند  
 و ترکش احوط است اما یک سوره را تمام و سوره دیگر را ناقص خواندن  
 پس ثابت نیست که از قسم قرآن باشد و احوط اینست که این  
 را هم اختیار نماید الا در صورتیکه شروع بخواندن سوره نمود و  
 سبب سهو نتوانست که تمام بکند پیش عدول بسوره که  
 یاد دارد می نماید و یک آیت را نکر خواندن تا اینکه درست بخواند  
 عیبی ندارد مسئله بسم الله جزیه سوره است الا در سوره برات  
 پس هرگاه میخواهد سوره بخواند بسم الله را معین کند که از فلان  
 سوره است بلی اگر در حال غفلت بسمه وقت خواندن سوره  
 بر زبانش جاری شد ظاهر امضا نکرده است مسئله هرگاه  
 بسم الله بقصد یک سوره بخواند و بجز از بسمه سوره دیگر بخواند  
 بخواند می باید که حالاً بسم الله را بقصد این سوره دومین بگوید

قرائت

مسئله هرگاه سوره دومین را قصد کرده و سوره اولی را  
 بقصد اولی با ایه الكافرون جاری نماید و نماز جمعیه و سوره دیگر  
 نیکین الا در سوره دیگر که با بقره و سوره دیگر و منافقین عدول  
 متوالف کرده و در حدیث علی بن جعفر است که از پدرش مروی است  
 بن جعفر علیه السلام هر چند از هر مردی اراد السورة ففروغ  
 عبودها هل یجرح له بعد ان یقرأ نصفها ان یرجع الی السورة  
 التي اراد قال نعم ما لم یکن قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون  
 و در حدیث صحیح وارد است اذا افتتحت صلواتك بقول هو الله احد  
 و انت تريد ان تقرأ غیرها قاص فیها و لا ترجع الا ان تكون  
 فی يوم الجمعة فانك ترجع الی الجمعة و المنافقین و هرگاه سوره  
 اخلاص و بجز کدام سوره را شروع کرد و خواندن و هر روز از  
 نصف سوره نیکین و سوره دیگر عدول کرد و مضائق نیست  
 و اگر از نصف سوره عدول کرد و در خلاف احتیاط است

در این فرضیه مکرره است و جمعی حرام میدانند و ترکش احوط است اما یک سوره را تمام و سوره دیگر را ناقص خواندن پس ثابت نیست که از قسم قرآن باشد و احوط اینست که این را هم اختیار نماید الا در صورتیکه شروع بخواندن سوره نمود و سبب سهو نتوانست که تمام بکند پیش عدول بسوره که یاد دارد می نماید و یک آیت را نکر خواندن تا اینکه درست بخواند عیبی ندارد مسئله بسم الله جزیه سوره است الا در سوره برات پس هرگاه میخواهد سوره بخواند بسم الله را معین کند که از فلان سوره است بلی اگر در حال غفلت بسمه وقت خواندن سوره بر زبانش جاری شد ظاهر امضا نکرده است مسئله هرگاه بسم الله بقصد یک سوره بخواند و بجز از بسمه سوره دیگر بخواند بخواند می باید که حالاً بسم الله را بقصد این سوره دومین بگوید

بسم الله



مسئله سوره که در رکعت اولی خواند در رکعت دوم  
خواندش مکروه است الا سوره توحید که در هر دو رکعت میخوانند  
خواند چنانچه در صلوة صحابه که بنا بر تعلیم و ارشاد از صلوة علیهم السلام  
بجمل آمده اشعاره باین مطلب است و بروایات اخره  
اوضح و احکم بمسئله روز جمعه در نماز فجر و جمعه و ظهرین خواندن  
سوره جمعه و منافقین سنت است و صبح دوشنبه و پنجشنبه  
خواندن سوره انسان و سوره فاشیه باعث امن از شر آتروزی  
است و از ثواب الاعمال نقل شده که حضرت امام محمد باقر  
علیه السلام فرمود من قرء هل اتی علی الانسان فی کل عداة  
الخبیس ذوجه الله من الحود العین ثمانه عذاه و اربعة الا  
تیب و جوار من الحود العین و کان مع محمد ذکره و الجواهر  
مبجوت دوم در قرائت و تجوید شک نیست در اینکه در  
مخارج حروف باعث سهولیت تعلیم و تعلم میشود هر چند ادا

له سماع من معراج المؤمنین  
قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول  
من قرأ سوره توحید فی کل رکعت من رکعتین  
من صلوة صلاه صحابه و سوادیه  
عنه قال صلوة صحابه و سوادیه  
تقول صلوة صحابه و سوادیه  
نقل یونس بن یونس

قرارات

در بیان عبارت ظاهر  
نصفی از تاریخ زنده است  
در تفسیر تالیفی این نایب است  
نست همین قدر است و  
بجوانف نیست و کان  
مع محمد و رسول الله  
در بیخلاف هر از این العین

چون حروف و توقف بران نیست چه مخصوصی از مخارج حروف  
واقف نیستند مثل اطفال عرب حروف را بخوبی ادا می کنند  
پس واجب تا دیه حروف است و حفظ و وقف تام و حسن  
خوبست و وقف تام عبارتست از وقف بر کلامیکه تعلق  
بما بعد داشته باشد نه لفظاً و نه معنی مثل وقف در آخر  
بسم الله الرحمن الرحیم و بر یوم الدین و بر استعین و وقف  
حسن و وقف بر کلامی است که از رومی معنی تعلق بما بعد داشته  
باشد نه از رومی لفظ مثل وقف بر بسم الله و بر الحمد و بر العظیم  
و بر آیک لغب و وقف کردن بر مضاف بدون مضاف الیه  
یا بر جار لغیر محبور و خوب نیست بلکه رعایت چنین امور  
مثل تدمتصل و ادا تمام در کلمه واحد و آنچه در لغت عرب واجب  
باشد لازم است و در حدیث واجب ختم است و آنست که  
روایتی بمانرسیده و از عاصم منقول است که بقچه چار الف

که در قافیه چهار وقف  
تام است و در وقت تام در آخر  
اما چهار وقت و بر یوم الدین  
بسم الله است و بر الالف العین  
و بر استعین و بر حسن و بر یوم الدین  
و اما در وقف حسن و بر یوم الدین  
است و بر الالف العین و بر یوم الدین

قرارات  
در بیان عبارت ظاهر  
نصفی از تاریخ زنده است  
در تفسیر تالیفی این نایب است  
نست همین قدر است و  
بجوانف نیست و کان  
مع محمد و رسول الله  
در بیخلاف هر از این العین



باید باشد و در فتاوی مقدس انصاری نیست که بقدر و وقت  
 کفایت میکند و زیاد و تر بقدر یک از حد قرار است بیرون نرود  
 ضرر ندارد است و لا بعد قول العاجل و الله العالم  
 شکایات قمر است اگر چه در قمر اموش کند و بیرون نرود  
 کوع نشانه که متذکر شود پس اگر قبل از سوره پیشتر خوانده است  
 در آنجا خواند و بعد از آن تمام رساند و اگر بعد از سوره  
 یا در بین سوره بخاطرش رسیده که حد خوانده است حد را بخواند  
 و همان سوره را عاده کند یا سوره دیگر تلاوت نماید و اگر  
 دخل رکوع شده و بخاطرش بیاید چیزی بر او نیست الا  
 اینکه بعد از تمام نماز و سجده سهو کند علی الاحوط و اگر چه در  
 سوره بخواند شک کند که حد خوانده است یا نه قرار بدو که خوانده  
 است و اگر وقتیکه آیه را بخواند شک کند که آیه قبل را خوانده است  
 یا نه احوط آنست که آن سابقه را بقصد قنوت مطلق بخواند

کتاب الصلاة  
 معراج المؤمنین  
 فصل ۱۱

شکایات قمر است

در تمام این کتاب  
 در بیان آیه و حد  
 در بیان حد و قنوت  
 در بیان قنوت و رکعت

بقصد

نه بقصد خبر نیست و بعد از آن آیه لاحقه را که میخواند عاده نماید  
 ببحث سوم در جهرا و اخفات و در آن یک مقدمه و چند  
 مسئله است مقدمه جهرا بلند خواندن و اخفات آهسته خواندن  
 است و در صدق جهرا و اطلاق عرقی معتبر است و اگر اینقدر است  
 باشد که اطلاق نطق و قرار نشود یعنی در عمل بگذارد پس  
 درست نیست چه قرار واجب است مسئله بدانکه جهرا  
 اخفات و در قرار حمد و سوره بنا بر مذہب مشهور بل اقوی  
 واجب است و محل جهر نماز فجر و دو رکعت اول مغربین است  
 و مواضع اخفات رکعات باقیه عشا مین و هر چهار رکعت ظهر  
 الا و سبکه که در مواضع اخفات هم بلند گفتنش چه برای امام و چه  
 برای منفرد مستحب است چنانچه ذکر آن گذشت مسئله  
 برای زن جهرا واجب است بلکه در صورت رسیدن او از گوشه  
 ممنوع است و در وقت امن تخیر مسئله اخفات ترکیبات

جهرا و اخفات

جهرا و اخفات



افتتاحیه در جماعت اولی است و منفرد هر یک در تکبیر اول است  
 و از کار رکوع و سجود و تشهد براسه ماموم اخفات خوب است  
 و برای امام هر کردن مستون و مندوب + و منفرد مختار است  
 بلند خواندن یا آهسته مسئله و رتواقل روزانه اخفات و در نوافل  
 شبانه هر مستون است و در نماز شب بالخصوص روایات ارد  
 شده چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که در  
 جواب سائل فرمود یعنی للرجل اذا صلى في الليل ان يسمع اهله  
 التي يقوم القائم ويترك المتروك مسلكه کسکه مسئله حج و اخفات  
 را نمیداند اگر در موضع هر اخفات یا بجای اخفات هر کند اعاد  
 نمی خواهد و جا بل مسئله بنا بر مشهور در هیچ جامع و نیست الا  
 در مقام + و در قصر و تمام + و ان العالم بالا تمام مبحث  
 چهارم شامل برینج مسئله اولی در هر دو رکعت اخر  
 از نماز چهار رکعتی و در رکعت اخیر از نماز سه رکعتی مخیر است

هر و اخفات

سید محمد

میان خواندن تسبیحات اربعه و خواندن حمد و تسبیح افضل است  
 از حمد چه امام باشد و چه ماموم و چه منفرد چنانچه در کتاب فقیه و  
 حدیث طویل مذکور است و صادر التبیح افضل من القراءه  
 و الاخبر تبین لان النبی لما کان فی الاخبر تبین ذکر ما راسه  
 من عظمة الله قد پیش فقال سبحان الله والحمد لله ولا اله  
 الا الله والله اکبر فلذلك صار التبیح افضل من القراءه  
 و صورت تسبیحات این است سبحان الله والحمد لله ولا اله  
 الا الله والله اکبر و استغفر الله و ارحم کفتم بتربلک احوط  
 است و باید که بهمین ترتیب و با حرف عطف بطریقیه نوشته  
 شد سه مرتبه بگوید علی الاحوط مسئله ثانیه اگر شک کند دو مرتبه  
 گفته ام یا سه مرتبه دو مرتبه را قرار پیش خود بدد و یک مرتبه دیگر بگوید  
 و زیاده از سه مرتبه خوب نیست مسئله ثالثه در دو رکعت  
 اخیر بسط نیست بلکه آنرا بقصد مشر و عیت گفتن تسبیح است

خواندن تسبیحات اربعه

سید محمد



في النسيء عدم الجواز  
في النسيء عدم الجواز  
في النسيء عدم الجواز  
في النسيء عدم الجواز  
في النسيء عدم الجواز  
في النسيء عدم الجواز  
في النسيء عدم الجواز  
في النسيء عدم الجواز  
في النسيء عدم الجواز  
في النسيء عدم الجواز

وسوره هم نبيست همين تسبيحات كافي است مسئله الج  
اگر تسبيحات را شروع کرد و تمام تا کرده خواست که حمد بخواند  
حوظ اینست که چنان نکرده همچنین در یک رکعت حمد و در  
رکعت دیگر تسبیحات این هم خلاف است مسئله خامسه  
سکیده در دو رکعت اول حمد را سه کرده در دو رکعت اخیر تا  
اشهره حالاً هم غیره و احوط آنست که در صورت حمد را در  
آخرین بخواند اذلا صلوة الایقان فی کتاب و الله العالم  
بالصواب امر ششم رکوع است بدانکه رکوع در نماز کن  
است پس اگر از راه حمد یا سجود یا جهل مسئله رکوع نکرده نماز باطل  
میشود آری اگر رکوع را فراموش کرد و خواست که بسجده  
برود و قبل از سجده اول بخاطرش بیاید رکوع میکند و نماز باطل نیست  
مسئله رکوع عبارت از خم شدن است بحدیکه رسیدن به  
دستش برانو ممکن شود اگر چه برساند و اینقدر خم شدن واجب است

راستاً فلا یکن و هذا  
بالاتر سالیست و هذا  
بالاتر سالیست و هذا  
بالاتر سالیست و هذا  
بالاتر سالیست و هذا  
بالاتر سالیست و هذا  
بالاتر سالیست و هذا  
بالاتر سالیست و هذا  
بالاتر سالیست و هذا  
بالاتر سالیست و هذا

رکوع

لما هو واقع في الواقع  
بما هو واقع في الواقع  
بما هو واقع في الواقع  
بما هو واقع في الواقع  
بما هو واقع في الواقع  
بما هو واقع في الواقع  
بما هو واقع في الواقع  
بما هو واقع في الواقع  
بما هو واقع في الواقع  
بما هو واقع في الواقع

در ساندن کف دستها برانو مستحب است و مرد وزن درین امر برابر  
همه گیر بگر اینکه زن را در خم شدن مبالغه کردن مکروه است که  
مؤخر بدنش در مبالغه بلند می شود مسئله هرگاه از خم شدن  
بقدر واجب عاجز باشد هر قدر ممکن باشد بعلل بیاید و مثلاً اگر  
است پس اگر سجده است که بجز رکوع نرسیده قدری خم میشود  
که بان حد برسد و اگر قوزش بجز رکوع رسیده است پیش از آن  
می کند مسئله ذکر در رکوع واجب است و مشهور آنست  
که اختیار دارد یا سبحان ربی العظیم و بحدیکه تیره بگوید یا مستحبه  
سبحان الله و اولی آنست که سه بار تسبیح کبیر بگوید و در روایت  
ابو بکر خضری وارد است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض  
کردم که حد رکوع و سبوحیت فرمود است یا سبحان  
رب العظیم و بحدیکه در رکوع بگوید و سه مرتبه سبحان  
ربی الاعلی و بحدیکه در سجده پس سیکه یک را کم کند ثلث نماز را

رکوع

في النسيء عدم الجواز  
في النسيء عدم الجواز  
في النسيء عدم الجواز  
في النسيء عدم الجواز  
في النسيء عدم الجواز  
في النسيء عدم الجواز  
في النسيء عدم الجواز  
في النسيء عدم الجواز  
في النسيء عدم الجواز  
في النسيء عدم الجواز



کم کرده است و کسیکه دو تارا نماز آورد و ثلث نماز انداخته است و کسیکه تسبیح نماند نماز او هیچ نیست و از استاد علامه علی بن مقامه دورین مقام عجیب مضمون لطیف مذاکره شنیده حاصلش این است که چون آدم پیشه اوقات در نماز جلوی می کن قبل از آنکه سجده بر سر تسبیح بر زبان می آرد و هنوز فکر رکوع را تمام نکرده است که سر بر می آرد و پس سه با تسبیح مقرر کرده اند که اگر دو تارا بسبب تعجیل از دست می آید یکی از دست نرود تا واجب او شود و مسئله درنگ کردن بقدر ذکر در رکوع واجب است و بیاید که در انحال اعضا جوارح مستقر و بحال خود آرمیده باشد و همچنین بعد از رکوع واجب است که سر بردارد و راست ایستاده قدری درنگ بکند و آرام گیرد شکلیات رکوع اگر رکوع را سهو کرد و قبل از سجده دست نکرشد رکوع میکند کما سبق و اگر بعد از سجده اولی یا بعد هر دو سجده

رکوع

بخط شمس

بخطارش آمد که رکوع نکرده است نمازش باطل است چه در رکعت اول و چه در دو رکعت ثانی آری اگر در آخرین جنین اتفاق افتد که بعد از سهو کردن رکوع و قتیکه پیشانی را بر زمین گذاشت بخاطرش آمد که رکوع نکرده است احوط آنست که آن سجد را حتما نکند و برخیزد و بعد از رکوع سجدتین را بجا آورد و بعد فرائع نماز را اعاده کند و اگر قیام متصل بر رکوع را سهو کرد باید راست بایستد و بر رکوع رود و اگر قیام را بعمل آورده باشد و بعد از خم شدن رکوع را سهو کرد بصورت رکوع پاشود تا بمرتبه رکوع رسیده و اجباتش را بعمل آورد بلکه در این صورت احوط آنست که دست بایستد و بر رکوع رود و در هر دو صورت بعد فرائع نماز را اعاده کند و اگر در یک رکعت دو رکوع سهوا بکند نمازش باطل است و اگر در حال قیام شک کند که رکوع کرده است یا نه رکوع بکند و اگر ایستاده است و نمیداند که این قیام قبل از رکوع است یا قیام

شکلیات رکوع

بهر چند هر دو صورت در صورت اول است درین که ذکر در وقت رکوع واقع نشود در صورت اولی شک در قیام متصل بر رکوع نیست بلکه اگر واقع کرده بودی رکوع سرفرد بوده ایستاده شک میکند که آیا رکوع را بجا نماند یا نه در صورت ثانی شک ندارد که آیا قیامش قبل از رکوع است یا بعد از رکوع و این مستلزم آنست که اگر ایستاده شک کند که آیا رکوع کرده است یا نه باید که ایستاده باشد و اگر ایستاده شک کند که آیا رکوع کرده است یا نه باید که ایستاده باشد

بعد از رکوع



بعد از رکوع باید رکوع بعمل آرد و من بعد اگر بخاطرش بیاید که آن  
 قیام بعد از رکوع بود نمازش طبل و همچنین هر جا که تدارک رکوع  
 کرده باشد و باز متذکر شود که تلافی بجای است در رکوع دو تا اتفاق  
 افتاد و الله بصیر بالعباد مستونات رکوع و آن سه قسم است  
 قسم اول آنچه قبل از رکوع مستحب است و آن گفتن تکبیر است  
 یا دانی که در تکبیر الاحرام گذشته و احوط آنست که تکبیر را ترک  
 نکند چه بعضی قدما از علما بوجوبش قائل شده اند و می باید که  
 دستها را برداشته تکبیر بگوید و بعد از آنکه دستها را فرو آورد  
 هر رکوع رو و قسم دوم آنچه در حال رکوع سنت است از قول  
 و فعل اما قول پس خواندن و عارضا تو رسبت ربنا لک اذکرت  
 و لک خشعت و لک اسلمت و بک امنت و علیک توکلت  
 و انت ربی خشع لک بمعنی بیروی شعری بشوی و لحمی دمی و مخی  
 و عصبی و عظامی و ما اقلته قد ما فی غیره مستأنف و لا مستکبر

مستونات رکوع

و لا متکبر و لا مستکبر سبحان ربی العظیم و بحمدی سه مرتبه  
 بتانی و هفت بار گفتن تسبیح فضل است سنت است که عدد و وتر  
 باشد سه یا پنج یا هفت یا زیاد و در حدیث صحیح وارد است که  
 در رکوع و سجود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شصت  
 تسبیح شمرده شد و در خبر دیگر است هر کسی که بر طول دادن رکوع  
 و سجود قوی باشد هر قدر طاقتش وفا کند در حمد آئی و تسبیح و تعجید  
 و دعا و تضرع طول بدهد لکن سنت برای امام آن است که پارس  
 مردم ضعیف و در جماعت بنا بر تخفیف بگذارد و زیاده از  
 سه مرتبه نگوید مگر وقتیکه یا مومنین طول دادن را دوست داشته  
 باشند چنانکه از جناب امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود  
 اخر ما فادقت علیه حبیب قلبی ان قال یا علی ان صلبت فیصل  
 صلوة اضعف من خلقک اما فعل پس در او زده امر از آن  
 مذکور میشود اول و دوم اینکه هر دو دست را بر زانوهای

لعل فی الحدیث الدعوات  
 و لا تنسوا الی الاموال و هو  
 استفعال من صلاتها  
 و تقرب من غیر تکبیر  
 سن حدیث فی رکوع الی  
 لا یصل فی رکوع تسبیح و لا  
 و لا تنسوا الی الاموال و لا  
 و لا یصل فی رکوع تسبیح و لا  
 و لا تنسوا الی الاموال و لا

رکوع

بگذارد



باین قسم بگذارد که انگشتهاش کشاده باشد سووم اینک هر دو  
 زانو را بدستها پر بگیرد چهارم زانوها را بطرف پشت بشکند  
 پنجم اینک پشت را بجوی راست کند که اگر قطر آبی میزند  
 از جانب آردوش ششم گردن را دراز بکند هفتم اینک گردن را  
 از پشت پست و بلند نکند هشتم در حال رکوع این را بخاطر  
 بگذراند که ایمان بتو آورده ام اگر چه گریه کنم بر من چنانچه در حدیث  
 وارد گشته و ششمی ثانی در رساله اسرار الصلوة نوشته شده بجز  
 دستها هیچ عضو را بر عضو دیگر نگذارد و هم هر دو قدم را  
 بسته باشد یعنی پاهای پس و پیش نباشد یا زوهم تفرقه  
 میان قدمها کیوجب باشد و وازوهم در حال رکوع نظرش  
 بسوی پاهای خود باشد قسم سوم آنچه بعد از رکوع مستحب  
 است و آن گفتن سمع الله لمن حمده که بنا بر اشخصه واقوی  
 بعد از آنکه راست ایستاده شود از آنجا بگوید و بعد از آن سبست

کتاب الفقهی سال جلاله  
 علیه السلام فقال بیان  
 طایفه از فقهای  
 معتبرین در بیان  
 اینست بانه رکوع  
 رکوع

که بگوید وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اهل انجبروت و الکبریا  
 وَالْعِظْمَةُ و بعد از آن اراده سجده میکند و تکبیر میگوید یا همزده  
 و آنهم از ارکان نماز است و تا اینجا ارکان نماز تمام شد و بین  
 حال سجود مقتضی یک مقدمه و سه موقوف است مقدمه  
 مجموع سجداتین علی الاشخص رکن است نه سجده واحده و نه مستتر  
 سجده و به ترک یک سجده سهوا نماز باطل نمیشود و نه بزیاد کردن  
 یک سجده و اگر هر دو سجده را ترک کند چنانچه در رکعت اول و چه  
 از آخرین یاد و سجده بقیه نماز باطل میشود و در معنی کنیت  
 اینقدر کافی است که زیادت و نقصان بوجه من الوجوه موجب  
 بطلان میگردد و همه اعضا می سجود پیشانی است و وحده  
 و مقداری معین در گذشتنش صلا نیست بلکه کسی که نیست  
 امام یا قمر علیه السلام رویت که چهره تمام از دست نگاه موی  
 تا بروها موضع سجود است پس هر قدر که زمین برسد برای

سجود  
 کتاب الفقهی سال جلاله  
 علیه السلام فقال بیان  
 طایفه از فقهای  
 معتبرین در بیان  
 اینست بانه رکوع  
 رکوع

کتاب الفقهی



کفایت میکند چه مقدار و در هم باشد و چه مقدار سر انگشت مو  
 اول در واجبات سجود و آن شش چیز است اول اینکه  
 بر هفت عضو سجده بکند پیشانی و هر دو کف دست و هر دو  
 زانو و هر دو باجمام پا و مراد از سجود بر هر دو کف اینست که  
 باطن آنها را با انگشتان بر زمین و مانند آن بگذارد و احوط آنست  
 که دماغ را بر سجده گاه بگذارد و بر خاک گذشتن اولی است و الا پس  
 بر هر چه سجده جائز است گذشتن دماغ هم بر آن منجزیست و  
 در حدیث است لا یجزی صلوة الا یصیب الایف بمصیب  
 الجبین دوم پیشانی را بر چیزیکه سجده بر آن جائز است گذشتن  
 و تفصیلاً سابقاً نوشته شد سوم خم شدن بحدیکه موضع  
 پیشانی از جای ایستادن مصلی از یک خشت که مقدار چهار  
 انگشت باشد زیاده تر بلند نباشد و در حدیث است اذا  
 كان موضع جبهتك عن موضع بدنك قد لسنه فلا یاس

واجبات سجود

لعل حماره علی الاستخار  
 دون الفرض لما رواه عن  
 بن مغرب قال سمعت ابا  
 عبد الله یقول انما السجود علی  
 الیوف و یس علی الایف سجود من  
 زاره قال قال رسول الله  
 علی سبعة اعظم الیوف و الیوف من  
 الیوفین و الا با یمن من الیوفین  
 و تفرغ با فک ارغاما  
 الفرض فمذاهب السجود  
 الا الا تمام الایف  
 من الیوف و اذا قال الشیخ  
 فی الذکر ایما رویت  
 فی سبب علی الایف  
 صلوة لا یصیب الایف  
 علی فی الاجزاء الکامله

واجبات سجود

و اولی آنست که جای پیشانی و جای ایستادن برابر بگردد  
 مسئله اگر سجده بسبب تاریکی یا غیر آن بر جای بلند تر از  
 مقدار چهار انگشت یا بر بالا یصح السجود علیه واقع شد احوط  
 آنست که سر را بر ندارد و بلکه پیشانی را بکشد و بر موضعی که باید  
 بگذارد مسئله اگر خم کردن سر میسر نشود و بقدر یک طاققت و  
 باشد خم شود و اگر حاجت بر بلند کردن سجده گاه افتد چیزی رفع  
 مثل پیش تخته بگذارد و لکن میباید که ارتفاع آن بقدر حاجت  
 باشد و هر گاه اینهم ممکن نباشد ایما برای سجود بکند و در ایما هم  
 مراتب است پس اگر ممکن باشد بسا اشاره کند و الا ببرد و  
 چشم و اگر اینهم ممکن نباشد بیک چشم و درین صورت تا بلند کردن  
 چیزی و متصل ساختن آن به پیشانی مسنون است و در صورتیکه  
 فی الجملة انحراف ممکن باشد واجب است چهار هم فکر و آن بنا بر  
 اشهر سبحان ربی الاعلی و بجد و یک مرتبه سبحان الله سه مرتبه

لعل فی التذنب عن مو  
 بن عمار قال قال ابو عبد الله  
 علیه السلام اذا وضعت  
 جبهتك علی تکیه فلا ترفعها  
 و لکن تری علی الارض التکیه  
 بالتحریک و قد یسکن الی الارض  
 التي فیها سجود و نزول کذا

واجبات سجود

لعل حماره علی الاستخار  
 دون الفرض لما رواه عن  
 بن مغرب قال سمعت ابا  
 عبد الله یقول انما السجود علی  
 الیوف و یس علی الایف سجود من  
 زاره قال قال رسول الله  
 علی سبعة اعظم الیوف و الیوف من  
 الیوفین و الا با یمن من الیوفین  
 و تفرغ با فک ارغاما  
 الفرض فمذاهب السجود  
 الا الا تمام الایف  
 من الیوف و اذا قال الشیخ  
 فی الذکر ایما رویت  
 فی سبب علی الایف  
 صلوة لا یصیب الایف  
 علی فی الاجزاء الکامله

واجبات سجود



و اولی اینکه تسبیح اولی را سه مرتبه بگوید پنجم درنگ کردن بقدر  
 ذکر ششم سر برداشتن از سجده اولی تا اینکه رست شود و قیام  
 بگیرد و ز راه از جناب محمد باقر علیه السلام روایت کرده که  
 فرمود حضرت رسالتاب صلی الله علیه و آله در مسجده شسته  
 بود که ناگهان مروی رسید بنماز ایستاد پس رکوع و سجود را  
 تا تمام گذشت پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که این مرو  
 سری بر زمین زده مثل کلاغی که منقاری بر زمین میزند  
 اگر نیکی بر زمین حال میرد بغیر طبت و دین من مرده است شکلیا  
 سجود و اگر هر دو سجده را فراموش کرد و قبل از رکوع رکعت لاحق  
 بیادش آمد سجده بار العمل می آرد و برمیخیزد و برای قیام می ایستد  
 از تمام نماز دو سجده سهو میکنند و نمازش ظاهرا صحیح است لیکن  
 اعاده احوط است و اگر بعد از رکوع رکعت لاحق بیادش آمد  
 نمازش طل است و اگر دو سجده را فراموش کرده و نمیداند که

شکلیات سجود

کتاب الصلوة

هر دو سجده از یک رکعت بود یا یکی از یک رکعت دیگر یکی نماز طلال  
 و احوط آنست که دو سجده را قضا بکند و چهار سجده سهو بخورد  
 و باز اعاده نماز بکند و همچنین اگر چهار سجده کند لکن در نماز حاجت  
 تفصیله وارد پس اگر کسی پیش از امام از روی سهو یا خطای الظن  
 برکوع یا سجود و در باید سر بردارد و وقتیکه امام برکوع یا سجود  
 متابعتش نماید و احتیاطا از دست نهد و همچنین کسی که قبل  
 از امام سر از رکوع یا سجود سهو یا با بگمان اینکه سر برداشته است  
 سر بردارد باز بحال رکوع و سجود بر میگردد و متابعت امام  
 می نماید و اگر بعد از تقدم بر امام کرده است کنگار میشود و بر میگردد  
 و بعد فرایغ اعاده نماز میکند علی الاحوط موقوف و وصم در  
 مستحبات سجود آن ده امر است اول تکبیر برای سجود  
 که در حال قیام میگوید چنانچه گذشت و بعضی علما آنرا واجب  
 دانسته اند پس احوط آنست که ترک نکند و وصم اینکه چون بجا

کتاب الصلوة

سه یا بیشتر رکعت اول  
 دو سجده سهو بکند و نشسته  
 حقیق لطیفی که در وقت حاجت  
 بخورد و باز دو سجده سهو  
 بدین طریق

شکلیات سجود







وقوت اقوم واقعد و هم وقت قیام باید که اول زانوهارا  
 بر وارو بعد دستهارا بخلاف وقت هجوتی که مذکور شد وقت  
 سوم دران دو جمله است جمله اولی مشتمل بر چهار مسئله است  
 مسئله اولی کسیکه بر پیشانیاش مثلا اولی باشد که تمام پیشانی  
 را فرا گرفته گودی در زمین یا در چوب برای سجده میکند  
 و داخل را وقت سجود دران دخل میکند تا قدریکه از پیشانی  
 سالم است بر جای سجده بگذارد و اگر متعذر باشد مثلا در دروازه  
 یا داخل تمام پیشانی را فرا گرفته است و چنین حال بر یکی از دو  
 جبین که متصل شبقیقه است سجده میکند و اگر اینهم ممکن نیست  
 بر سرخ سجده میکند و موهای ریش را از هم جدا کرده و دست  
 تا پیشتره بر سجده گاه برسد و واجب نیست مسئله ثانی که  
 پیشانی بر غیر مایع السجود علیه رسیده و توانست که آنرا بکشد  
 و بر مایع علیه السجود بگذارد و احوط آنست که نماز را تمام کرده

سجده سجود

باز اعاده  
بکنند

باز اعاده کند مسئله ثالثه صاحب نخچه نوشت که اگر در بین نماز  
 مفقود شود و آنچه صحیح است سجده بران مثل آنکه طفل بردارد  
 مهر یا تار یک باشد و مفقود شود و نماز او اطل است مگر آنکه  
 وقت تنگ باشد از ناقل واجب از نماز یا یک کعت از ان انتهی  
 و این کلامی است مجمل فاینا مل و صورت مسئله این است  
 که اگر در وقت سجود برگ از هوا بیرون بیاید یا طفل مهر را بیرون  
 مسجود علیه دیگری تکلم یا فعل کثیر میسر نشود پس اگر وقت  
 موسع است نماز را از سر میگیرد و اگر تنگ است پس ناچار  
 است از نیکه سجده بر پاچه و اگر آنهم نباشد بر پشت دست  
 می کند و الله اعلم مسئله رابعه یک بر برگ درخت یا  
 برگ گل سجده میکند گاه هست که برگ بر پیشانیاش میچسبند یا پیشانی  
 گل آلود میشود و در صدق سجده سخن میرود باید پیشانی را  
 پاک کند جمله ثانی در سجود تمل او است خاتم آن چهار

مستحب است

صلوات بر ائمه  
عجل الله فرجهم  
و علیهم السلام  
و علی آله و سلم  
و علی بن ابی طالب  
و علی بن ابی طالب  
و علی بن ابی طالب

در سجده  
یکبار



قال لا تشبهوا المشركين  
كيفية السجدة فقرا  
ابا عبد الله عن رجل  
سئل قال سألته  
سئل عن عبد الله بن

لما وصلا صلواته فان  
ليكون موافقا لصلواته  
تصلي في سجدة واحدة  
وان سمعت قال في الوسايل  
مقول عليه في الوجوب  
عن عثمان بن ابي عبد الله  
عن ابي بصير عن قوم لا يقضي  
الاجرة ولا النفس في سجدة  
الاجرة ولا النفس في سجدة

سجدة سجود

يقول قال لا يسجد  
بن بعض في كتابه عن ابيه  
بن بعض قال سألته عن  
كون في صلوة جماعة  
انسان السجدة كيف يصنع  
قال لا يسجد قال سألته  
من الرجل يكون في صلوة  
اذ السجدة قال يسجد

شيا من العظام الا ان  
يقوم في صلوة الا ان  
يسجد قال في الوسايل  
نظروا في سجدة في الصلوة  
او على ان العظام  
الصلوة

سوره است و سجده درین با بر مردوزن واجب هرگاه خود  
بخواند یا دیگری بخواند و این بشود اگر چه گوش ندهد که علی الاحوط  
بر او هم واجب است فوراً و وقت سجود وقت احتیاط است  
سجده است و در سجده هم سجده احتیاط است که بعد از آن  
یخبرون سجده کن و بعد هم لا یسأمون اعاده سجده نماید  
و ذکر خاص درین سجده لازم نیست و این ذکر کفایت می کند  
سجدة لك رب تغبدا و قال مستكبرا عن عبادتك ولا  
مستكفرا ولا متعظا بل انا عبد ذليل خائف مستجير و احوط است  
که این ذکر عدول نکند و درین سجود گذشتن پیشانی از جمله اعضا  
سجده ظاهر کافی است اگر چه احوط است که همه اعضای  
سجود را بگذارد و ولیکن ظاهر نیست که پیشانی بر غیر ما یصح  
التسجود علیه بگذارد و طهارت شرط نیست لکن اقلی بلکه احوط  
است باین معنی که قبل از تلاوت آیت با طهارت باشد

در سجده  
سجده

تشمه

نه اینکه هرگاه آیت را بشنود برود که طهارت بکنند چه در نیت  
فوریت از دست میرود و دیگر استقبال قبله و ستعورت  
و طهارت تمام بدن و تکبیر و تشهد در کار نیست و این را  
امر ششم تشهد بدانکه تشهد در نماز دو رکعتی یک مرتبه و در سه رکعتی  
و چهار رکعتی یک مرتبه بعد رکعت دوم و دوباره بعد رکعت  
اخیره واجب است و رکن نیست پس اگر عمد ترک کند  
نمازش باطل است و در تشهید پنج امر واجب است اول  
شهادت بوجدانیت خدا و هم گواهی دادن بر رسالت حضرت  
خاتم الانبیا سوم و چهارم صلوات بران حضرت و آل او  
پنجم شستن بمقدار ادای تشهد و در و احوط است که چنین  
بگوید و عدول از ان نکند تشهد ان لا اله الا الله و احد  
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل  
محمد و آل محمد و زیاده کردن فقره و تقبل شفاعت و ارفع



درجته مستحب است و اذکار و اوجیه تشهد در کتب اعمیه  
 مذکور است از آن جمله التحیات لله والصلوات الطاهرات  
 الطیبات الزاکبات العاديات الرباجات السابغات  
 الناعمات لله ما طاب و ظهر و دکا و خلص و صفا فله  
 اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان  
 محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة  
 و اشهد ان ربي نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول و اشهد ان  
 الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور  
 الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدینا  
 الله الحمد لله رب العالمین اللهم صل علی محمد و سلم  
 علی محمد و آل محمد کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم  
 و آل ابراهیم انک حمید مجید قادر و جمیع العلماء بران قولند  
 که در غیر نماز هم هر وقت که نام آنحضرت برند و رود واجب

ش

است و از محقق ابو القاسم قمی و تلمیذ او علامه حلی ادعای  
 اجماع بر نفی وجوب نقل کرده اند و راجح آنست که سنت مبرکه  
 است و مما المکن ترک نشود و وفوریت هم از دست نرود  
 و هر گاه مکرر ذکر آنحضرت بکنید که تبه درود گفتن در آخر کافی است  
 و اگر دیگری نام آنحضرت میبرد در نیصورت هم کسی که گویند  
 بدد و در و بفرستد بهتر است بلکه اگر آنحضرت را بکنیت یا  
 لقب یا و کند باز هم درود بگوید و هر گاه کسی ذکر آنحضرت کند  
 و مصلی بآن گوش بدهد احوط آنست که در و در ترک نکند بلکه  
 نظم قرآن را از دست نهد و در و در میان آیت نگوید یا هر  
 سلام و گفتن آن بعد تشهد فی الجمله واجب است و تا اینجا کما  
 و واجبات همه تمام شد لمولف نهیت شرط است و رکن پنج  
 است تمام یکبیر و رکوع و سیمین و دو قیام و اینها و قنوت  
 و قیام از بی آن با واجب چو تشهد و در و در است و سلام

لما ذکر فی الوسائل  
 فی باب وجوب الصلوة  
 علی النبی صلی الله علیه و آله  
 علی سبب عیون صلی الله علیه و آله  
 او از ابواب دیگر  
 فی الوجوب و حکما علی ان  
 المکره و لعل الذی یحل  
 علی ذلک هو الاجماع  
 فغیره اقدر و احق بالاتباع  
 مع فقی الوسائل عن ابی  
 عبد الله قال قال رسول الله  
 من ذکرک عندی ففیما ان

ش

بصالحین علی غناء التظریق الیه  
 و عن ابی جعفر الباقعین فی حدیث  
 ان رسول الله قال قال جبرئیل  
 من ذکرک عندی ففیما ان  
 فایضه الله فقلت آیین علی  
 حدیث آخر قال رسول الله  
 ذکرک عندی ففیما ان  
 یفخره فایضه الله و کذا  
 ورد التالیف الا لی فی الصلوة  
 علی الامم الصلوة علی

صالحین ابی جعفر  
 فی باب وجوب الصلوة  
 علی النبی صلی الله علیه و آله  
 علی سبب عیون صلی الله علیه و آله  
 او از ابواب دیگر  
 فی الوجوب و حکما علی ان  
 المکره و لعل الذی یحل  
 علی ذلک هو الاجماع  
 فغیره اقدر و احق بالاتباع  
 مع فقی الوسائل عن ابی  
 عبد الله قال قال رسول الله  
 من ذکرک عندی ففیما ان

صورت



و صورت سلام این است **السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ**  
**رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ۲ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ**  
**۳ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ** و این سه صیغه صیغه  
 اولی سنت است و بعضی قائل بوجوب آن شده اند و صیغه  
 دوم سلام علینا الخ احوط آنست که بر صیغه سوم مقدم داشته  
 شود و در بی صورت واجب خواهد بود و صیغه سوم سلام علیکم  
 الخ مستحب خواهد شد و لکن می باید آنرا ترک نکند مسئله اگر مصلی  
 منفر دست صیغه اخیره را رو بقبله بجا آورد و بدناله چشم اشاره  
 بجانب راست میکند و اگر امام است یا رو بقبله میگوید یا  
 مثل منفر و بجانب راست ایما می کند و اگر امام است صیغه  
 اخیره را دو بار میگوید یک مرتبه بطرف راست و دو بار بطرف  
 چپ و اشاره بر خساره می نماید هر گاه کسی بجانب چپ باشد  
 و الا بر مره اولی اقتصار میکند مسئله اولی آنست که مصلی

سلام

در کتاب الصلوة

در تسلیم خود و انبیا و ملائکه کرام و ائمه عظام و جمیع اهل اسلام را  
 بخاطر آورد و مخاطب میکند و انام نامومین را قصد می نماید و ناموم  
 یا آنچه گفته شد در سلام برابر امام اراده میکند و در جائیکه کسی در جانب  
 یسارش بوده باشد پس دو سلام میگوید یکی بجانب راست  
 و در آن قصد جواب امام بکند و دیگری بجانب چپ شخصی  
 را که حاضر است اراده می نماید و اقوال دیگر درین مسئله هست  
 و چونکه بغیر این قصد و هم از عمد تکلیف بیرون میرود و فالام  
 سهل شکلیات تشهد اگر تشهد اول را فراموش کند و  
 بر نیز دو هتوز در رکوع داخل شده که متذکر شود برگردد و تشهد را  
 بجا آورد و بعد از تمام دو سجده سهو برای زیادت قیام  
 حتی تا بکند و اگر بعد از داخل شدن در رکوع متذکر شود و بعد از تمام  
 نماز تشهد را قضا و دو سجده سهو ادا کند و اگر تشهد اخیر را سهو  
 کرده و پیش از سلام بخاطرش آمد که خوانده است بخواند و اگر بعد

شکلیات تشهد

در کتاب الصلوة



از سلام قبل از آنکه حدیثی از او سر زده باشد بخاطرش آمد تشهد را  
 قضا کند و اگر بعد از سلام حدیث از او صادر شد و بعد از آن بخاطرش  
 رسد که تشهد بخواند بود و احوط آنست که بعد قضای تشهد و  
 بجا آوردن دو سجده سهو نماز را اعاده نکند و اگر پیش از سلام  
 شک کند که تشهد بجا آورده یا نه تشهد را بجا آورد و اگر بعد از سلام  
 چنین شک واقع شود بهتر است که نداشتیم مقارنات نماز  
 همین واجبات است که نوشته شد دیگر ترتیب و موالات عرفی  
 باین معنی که در اذکار و افعال مخالفت وضع مقرر بود مقدم  
 را موخر نکند بلکه هر یک را بجای خود بگذارد و همه را پی در پی  
 بعمل آورد و چونکه ما استلمت نیت را تسبیحاً للعوام جدا گانه اعتبار  
 کرده ایم پس مقارنات یا زود میشود و بنا بر آنچه فقها آنرا نیت  
 و در و در اسلام دخل کرده اند تا موقوفه مقارنات نماز  
 است جمله اش در تمام قیام و نیت و تکبیر پس قرارت تمام  
بسته قرارت هر دو سجده

مقارنات نماز

کتاب الصلوة

کوع و سجده و ترتیب و پس موالات است با میان این همه  
 فعل و تشهد است و سلام بود بعضی از معاصرین بعد از سلام  
 ذکر را ذکر کرده اند و الا امر سهل تکمیل بدانکه وجوب فعل عبارت  
 از لازم بودن آنست بجهتی که ترکش موجب ذم و عقاب  
 بوده باشد و صحت فعل عبارت از درست بودن آنست  
 باین معنی که هر چه در آن فعل شرط او شرط در شرع معتبر است  
 بعمل آید و وجوب از حکام شرعی و صحت از احکام وضعی  
 است و امر واجب هر گاه شرائط و جوبش همگی مستحق شود  
 لازم نگردد است که صحیح باشد چه گاه است که صحتش موقوف  
 بر شرط دیگر باشد پس شرط وجوب نماز نحو ما برای مرد و زن  
 بلوغ و عقل است که نماز بر طفل و مجنون واجب نیست  
 و برای زن سوای این دو شرط خلوات و نفاس هم  
 در کار است که از نفاس و نفاس نماز ساقط است و شرط

مقارنات نماز

کتاب الصلوة



صحت نماز مشقت چیز است اعقل بخلوا از حیض و نفاس حج اسلام که نماز کافر صحیح نیست مادام که اسلام نیاورد هر چند در زمان کفر هم بر او واجب است پس اگر بر کفر بماند و نماز نخواند محذوب بدو عقاب میشود یکی بجهت کفر و دیگری بجهت ترک نماز و پوشانیدن عورتین در وقت رکوع و استقبال کردن و مباح بودن لباس و مکان و در صورت امکان زطهارت از قبضت و حدث ح نیت و انا بلوغ پس شرط صحت نیست که نماز طفل هم صحیح است و خلاصه اینهمه مضمون برای تسهیل حفظ موزون کرده شد و لفظ نماز فضل طاعات هست پیش خدا و واجب و صحت آنرا شرط الطم است بدان ما بلوغ و عقل بود شرط و وجوب نماز که ساقط است در اینها اگر بود نقصان که برین شرط که عام است و دیگری زانده خلوا از حیض و نفاس است از برای

مقارنات نماز

ببین

پس این امور شرط و وجوب و صحت است که حال هر دو درین شرطها بود یکسان مگر بلوغ که آن نیست شرط و صحت که طفل نیز نمازش صحیح مثل جوان ما و وجوب آن بود از هر مسلم و کافر و ولید که آنگاه اسلام شرط صحت آن بود اگر طهارت و سترت و همچنین استقبال و چو نیت و چو اباحت برامی ثوب و مکان و ولی بوقت ضرورت نماز هست صحیح اگر چه خانه غصبی است یا خودش غریبان مگر بغیر طهارت صحیح نیست نماز او که قضا با کمال وجوب است با امکان تدبیر از جمله مستونات در نماز یکی قنوت است و آن در رکعت دوم از نمازهای یومیة بعد از قنوت حمد و سوره و پیش از رکوع مستحب است و اگر فراموش کند بعد از رکوع بخواند و احوط آنست که قنوت را در نمازهای یومیة عموما و در نمازهای جمعیة خصوصا ترک نکند و سنت است که قنوت را در نماز اخصائی هم بلند بخواند و دستها را کشاود

مقابل رو

کتاب الصلوة  
 مقارنات نماز  
 مستونات قنوت

مستونات قنوت



مقابل روی بردار و باین قسم که گفت دستها را بطرف  
 آسمان و پشت دستها را بر زمین کند و کان رسول الله  
 بر فحید به اذالتهن و دعا کما یطعم المسکین و در دعا  
 خواندن در قنوت با دعوی ماثوره بهتر است و اگر نه پس در نماز  
 بخوابد بخواند حتی که صدوق علیه الرحمة قنوت را بفارسی  
 خواندن روا شده است ولیکن آنکه و احوط آنست که چنین  
 نکرده و کلمات فرج فضیلت بسیار دارد و صورتش که شست  
 لا اله الا الله الخلیف الکبری للاله الا الله العلی العظیم سبحان الله  
 رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما  
 بینهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین و قنوت  
 اختصاص نمازهای یومیه ندارد بلکه در رکعت دوم از هر نماز  
 سنت است و در حدیث وارد است قنوت فی کل رکعتین  
 فی التطوع و الفریضة لکن در نماز شفع شاید بخواندن احوط

له فضل الرضا علیه السلام  
 از کان یقینت فی صلوة فقیه  
 ایضا و ارجح و نجار و زعمایان  
 کتب است الاغوالا کرم و فی  
 روایت نقل الا علی فی فضیلتها  
 مؤلفه

مسنونات قنوت

باشد و در هر اینکه توجیه و التفات در حال قیام بیوضع سجود  
 و در حال قنوت بطرف باطن دستهای خود و در حال رکوع  
 در میان قدمها و در حال سجود بطرف دماغ و در وقت تشهد  
 باغوش خود دستها باشد تعقیب و اذا فرغت فانصب  
 و الی ربک فانصب سنت است که در تعقیب نمازهای  
 یومیه بگویند مرتبه دستت را بنویسد و در تکبیر الاحرام که دست  
 بر وارد و بر رانها بگذارد و یا قریب رانها بیارد و در هر  
 مرتبه الله که بگوید و بعد از آن بگوید لا اله الا الله وحده لا یجود احد  
 و نصر عبده و اعز جده و غلب الاحزاب حدیثه الملائکة له الجبر  
 یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر و تسبیح فاطمه زهرا  
 فصل تعقیبات سنت و از جناب صادق منقولست  
 که فرمود تسبیح فاطمه فی کل یوم در کل صلوة احب الی  
 من صلوة الف رکعة فی یوم یعنی تسبیح فاطمه زهرا هر روز

تعقیب نماز

بدرست  
مرا



بعد هر نماز نرود من از هزار رکعت نماز که هر روز بخواند  
 محبوب تر و دوست تر است و از جناب امیر المومنین علیه السلام  
 مرویست که فرمود کسی که دو سبت وارو که از دنیا بیاورد  
 بیرون رود که از گناهان خود چنان خالص شده باشد که طلا از  
 کدر و غش پاک میشود و کسی از وطنی و مظهرند شسته باشد باید  
 که در عقب هر نماز نسبت رب یعنی قل هو الله را در او ازوه  
 مرتبه بخواند بعد دستها را بکشد و بگوید اللهم انی اسئلك  
 باسمک الکنون الخزون الطهر المبارک واسئلك  
 باسمک العظیم وسلطانک القابم با واحب العظایا  
 و بکامطلق الامساری و بانفکال الوقاب من النار ان تصی  
 علی محمد و آل محمد وان تعقی رقتی من النار وان تخرجنی  
 من الدنیا امتا و تدخلم الجنة سلما وان تجعل دعائی اوله  
 قلا حا و اوسطه نجا حا و اخره صلا حا انک انت علام الخبوی

تعقیب نماز

بعد از آن

بعد از آن فرموده اند اما علمنی رسول الله و امونی ان عبد الحسن  
 والحسین و عن ابی جعفر قل اقل ما یجربک من الدعا بعد الصلوة  
 ان تقول اللهم انی اسئلك من کل خیر احاط به علمک و اعوذ  
 بک من کل سوء احاط به علمک اللهم انی اسئلك عافیتک  
 فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الآخرة  
 و اگر دعای شبیه بدی بعد هر نماز بخواند خوب است اللهم  
 اهذب من عندک و افض علی من فضلك و انشر علی من  
 رحمتک و انزل علی من برکاتک که جناب رسالتاب  
 در حق او فرموده که اگر برین دعا مداومت کند و عهدا ترک  
 نماید خداوند عالم هشتاد و نوزدهای بهشت برایش  
 می کشاید تا از هر دریکه خواسته باشد در آید و شهید اول  
 به بعضی از بزرگواران ایمانی وصیت طولانی نوشته و در آن  
 فرموده علیک بالمواطبة لکل یوم خمس و عشرین مرة اللهم

تعقیبات

انفردا



اعفِ عني وللمؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات فان  
 فيها ثوابا جزيلًا ولا ننترك الا استغفار عقيب العاصي سبعا  
 وسبعين مرة وبناب استاذ علامه در تعقیبات خود که برای  
 من نوشته است این دعا را ذکر نموده و فرموده که کلمات  
 حقیقه علی اللسان، ثقیله فی المیزان، و دعای این است اللهم  
 اني اسئلك بحبل عافيتك، وصبر اعلى بليتك، وحرمتك  
 من الدنيا الى رحمتك، خاتم جون مصلي را بتوفیق خداوند  
 متعال، قرآن مجید، ارشاد متعال، حاصل شد باید که بقصد اعظام  
 و جلال منعم به حال، و نیت امتثال سجده شکر بجا آورد که ثواب  
 عظیم دارد چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است  
 که فرمود کسی که سجده شکر کند و با وضو باشد خدای بی نیاز  
 ثواب ده نماز، با او کرامت میفرماید و ده گناه عظیم او را  
 می آمرزد و مجلس بعد نماز است چه فرضیه و چه نافله و در نماز

سجده شکر

مغرب تخیر است که بعد فرضیه بجا آرد یا بعد از نافله و بعد از فرضیه  
 بسته و اما کیفیتش بر وجهی است پس انگیزه و شکر را بر زمین بچسباند و  
 هر دو ذراع یعنی ساق دست تبارا بر زمین بگذارد و اگر بر یک  
 سینه استفاکت بعقب آن هر دو زمین بود هر دو خار را زمین  
 بگذارد و اگر آنرا تعفیر میگویند و اگر سجده بگیرد بهتر است و نیت  
 تعفیر میان هر دو سینه بعمل آرد و هر دو صورت سنت  
 است که زمین زمین را بر زمین بسیار مقدم دارد و زمین خدشت  
 را بر زمین چپ و بر حال در سجده صد مرتبه شکر یا عفو عفو  
 گوید و اقل مرتبه صد بار شکر است و اگر دعا با بی تاثیر را بخواند  
 و بعد از سر برداشتن موضع سجود را بدست راست مسح کند  
 و همان دست را بر صورت و سینه بمالد و بعد رفع راست  
 کبیر گوید و سنت است که مصلی از مصلی از طرف راست  
 بیرون رود و تعفیر بدانکه سجده مخصوص بتعقیب نیست بلکه

سجده شکر

له بعدة طایفه  
 ذکریاتی الوصال منها  
 ما رواه عن ابی جعفر  
 علی اذا انصرف من  
 الصلوة قال فرق  
 عن یمنک

سجده شکر



سجود فی نفس عبادت نیست تمکین خضوع و بهترین عملی است  
 مشروع و منتهای عبادت آدمی زانو است و غایت  
 خاکساری و تواضع لرب العباد و وقتیکه مؤمن سجد میکند  
 و طول در آن میدهد شیطان فریاد برمی آرد یا دیلا یا طاعنه  
 و خصیئت و سجده او اکیلت و طول سجده شرطی است از  
 سیدانس و جان برای حصول جان + و آدم علی نبینا  
 و آله و علیه السلام سه شبانه روز سجد کرد جناب سید السامعین  
 علیه السلام بر سنگ در شدت و خشن سجد کرد تا اینکه هزار مرتبه  
 لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ابمانا وجدنا کف  
 و هرگز نغمی را بیاد نمی آورد و گمانیکه سجد میکند و هیچ آیه سجد  
 را نمینویسد که سجد میکند و هیچ مکروهی یا یکدی کسی از او فرغ نمیشد  
 مگر اینکه سجد میکند و از هیچ نماز فریضه فارغ نمیشد مگر اینکه  
 سجد میکند و هرگاه اصلاح ذات البین میفرمود و سجد میفرمود

سجده شکر

در وقت نماز  
 بعد از هر رکعت  
 یا بعد از هر دو رکعت  
 یا بعد از هر چهار رکعت  
 یا بعد از هر پنج رکعت  
 یا بعد از هر شش رکعت  
 یا بعد از هر هفت رکعت  
 یا بعد از هر هشت رکعت  
 یا بعد از هر نهم رکعت  
 یا بعد از هر دوازده رکعت

و اثر دلکده سجود بر تمام مواضع سجودش بود پس ازین سبب  
 یلقب سجاد لقب شد خلاصه سجد و شکر وقت حصول نعم  
 و دفع نقم مستحب است رکن سوم و چهارم سهو و شکر  
 و در آن چهار مقاله است مقاله اولی در احکام سهو بدانکه  
 سهو رکن بیطل نماز است کما مر و اما سهو در غیر رکن پس  
 آن بر سه قسم است و هر چند اکثری از احکام سهو هر یکی در مقام  
 خود نوشته شد حالا یکی نوشته میشود اگر چه تکرار ذکر بعضی بعمل  
 آید و لکن لا باس و اذا تکررت قمر قسم اول آنکه عفو است و  
 تدارک برای آن در کار نیست و نه سجد سهو مثل اینکه در  
 حال رکوع یا بعد از آن بخاطرش رسد که قنارت را با لکل  
 یا بعضی آیات را فراموش کرده بود لکن اگر در هر دو رکعت  
 چنین اتفاق افتاد بعضی گفته اند که در دو رکعت اخیر قنارت  
 میکند و تسبیح نینواند و مشهور آنست که مخیر است و الا اول الحوط

احکام سهو

بعد از سجد

بعد از سجد



و مثل کسیکه بعد از سر برداشتن از رکوع بیادش آمد که ذکر رکوع  
 را یاد رنگ کردن را در رکوع بقدر ذکر یا طمانینت را فراموش  
 کرده بود و مثل کسیکه در سجده اولی بخاطرش رسد که بعد از رکوع  
 سهوا سر برداشته بود یا بعد سر برداشتن قرار نگرفته بود و مثل  
 کسیکه بعد سر برداشتن از سجده متذکر شود که بعضی اعضا می سجود  
 را سوای پیشانی بر زمین و مانند آن نگذشته یا ذکر سجود را بجا  
 نیاورده و مثل کسیکه در سجده دوم بیادش آمد که بعد رفع رکوع  
 از سجده اولی نشسته یا نشسته بود و قرار نگرفته و مثل کسیکه بعد  
 قیام یاد کند که در تشهد قرار نگرفته در همه این صورتهای نمازش  
 صحیح است و تدارکی نمیخواهد قسم آنکه بتدارک محتاج است  
 مثل آنکه قبل از رکوع بخاطرش رسد که قنات را با طره فراموش  
 کرده تدارکش آنست که بخواند و مثل کسیکه بهر احوال  
 را فراموش کند یعنی در موضع جهرا خفات یا بالعکس

احکام سهو

قدر که

سهوا بعمل آرد و قبل از رکوع متذکر شود احوال آنست  
 که اگر یک دو آیه باشد تدارک بکند هر چند ظاهر لازم نیست  
 و مثل آنکه قبل از سر برداشتن از رکوع و سجود متذکر شود  
 که ذکر آنرا بجا نیاورده است و مثل آنکه سهوا بعد رکوع  
 دست نگیرد و قبل از سجود بخاطرش آمد دست می آید  
 و اندکی توقف می کند و بسجده میرود و مثل آنکه بعد  
 از سجده اولی سهوا درست نشیند یا درنگ نکند و پیش  
 از آنکه بسجده دوم برود بیادش آید تدارک میکند و مثل  
 آنکه یک سجده را یا تشهد را فراموش کند و پیش از رکوع  
 بخاطرش آید که سهوا واقع شده است می نشیند و بعد از آن  
 سجده و تشهد پامی شود و قنات از سر می گیرد  
 اگر چه قنات کرده باشد و نمازش صحیح است للصحیح عن الرجل نسی  
 ان یسجد واحدة فذکرها و هو قائم قال یسجدها ذکرها و لم یسجد و ان کان

احکام سهو

قدر که



قد کعب قلبه من علی صلواته فاذا انصرف قضاهما وحدها  
 ولبس علی سهو و اگر بعد از ایستادن بپادش آمده باشد و  
 سجده سهو بکند علی الاحوط و در صورتیکه یک سجده را سهو کرده  
 اگر بعد از سجده که کرده است نشسته باشد و رنگ کرده باشد  
 و بعد از قیام بخاطرش آید سجده ثانیه را و فعلی بعمل آید اگر  
 جلوس و مکث را بعمل نیاورده است اول می نشیند و  
 اندکی و رنگ میکند بعد بسجده می رود و اگر ایستاده است هنوز  
 برکوع نرفته و یقین دارد که یک سجده از وفوت شده و در  
 سجده دوم مترود است که بعمل آورده یا نه اجود آنست که  
 می نشیند و یک سجده میکند و سجده دومین که مشکوک بود تا اگر  
 نمیخواهد چرا که وقتش گذشته و هو فی تلك الحال اذکر و لکن  
 اعاده نماز بعد فراغ احوط است و مثل آنکه سجده اخیره نماز  
 را فراموش کرده و هنوز تشهد خوانده یا تشهد را فراموش کرده

له روایه معراج المؤمنین قال  
 قلت لایسن المصنف فی بیان  
 سجده سهو فی الاحوط و انما  
 سجده سهو فی الاحوط و انما  
 الحدیث ذکره فی الجوامع ۱۲

احکام سهو

و سلام نگفته است تدارک میکند و اگر سلام واجب را گفته است  
 و طلال بخاطرش آمده که تشهد خوانده پس تدارک تشهد قبل از  
 سلام مستحب واجب نیست ولیکن بعد فراغ قضای تشهد میکند  
 و اگر هنوز قضای را بعمل نیاورده که قضای را حدیثی سر زود نمازش  
 فاسد نمی شود و احوط آنست که وضو بگیرد و بعد تشهد را ادا  
 بکند و اگر بعد از سلام گفتن بپادش آید که یک سجده را یا صلوات  
 را سهو کرده است پس آنها را قضای کند قسم سوم سهو یک سجده  
 تدارک باشد و هم موجب سجده سهو و آن دو که وضع است  
 اول آنکه سجده را فراموش کند و در حال رکوع یا بعد از رکوع  
 متنبه شود پس مکث آنست که بعد اتمام نماز و سلام گفتن  
 سجده متنبه را قضای کند و سهو بجا آورد و احتیاطا اعاده نماز  
 هم بکند خصوصاً در صورتیکه سجده رکعت اول را فراموش کرده  
 باشد و هم آنکه تشهد را فراموش کند و بعد از رکوع یا در اثنای آن

احکام سهو

مشهد







کنند شک که ساقط از نظر است. نوع دوم آنکه مبطل نماز است  
 و آن هفت صورت است اولی شک در نماز دو رکعتی مثل صبح و  
 جمعه نماز عیدین نماز طواف نماز قصر که بغير تعلق دارد ثانی شک که در نماز  
 سه رکعتی مثل مغرب هم رسد ثالث شک در نماز چهار رکعتی  
 در اینکه یک رکعت خوانده است یا دو رکعت و ازین قبیل هر شک  
 که پای یک در میان باشد رابع شک که پای دو در میان باشد  
 و پیش از آنکه سر از سجده دوم بردارد عارض شود خامسه  
 شک در میان سه و پنج سا و سه شک در میان سه و شش  
 سابع شک در چهار و شش شامه شک که دو طرف آن  
 مشخص نباشد یعنی نمیداند که چند رکعت خوانده است مسئله  
 مشهور آنست که درین هفت صورت مجروح عرض شک  
 نماز باطل میشود و مقتضای ظاهر روایات همین است لکن  
 بعضی از سابقین و معاصرین گفته اند که بعد شک فکری بکند

احکام شک

نه اینقدر که سکوت طویل منافی نماز بعمل آید پس بعد چنین  
 فکر شکی که ظن بر آن بجز حد اختیار نماید و هرگاه را می آید هیچ قسم  
 مستقر نشد باز هم مجرب و شک را مبطل نماز قرار ندهد بلکه مبطل  
 دیگر مثل سکوت طویل یا استند با رقبه بعمل آورد انتهى این بر احتیاط  
 است مسئله هرگاه در یکی ازین صورتها شک نباشد بلکه ظن  
 غالب بوده باشد بعضی از علما گفته اند که باز هم نماز مبطل است  
 و احوط آنست که در این صورت شق راجح را اختیار کند و نماز  
 را بر آن بنا گذارند تا تمام رسانند و باز عاده هم بکنند مسئله  
 هرگاه در یکی ازین مقامات امان را تنها یا امانوم را تنها شک  
 عارض شود و احوط آنست که یکی بدیگری رجوع نماید و عاده  
 نماز هم بکند نوع سوم آنکه باطل نیست و آن پنج صورت  
 است که همه آنها در نماز چهار رکعتی عارض شده باشد صورت  
 اولی شک در میان دو و سه بعد سر برداشتن از سجده ثانی

شکیات

این است



حکمش این است که پیش خود قرار میدهد که سه رکعت خوانده  
 است و رکعت چهارم بجای آورد و فرغ نخبه است یا دو رکعت  
 نشسته بخواند و اگر خواسته باشد یک رکعت ایستاده بخواند صورت  
 ثانیه شک در میان سه و چهار بنا بر چهار میگذارد و دو رکعت  
 نشسته یا یک ایستاده میگذارد صورت ثالثه شک در میان دو  
 و چهار بعد احوال سجدتین که سابق بنا بر چهار میگذارد و بعد  
 فرغ دو رکعت ایستاده بجای آورد و احوط آنست که دو سجده  
 سهو هم بکند صورت رابعه در میان دو و سه و چهار بعد  
 احوال سجدتین بنا بر اکثر میگذارد و بعد اتمام دو نماز احتیاط بجای  
 میآورد و اولاد دو رکعت ایستاده و ثانیاد و رکعت نشسته این  
 چهار صورت کثیر الوقوع است و اکثر علما اینها را ذکر کرده  
 اند صورت خامسه که نادر الوقوع است شک در میان  
 چهار و پنج بعد احوال سجدتین و قبل از قیام یعنی نشسته است

شکیات

و شک میکند که این رکعت چهارم بود یا پنجم پس بنا بر چهار  
 میگذارد و نماز را تمام میکند و بعد از آن دو سجده سهو بجای آورد  
 و اگر این شک بعد قیام عارض شده است یعنی رکعتی که در آن  
 ایستاده است چهارم است یا پنجمی نشیند و بنا بر چهار میگذارد  
 و اگر نشسته خوانده است بخواند و بعد از آن مختار است یا یک رکعت  
 ایستاده میخواند یا دو رکعت نشسته و سهو هم احتیاطاً  
 می کند و اگر این شک بعد رکوع بهم رسد احوط آنکه بعد اتمام نماز دو  
 سجده سهو بجا آورد و نماز را عاده بکند این است صورت هفتمی  
 بر طریق مذکوره و بعضی اجلائی معاصرین دو صورت دیگر افزوده  
 و علاج آنها باین پنج فرموده که در شک سه و چهار و پنج در حال  
 قیام بنشیند و بنا بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد دو رکعت  
 ایستاده و دو رکعت نشسته بجای آورد و پنجمی گذشت و در شک  
 پنج و شش در حال قیام بنشیند و بنا بر چهار بگذارد و نماز را

شکیات

سه و چهار و پنج در حال  
 قیام بنشیند و بنا بر چهار  
 بگذارد و نماز را تمام کند  
 و بعد دو رکعت ایستاده  
 و دو رکعت نشسته بجای  
 آورد و پنجمی گذشت و در  
 شک پنج و شش در حال  
 قیام بنشیند و بنا بر  
 چهار بگذارد و نماز را

تمام کرد  
 و سجده



تمام کند و سجده سهو بجا آورد و فرموده که شک در غیر این مواضع باطل است این شک و شکها نیکو در حال قیام بود و شست از برای نیکو بجا آوردن برای قیام بجا و تسبیح اربع و تکبیر بجا اگر گفته بود از برای هر یک دو سجده سهو متیاطا بجا آورد و عاده اصل نماز بعد از بجا آوردن عمل شک ضرر ندارد و انتی کلام مع تغییر سیه و عمل بر آن خوب است و لکن احتیاط بسجده سهو و عاده حکما افاده لازم و وانت العاطم و بعضی از اعظم معاصرین صواب دیگر نوشته و آن شک در میان سه و پنج در حال قیام است پس در این صورت هم رکعت را بر هم میزنند و می نشینند و بعد از عمل و احتیاط صورت ثالثه عاده نماز احتیاطا میگذرانند و در صورت های شک و همگی بیست و یک هشت صورت از آن معتبر است و حکمی در آنها مقرره و چهار صورت بطل و نه صورت مبطل و کما فی فصل و شهید علیه الرحمه در الفیه

شکات

له انما شئت صورت که معتبر است پنج از آن در کلامها و در نماز کلام معاصرین که بطلان شده و اعتبار ندارد پس در این فصل نوشته شده که از صورت های معتبر است بیست و یک شک و در مواضع اطلاق گفته که در مواضع اطلاق است

دوازده صورت

دوازده صورت ذکر نموده یعنی پنج تا که سابقا نوشته شده هفت تا دیگر افزوده اول شک در میان دو و پنج دوم میان سه و پنج بعد رکوع یا بعد سجود سوم میان دو و سه و پنج چهارم میان دو و چهار و پنج و درین هر چهار صورت دو احتمال است یکی بنا بر اقل چرا که آن متیقن است دوم اینکه از پنجاه سه صورت اولی باعث بطلان نماز باشد و در صورت چهارم بنا بر چهار بگذارند و در رکعت احتیاط ایستاده بگذارند و در سجده هم عمل آرند پنج میان دو و سه چهار و پنج بعد سجده و حکمش همین حکم سابق است لکن در رکعت ایستاده و در رکعت نشسته بجا می آرد ششم میان سه و چهار و پنج و در آن دو احتمال است یکی بنا بر اقل و دوم بنا بر چهار و یک رکعت ایستاده و در سجده سهو هفتم اینکه پای ششم در میان باشد و در آن سه احتمال است یکی بطلان دوم بنا بر اقل سوم سوم اینکه حکمش حکم شک است

احکام سهو

که پنج



که پنج تعلق دارد مسئله درین صورت های هشت گانه  
 ترویجی در کار نیست بلکه اندک فکر می کند اگر علم باطن  
 حاصل نشد عمل بر حکم شک می نماید مسئله در شکوک مخصوصه  
 و صور مخصوصه اگر کسی عمل شک نکند و نماز با است بار و غیره  
 بشکند یا بعد اتمام عاده نماید بهر چند از اشتغال نماز بر می آید  
 لکن ظاهر انگار و آثم است و توبه لازم و الله العالم

هشت صوت با عمل آنها بطریق مفرد و سبک نظر  
 کشیده قصد الی قلّه لفظ و سهولت حفظ

در شک اول بناست اکثر	بعد از آن این عمل بفرماید
در بجز آن بر سرش بکند	در سجده اول همین شاید
در بجز آن بر سرش برود	در بجز آن خود بر سر بکارد
در بجز آن بعد هم است بر سر	در دو رکعت بعد هم و سجد با باید

لفظ اولی و ثانی و سومی  
 در سجده اول و دوم  
 در دو رکعت  
 در دو رکعت

شکایات

چون بجهت گشت عقده شک	جدید هم را که میزند بر رسم
احتیاطا و وسیله بنماید	در هر دو رکعت بلکه هر کجا بهم است

شرح مراد از لفظ با جیم و الهاء و حساب ابجد هشت و از  
 ابجد سوای این شش حرف که از اجاد است حرفی دیگر  
 نیامده است و را اشاره بر کعبت و کاف اشاره با کمال سجدین  
 و میم اشاره بقیام و سین اشاره بجلوس پس بجای یعنی  
 شک در دو رکعت بعد اتمام سجدتین از هم یعنی یک رکعت در  
 قیام بر سرش یعنی دو رکعت در جلوس جدید هر حال الخ  
 یعنی شک در سه و چهار مطلقا اگر چه قبل اتمام سجدتین باشد  
 مثل شک در بجز آن است بجز آن یعنی شک در دو رکعت  
 و چهار بعد اتمام سجدتین بر هم یعنی دو رکعت قائما جهم یعنی  
 شک در سه و پنج در حال قیام بهم یعنی انداختن رکعتی که  
 در آن است و بجز آن یعنی شک در چهار و پنج بعد اتمام سجدتین

شکایات

یعنی بجز آن



سجده یا یعنی دو سجده سهو و سجده سحر یعنی شک در میان  
سه و چهار و پنج در حال قیام چون رکعتی را که در آن هست  
بر هم زند بجز میشود یعنی رجوع میکند بشک در میان دو و سه  
و چهار و طمش در بیت سوم گذشت مقاله ثالثه در نماز  
احتیاط و دوران شش مسئله است اولی نماز احتیاط  
عبارت از نماز است که برای احتیاط نقصانی که در نماز حاصل  
وارد و قرینه الی الله میگردد و در آن زمین نیت و تکبیر الاحرام  
و تشهد و سلام و واجبات نماز تمام و در کار است غیر قیام  
که هرگاه نماز احتیاط را نشسته میخواهند قیام در آن نیست و الا  
پس قیام هم معتبر است و قنوت سوره فاتحه درین نماز  
متعین است پس مکلف بسوره دیگر و در قنوت و تسبیح  
مخیر نیست و اخفات احوط است و اذان و اقامت و  
قنوت ندارد و اگر درین نماز هم شک بکند بنا بر اقل میگردد

نماز احتیاط

مسئله ثانیه محل نماز احتیاط فوراً بعد سلام قبل از اتیان فعلی است  
که منافی نماز باشد پس تا آنرا ادا نکند منافی را بعد العمل نیارد و  
اگر سهواً واقع شود سجده سهو بکند مسئله ثالثه هرگاه در اثنای  
نماز احتیاط بیادش آید که اصل نماز ناقص بوده است نماز احتیاط  
را تمام کند و بعد اعاده نماز اصل نماید و همچنین در صورتیکه دو نماز  
احتیاط یکی قائماً و دیگری قاعداً می باشد و بعد فرغ از  
یکی نقص اصل نماز بخاطرش آید احتیاط دومین را بجا آورد و باز  
اعاده اصل نماز بکند مسئله رابعه اگر در محلی که نماز احتیاط  
واجب است آنرا ترک کند و نماز اصل را اعاده نماید کافی نیست  
بلکه اگر بعد استیفاء نماز احتیاط هم بخواند غیر منغنی است چرا که  
اعاده فعل کثیری است که در میان افتاده بلی هرگاه اعاده نماز  
کند پس اگر اولاً نماز را باستدبار و غیره بشکند بلکه بعد اعاده نماز  
احتیاط را هم بجا آورد و البته وجهی دارد و کما اثرنا الیه و اگر وقت

نماز احتیاط

کتاب الصلوة

کتاب الصلوة



گذشته است قضای نماز اصل لازم و الله العالم مسئله خامسه  
 اگر قبل از نماز احتیاط بفهمد که نماز اصل درست بود واجب نماز  
 احتیاط نیست و نمازش صحیح است و همچنین اگر بعد فراغ از نماز  
 احتیاط بر او منکشف شود که نماز اصل ناقص یا کامل بود چیزی  
 چیز بر او نیست مسئله سادسه اگر پیش از نماز احتیاط بفهمد  
 که نماز اصل ناقص بوده است پس اگر هنوز مبطلی که سها و سهوا  
 نماز را می شکند مثل حدث واقع نشده است اگر چه مبطلی که سها  
 مبطل میشود نه سهوا مثل کلام واقع شده باشد هر قدر که از  
 نماز اصل باقی است آنرا تمام کند و اگر محل سجده سهو باشد آنرا  
 بعمل آرد و اگر مبطلی که سها و سهوا نماز را می شکند واقع شده باشد  
 نمازش باطل است مقاله رابعه در سجده سهو دوران جمله است  
 جمله اولی در کیفیت سجده سهو صورتش اینست که نیت کند  
 برای قلان امر که فراموش کرده ام سجده سهوی کنم و تکبیر بگوید

نماز احتیاط

و بسجده روزه بگوید بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ  
 و سر بردارد و آرام بشیند و دوباره سر بسجده بگذارد و همان فری  
 را بجا آرد و سر بردارد و آرام بشیند تشبه خفیف و درود بخواند  
 باین صورت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول  
 اللهم صل على محمد و آل محمد پس یکبار درود سلام واجب بگوید  
 مثلا السلام عليكم و على عباد الله الصالحين مسئله چونکه بعد  
 از هر دو سجده سهو تشبه خفیف در احادیث در معرض بیان  
 وارد شده پس هر چند ظاهر امر بطریق رضت است لکن  
 احوط آنست که ازان عدول نکنند و فاذا اكثر من الاعلام +  
 كالكراپاسي في التنبية والسيد العلامة في روضة الاحكام +  
 والمعاصر النجفي في جواهر الكلام + والشیخ المعاصر شیخ الاسلام  
 سید الساجد بن علی السلام فان حکم بالالتزام + و  
 خلافا للمقدس المعاصر الشیخ مرقی + فانه احتیاط بتشهد الصلوة

سجده سهو

بجمله اولی

بجمله اولی



بل جعله اقوی جمله ثانیه و محل آن آنکه محل سجده سهو بعد تسلیم است  
 و آنرا برای هفت امر واجب دانسته اند و با کثرت آنها سابقا اشاره  
 رفته اول برای کلامیکه در نماز بطریق سهو یا بخيال انیکه از  
 نماز قانع شده است صادر شود و اما ذکر و دعا و قرآن پس عیث  
 و بطلان و سجده سهو برای آن نیست دوم سلام بی مثل  
 در رکعت سوم از با عیة سلام واجب بگوید و آنرا تمام کند  
 و اگر سلام مسنون بگوید در هر جا که باشد باعث وجوب  
 سجده سهو نمی شود و همچنین سلام واجب اگر تمام  
 بگوید لیکن ایستاده در نیویست است که سجده بکنند سوم هر گاه تشهیر  
 که در رکعت ثانیه و رابعه میخوانند فراموش کند تا ما یا چیزی  
 از آن بخواند و چیزی سهو کند چهارم در و در سهو یا جائیکه واجب  
 است نگوید پنجم سهو یک سجده در نماز که باعث دو سجده سهو  
 بعد فراغ میشود ششم هر گاه جائیکه می باید نشست نشسته

سجده سهو

و اینهاست

و بر خوست یا جائیکه قیام می بالیست قعود سهو و العمل آورد و احوط  
 آنست که سجده سهو بکنند هفتم شک در میان چهار پنج بعد  
 احوط سجده تین که سابق و بعضی کور هر زیادت و نقصان سهو  
 سهو را واجب میدانند و هو بالا احتیاط اوفق جمله ثالثه در  
 وجوب و استحباب سجده سهو اختلاف است و وجوب غالبی  
 از قوت نیست و همچنین فوریت عرفیه پس اگر عمد یا سهو یا تاخیر  
 کند باز هم فوریت ساقط نمیشود و چرا که در حدیث عامر است که  
 از صادق علیه السلام پرسید که شخصی در نماز از شش سهوی  
 واقع شد و سجده سهو را هم فراموش کرد و فرمود بیسجد هاهمتی  
 ذکر و لکن اگر سجده تین را عمد یا سهو با طمعه بعمل نیاورد و نمازش  
 علی المشهور باطل نیست و در خاتمه در چیزیکه مبطل و قاطع نماز  
 است و آن دو از ده چیز است اول حدث اصغر و اگر اعم از نیک  
 عمد باشد یا سهو احتیاطا باشد یا اضطراری و تمکفیر یعنی دست است

احتیاط نماز

و اینهاست



بر دست چپ که ختم چنانکه سنت اهل سنت است و نزد  
اکثر علمای شیعه اگر عمد باشد مبطل نماز است بر عدم جواز در  
نماز اجماع منقول است و از جناب امیر المومنین علیه السلام  
مرویست که فرمود که لا یجمع المومن بدید فی صلواته و هو قائم  
بین یدعی الله بتشبهه باهل الکفر یعنی المجرس سووم التفات بظرف  
بین یا شمال که منافی استقبالی باشد بلکه صورتی است که  
خلف زمین بسیار است اگر یکی بقلم رود + رساله مفروضه میشود  
چرا که عدد آنرا بعضی از صحاب ششصد رسانده بلکه از آنم که زانده  
و حبت لا یتسوکثره قلبه که قل + اذ ما یدرک کلمه لا یتوک کله  
و آن سی و شش صورت است چه التفات یا از روی عمد است  
یا از سهوی یا از اجبار و عدم اختیار و بر هر تقدیر یا بکل بدن است  
یا بصورت تنهایی یا چشم تنهایی بصورت یا بجانب راست  
است یا چپ یا مابین چپ و راست یا پشت هر صورت

مبطلات نماز

اول باور سه صورت بعد از ذکر و میم تا باشد و چون اینها را در چهار  
زویم سی و شش بر آید و حکم اینها آنست که انحراف تمام بدن  
پشت سر عمد مبطل است و همچنین در صورتیکه تنه را روی را  
عمداً جانب پشت بگرداند اگر چنانچه بعد و فرض جدید است گردان  
روی تنه را به زمین و شمال + هم قریب با بطلان + و اگر از روی  
سهوی یا اجبار و اضطرار باشد مبطل نیست لکن در صورت  
سهو و بقای وقت اعاده احوط است و اما التفات بچشم تنه  
پس کرده است چهارم کلام و کلام بعضی اصحاب درین باب  
خالی از اضطراب نیست و تحقیق آنست که آنچه غیر از  
دعا و قرآن است اگر چه یک حرف با معنی یا دو حرف بمعنی  
باشد بعد آن موجب بطلان است بلی حرف فیکه در سهو و تنگی  
پیدا میشود و عیبی ندارد و در حدیث وارد شده که از جناب صلوات  
عالیه السلام پرسیدند که شخصی در نماز آواز کسی از او شنید پس

مبطلات نماز

کتاب الصلوة



تتخني كرو تاكتيز يا اهلتيه اش بيايد و اين كس اشاره كند كه برو بر  
 بين برو كه ميت فرمود باكي نيست و ديگر ي از آنحضرت  
 پرسيد كه در محل سجود خباري بود و با شد پس وقت سجده  
 ايست ميتوانم كرد قال لا باس فائده هر گاه چيزي از كلام الله  
 براي تنبيه و گيريه بر كاري و مطلبي مي خواندمي بايد كه تصرف  
 در الفاظ و معاني قرآني نكند و اين برو و نهج است يكي اينكه مثلاً  
 آيه را با و از بلند بخواند تا كسي بيايد و كارش بر آرد و يا از حر كتي كه  
 هي از ان مقصود مصلتي است باز ماند و در تصويرت گاه است  
 آيتي از سوره كه ميخواند كفايت ميكند ليكن در آيتي كه اخفاتش  
 واجب است جهر نكند و اگر آيت ديگر كه مخمل نشود و وقت  
 قرائت و غير آن بكند بخواند بصدايقه نيست و ديگر اينكه با معني  
 قرآني مطلب خود را باراده اعلام و اقمام بطريق توريه و  
 ايهام منضم كند بقصد اقتباس كه در كلام ناس داخل است

تلاوت بطور توريه

مثلاً ميگويد لا تجهر بصلواتك يا قوا كذا يك با داخل و الباء  
 يا و اركعي مع الرأعين يا فاد خلوها بسلام آمين بحشتي  
 كه قرآن را قرآن بود مقصد خود را منضم به آن قرار دهد يا اينكه  
 معني ثاني بمعني قرآني منضم هم نشود بلكه معني قرآني بحال  
 خود باشد و از اسماء آن قصد نمايد كه سامع آن را بر معني ثاني  
 حمل كند و لعل به الطريق التورية والا يمام وهو اسلم من  
 الدخول في السهي من الكلام و لكننه دقيق لعيد من اذها  
 العوام و اما از تلاوت و قرانيت دست برداشتن  
 و تمام مطلب خود را پيش نظر داشتن مثل اينكه بگويد  
 انما غدا انا و مقصودش همين باشد كه ناشناز و ديوارند بخورد  
 پس مشكل بلكه بطل و همين بكم ذكر و بياست كه بي قص  
 و عانيت ناروا و لكل امرئ ما نوى تذييل تلاوت خير الكلام  
 بقصد توريه و ايهام از معصومين عليهم السلام در نماز و غير نماز

مبطلات نماز

بظا ابن



بالحسن طراز واقع شده است چنانچه در تہذیب در جلد سیم  
 از جناب صادق علیه السلام منقول است کہ فرمود ان علیہا  
 کان فی صلوة الصبح فقراء ابن الکوا و هو خلفہ و لقد اوحی  
 الیک و الی الذین من قبک لئن اشکرت لیحبطن عملک  
 و لتکونن من الخاسرین فانصت ثم قال فاصبر ان وعد الله  
 حق ولا یستحقنک الذین لا یوقنون ثم اتم السوۃ ثم  
 پس ملاحظہ فرمایند کہ چنانچه از قرأت آیت اولی مقصود  
 آن مردود و العیاذ بانہ خطاب و عتاب تکفیر جناب امیر بود  
 همچنین حضرت نیز آیت ثانیہ را در بین نماز بقصد روان  
 بے امتیاز تلاوت فرمود و ابن ابی الحدید نیز این حدیث را  
 نقل کرده و صاحب مطالب السؤل در حدیث طولانی در  
 قصہ صفین آورده فقال معویہ لا صحابہ من خرج منکم  
 الی ہذا یعنی العباس فقتلہ فله عندی من المال کذا

تلاوت بقصد توریہ

کذا فی

کذا فوثب رجلان تخمیان و خلاصہ اشرا نیست کہ در معرکہ  
 صفین روزی عباس و رشک امیر المؤمنین کار نمایانی کرد  
 پس معویہ برای قتل او دو کس را از بنی نخم فرستاد و اجبیتے  
 برای شان قرار داد پس آنجا عباس را بمبارزت طلبیدند  
 عباس گفت کہ من از آقای خود اجازت بگیرم بیایم و خدمت  
 آنجناب آمد حضرت لباس عباس در بر کرد و در محل نبرد بر آمد  
 سختی با عباس القباس میشد پس آنجا نشناختند و گفتند  
 کہ آیا از صاحب خود اجازت طلبیدے حضرت این آیه  
 را خواند اذین للذین یقاتلون فی سبیل اللہ بانہم ظالموا  
 و ان اللہ علی نصیرهم لقد یس ملاحظہ کنند کہ در چنین مقام  
 چه توریہ و ایحام بعمل آوردن چم خندہ و مقہ در صورتیکہ متذکر  
 نماز باشد و عمدتاً اختیار خندہ زند نمازش طلب میشود و اگر نخندد  
 و صدائی بر نیاید احتیاطاً نماز را عاودہ نماید و همچنین اگر

تلاوت بقصد توریہ

کذا فی



خنده را ضبط کند و تغییری در احوالش بهم رسد بتمسک بمبطل  
 نماز نیشود اگر چه آنهم غالباً خلاف آداب طاعت و منافی  
 شان عبادت است و در فقیه در حدیث مرسل از جناب  
 صادق منقول است که فرمود لا یقطع النسم الصلوة  
 و تقطعها القهقهة شمشیر گریه و ناله بسبب مردن کسی  
 یا تلف شدن مال دنیا هر گاه عباد باشد مبطل نماز است  
 بلکه اگر بجهت طلب رزق و امر و نیوی باشد احوط اذان  
 هم احتراز و انا گریه و زاری و ارتخوف باری و بیم و درخ  
 و شوق بهشت پس بهترین اعمال و موجب تقرب  
 بدرگاه ذوالجلال است اگر چه یک حرف در آن پیدا شود و در  
 حدیث است ان یکی لاذک جنته او فارها و افضل الاعمال  
 فی الصلوة وان کان لذکر میت له فصلوته فاسد  
 و در حدیث دیگر کسی از صادق علیه السلام پرسید که شخصی

مبطلات نماز

خود را بصورت گریه آورد تا اینکه بگریه قال قرآء عین و الله  
 فقال اذا کان ذلك فاذا ذکر فی عند و در حدیث دیگر در باب  
 تبانی است بجم و بجم و لو مثل داس الذباب بهفتتم خوردن  
 و آشامیدن چیزی بین نماز اگر چه او اختیار باشد نماز را ابطال  
 میکند و همچنین هر گاه محل قرار است یا باعث موشدن صورت  
 نماز باشد که آنهم مبطل است و اما اگر سمحوا اتفاق افتد و درست  
 که ضرر نداشته باشد چه نماز آخر مثل روزه نیست و حال آنکه اکل و  
 شرب سمحوا روزه را هم نمی شکند و همچنین اگر شکر یا نبات  
 نومی و نوش بوده باشد و آبش را تمام یا بقیه غذا را که بیخ و نش  
 بوده فرو برد، بیشتر فعل کشید که از افعال صلوة نباشد اما قلیل  
 مثل عامه بر سر گذاختن و مار یا عقرب را بیک ضرب کشتن  
 رضایقه ندارد بلکه در بعض احادیث وارد شده است که جناب  
 پیغمبر خدام و رمسی مشاهده کرد که بلغم افتاده است پس قدرتی

مبطلات نماز

صلوة پس بطل مادن  
 بگویند و بگویند باعث اعمال  
 است نه ابطال

وین از وقت



راه رفت و بتاخي از شاخه نهي درخت خرد که اين طاب آنرا  
گویند تک کرد و بوجت مقبري برگشت و به نماز که مشغول بود  
تا آنکه نهدت و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
منقولست که اگر کسی رکعات نماز را با انگشته یا سنگ ریزه  
شمار کند باکی نذار و در حدیث دیگر از حضرت صادق پرسیدند  
که پیشانی را که بنجاک آلوده باشد در نماز پاک بکند فرمود بلی و امام  
موسی کاظم را دیدند که در نماز ایستاده بود و در چلویش سیر میزد  
بود که میخواست بر خیزد و عصای خود را بگیرد حضرت که در  
قیام بود خم شد و عصا بدست آن مرد پیر داد و بجای خود  
برگشت و از صادق علیه السلام منقولست که در حق کسی که  
نماز میکند دو میخواند که قدمی پیش بگذارد فرمود که در حال  
راه رفتن قنوت نکند تا اینکه بقیام رسد و حق اینست  
که چون در صلوة موالات شرطست و فعل کثیر باعث فوق

مبطلات نماز

نماز این که در وقت  
الایستاده بود و در  
الصلوات

مبطلات نماز

موالات میشود و نیست که مبطل نماز است و از اینجاست  
که انگشته را برای رکعات یا تسبیحات حرکت دادن مبطل  
نماز نیست چه اگر موالات از دست نبرد و نه هم چیزی که حرکت  
صورت نماز باشد مثل اینکه در نماز از جای خود در جبهه و هم زیاده  
کردن چیزی در نماز بقصد جزئیت مثلا یک نماز را چهار قنوت  
یا بسته تشه خواندن یا زود هم نقصان یعنی چیزی را از وجبات  
آن عدا ترک کردن اگر چه یک لفظ از سوره فاتحه و غیر آن بود  
و و از زود هم آید گفتن بعد از حمد بلکه احتیاط آنست که در قنوت  
هم نگوید و بعضی از خطای اعلام دعائی را که مشتمل بر آئین باشد  
چه در قنوت و چه در سجود مطلقا منع کرده اند و مبطلات دیگر  
در شکلیات و مثل الطلک و نشت رکعت چهارم در رکعات  
و مستوات و اوب صاوة و آن مشتمل بر مقاله است  
مقاله اولی در رکعات و آن چند چیز است اول ثواب

مبطلات نماز

مبطلات نماز



یعنی درین دوره دو م نطی یعنی کمان کشی و اگر بگویند که  
 این عوارض اختیاری نیست پس وجه کراهت آنهاست  
 گفته شود اما عقلاً پس اینکه نشان این اعراض غالباً نقل است  
 و کسل و هو مکرره فی العمل مناف للوعبة فی طاعة الله  
 عزوجل و اما نقل پس اینکه در حدیث در جواب سوال ازین  
 هر دو امر وارد شده است هو من الشیطان بلکه این حدیث  
 و لیلی است نقلی و عقلی یکجا بحالاً یعنی علی اهل الحجی بیوم  
 مدافعت بجل و بر از و سرح و در حدیث است که اصله بخلق  
 و لا حاقته و هو بمنزله من هو فی ثیابه و اما مدافعت سرح  
 پس هر چند حدیث صریح دوران بتظر نرسیده ولیکن در حدیث  
 غمز و ایما و رض و این مطلب هست عبد الرحمن بن حجاج  
 میگوید از ابو الحسن علیه السلام پرسیدم از کسی که در شمش غمز  
 یعنی دغذغه پیدا شود و او قادر بر ضبط کردن آن بوده باشد

مبطلات نماز

ایا نماز در آن حال بخواند یا نه فرمود آن حتم الصبر و لم یخفت  
 اعجاباً عن الصلوة فلیصل لیصبر مقال ثانیه در سنون  
 نماز بلکه از جمله اموریکه در نماز جواز بلکه ثواب وارد یکی این است  
 که هرگاه مصلی عطسه زند حمد الهی بجاء از دو چنین هرگاه دیگر عطسه  
 زند و مصلیت بود چنانچه از صادق علیه السلام منقول است  
 که فرمود اذا عطس الرجل فی صلوته فیلهم الله و در خبری  
 بصیر وارد است و اذا عطس اخوك وانت فی الصلوة  
 فقل الحمد لله و صل علی النبی و اله و ان كان بینک و بین صاحبك  
 الیوم یعنی وقتیکه برادر یا یاری تو عطسه زند و در نماز باشی  
 پس بگو الحمد لله و درود بر نبی و آل نبیست اگر چه در میان تو  
 و صاحب تو دریا حائل باشد و دیگر تسمیت یعنی دعا بر او  
 دیگر است که عطسه زند و از جناب امیر المؤمنین علیه السلام منقول است  
 که فرمود اذا عطس احدکم فسموه قولوا یرحمک الله و هو

مستونات نماز

بقول یعقوب

ایمانی



يقول يغفر الله لكم ويحكم قال الله عز وجل واذا حُيِّتُم بتحية  
 ویکبر جواب سلام پس هر گاه کسی بر مصلی سلام کند مصلی باید  
 که در جواب سلامش سلام علیکم گوید و علیکم السلام نگوید  
 ویکبر جائز است که در بین نماز و عابیه مثل تسبیح و تهنید یا بر  
 طلب چیزی مباح از امور دنیا و آخرت باشد در حالت قیام  
 و قعود و رکوع و سجود بکند و اگر چیزی حرام را طلب کند نماز  
 باطل است مقاله ثالثه در آداب نماز و آن بسیار است  
 و ابرم و شامل آنخصا خشوع و خضوع و ریختن دموع و قیام  
 مصلی رو بروی خداوند قهار مثل ایستادن علام ذلیل  
 و خوار و بند خاکسار پیش روی آقای مختار و پادشاه  
 جبار و حضور قلب و محزون نیاز و فهم معانی و اسرار نماز  
 و خواندن نماز بطریقیکه گویا نماز را وداع میکند و این نماز آخر  
 حیات اوست که بعد ازین نماز نخواهد کرد و از حدیث زبانه

مسنونات نماز

و حدیث حماد آداب نماز بتفصیل بیاورد کند و بران عمل نماید  
 رکن پنجم در نماز جماعت و در آن یک مقدمه و هفده مسئله است  
 مقدمه در فضیلت نماز جماعت و آن از حد  
 حصر زیاد است و بر چهار حدیث اکتفا میشود اول مرویست  
 که نماز جماعت از نماز منفرد یک درسی کوفه بخواند افضل است  
 حالانکه یک نماز درسی کوفه برابر نماز است و دوم کسیکه  
 مسی بقصد جماعت برود هر قدر یک برسد از بازای آن بیفتد  
 هزار حسنه برای او ثابت میشود و همین قدر درجات بلند میگردد  
 و اگر بران حال میر حق تعالی هفتاد هزار فرشته برای او مکل  
 میکند که در قبرش بروند و او را بشارت دهند و در تنهای  
 مؤمنان او باشند و برای او تا وقتیکه مبعوث شود استغفار  
 کنند سووم از جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقول است  
 که از همسایگان مسی بشرط و عهد برای حضور نماز گرفته بود

فضیلت نماز جماعت

بنا بر حدیث



فرمود که سانیکه حاضر نماز نمیشوند باید ازین فعل باز آیند و الا  
 من مؤذنی را مامور میکنند که اذان و اقامت بگوید و یکی را از  
 اهل بیت خود که علی بن ابیطالب باشد بفرماید که خانه  
 این شخص را بپوشاند چنانکه اینها بنماز حاضر نمیشوند چهارم  
 جناب رسالتکتاب فرمود که غیبت کسی روا نیست الا  
 غیبت کسی که خانه خود نماز بخواند و از جماعت مایه بریزد و کسی  
 از جماعت مسلمانان بریزد و مسلمین غیبتش واجب است  
 و عدالتش ساقط و مفارقت و جدائی از او واجب و هرگاه  
 پیش امام بر نهدش امام او را تحویل و تحذیر میکند پس اگر  
 حاضر جماعت مسلمانان شد بهتر و الا خانه را بر روی سوزاند  
 مسئله اول جماعت در نماز جمع و عمیدین هرگاه شرط  
 وجوب مجتمع شود واجب است و در کسوف و مانند آن  
 مستحب و در نماز یومیه سنت ماکده و در نماز مستحبی جایز نیست

فضیلت نماز جماعت

کتاب الصلاة

مگر در دو جای که نماز استسقا که مستونسست و با جماعت خوانده میشود  
 و دیگر نماز عمیدین هرگاه شرائط و وجوب آنها مستحق نباشند  
 خواندن سنت است چه بانفرد و چه بجماعت مسئله دوم  
 اقل جماعت این است که دو کس باشند یکی امام و دیگری  
 ماموم چه مرد و چه زن و چه اینیکه امام مرد و ماموم  
 زن باشد و عکس این جائز نیست و اگر امام بالغ و ماموم غیر  
 از طفل تا بالغ نباشد احوط آنست که با و اکتفا کنند مسئله سوم  
 در امام چه شرط است اول بلوغ و دوم عقل سوم  
 طهارت مولد عینی باید که ولد زنانه باشد چهارم ایمان  
 یعنی امامی مذنب باشد پنجم عدالت پس امامت فاسق  
 جائز نیست و در عدالت بعضی بلکه را اعتبار می کنند و  
 برخی بر حسن ظاهر اقتصار و منهم من اکتفی بظاهر الاسلام  
 والثانی لا یخ عن قوة و احکام و الا اول لعله مذنب

کتاب الصلاة

احکام نماز جماعت



اکثر العلماء اذ علام، وهو الاحوط سبها في الامام فان الاحتياط  
فيه واجب لتسوية الالوه عظام، وتنقيح الروام، يقتضي من البسط  
والكلام ملا بسع الفقام ولا يخلو العوام، وكسكيش خود فاسق است  
و دیگران باو حسن ظن دارند افتد باو بکنز که ثواب جماعت  
می یابند و احوط برایش آنست که در صلواتی که مشروط بجماعت  
نیست ایستاده شود و خودش بپه قصد امامت بخواند و دیگران  
بریت اقتدا و تجمیع نکند یعنی امام جمعه نشود و الا اینکه قبل از  
اقامت نماز توبه بکند کما نقل عن بعض الاعاظم هر چند پیش  
فقر خالی از تامل نیست لانه بحصول الملکه غیر مجازم و توبه  
به حال لازم والله العالم و توبه هم نشود که تحفظ از سائر توبه  
وسلامت از جمیع عیوب متعسر بلکه متعذر است و هیچکس خود را  
عادل نمیتواند گفت بلکه اگر بگوید باید فاسق بوده باشد اذ لا  
معصوم الا من عصم الرحمن فجماع التجمیع علی الجميع + و

احکام امام جماعت

و

و حصول الملکه امر بدایع، زیرا که از کتاب عصیان +  
فی حین من الایحیان، منافی و منزل آن نمیشود و چنین کسان  
که صاحب ملکه اند و احیاناً نازلتنی و معصیتی از ایشان صادر  
می شود و وجودشان متمیز، بلکه متکثر است، نه متعسر ششم  
کسیکه همه مرد یا یک مرد در جماعت او هست باید مرد باشد  
پس زن امامت درین دو صورت نمیتواند کرد ولی اگر امامت  
همه زنان باشد زن امامت شان بکنند مسئله چهارم در جماعت  
سنیان تقیه شریک شدن جائز بلکه مسنون است لکن  
بر آن نماز که در حالت تقیه خوانده است گفتا نکتد بل احوط  
اعاده نماز است الا در صورت ضرورت و اضرا مسئله  
پنجم اگر بسبب مرض شسته نماز میخواند کسانی را که صحیح سالم  
و قائم هستند در آن حال پیش نمازی نکند مسئله ششم کسیکه  
از قدرت واجب کلاً یا بعضاً عاریست، کسی که قاریست

احکام جماعت

ن











ملحق شده باشد چون امام نماز را تمام کند ماموم پاشود و بقیه نماز خود را منفردا بجا آورد و درین بلاد دیدیم که بعضی عوام در متابعت امام نماز چهار رکعتی را تمام و سه رکعتی را بر چهار رکعتی می نمایند و نمیدانند که متابعت امام درین مقام نیست و این کمال بخیری از امر دینی است مسئله شانزدهم در افتد کردن برابر بودن نماز امام و ماموم در عدد رکعات و نوع و صنف نماز در کار نیست پس اگر امام مغرب میخواند و ماموم عشاء یا او در نماز فرض است و این در نافله اقتدا میتواند کرد مثلا امام نماز نکرده باشد و ماموم پیش از امام نماز خوانده بود آنجا که در فرضیه امام ملحق شود مسئله هفدهم میاید که اولاً امام تکبیر الاحرام بگوید بعد از آن ماموم و اگر امام بعد از تکبیر الاحرامی که ماموم بان دخل نماز شده است تکبیر الاحرام دیگر بگوید ماموم میت را از نیت اقتدا بفرادی عدول نماید تتمه در بعضی صفات

احکام جماعت

و آدابیکه برای امامست حسن است بدانکه از صفات فاضله امام یکی اینست که در هجرت بر ماموم مقدم باشد و هر چند هجرت مختص بزبان جناب رسالت بود ولیکن بعد نیست که درین زمان از قریه یا بلاد العلم برای تحصیل علم رفتن بمنزله هجرت باشد و دوم اینکه در قرارت فضل و در علم بیشتر باشد سوم اینکه در سن سال بزرگتر باشد و از جمله آداب برای امام اینکه در وعام مومنین را یا خود شریک کند چه از کتاب و عامم الاسلام از جناب صادق علیه السلام منقولست که فرمود یأمر القوم اقل مهم هجرة فان استودا فاقراهم فان استودوا فافقههم فان استودوا فاکبر سنن و در کتاب فقیه از جناب رسالت منقولست که قوله من صلی بقوم فانخص نفس بالدعاء و نفعهم فقد خانهم و ایضا در مرقع فقیه است قال رسول الله من صلی بقوم و فیهم من هو اعلم منهم لم یزل امرهم الی سفال الی یوم القیامه

احکام جماعت







و رکعت اول است فقط و شیخ مفید و صاحب مدارک بمن  
 را اختیار کرده اند و هو الحکمی عن الشیرازی و مشهور و قنوت است  
 بل نقل علیہ الاجماع عن الظراف و اختاره الشیخ محمد حسن  
 فی الجواهر و هو غیر بعید فی الظاهر والله العالم بالسوا  
 امر و ورم و وجوب نماز بدانکه نماز جمعه در زمان غیبت قائم  
 ظاهر و واجب تخیر نیست یعنی تخیر است در اینکه نماز جمعه بخواند  
 یا نماز ظهر و هر گاه بعد از نماز جمعه ظهر را به نیت قربت بخواند احوط  
 است و نماز جمعه از هشت نفر سابق است اول زن دوم  
 غلام سوم مسافر شرعی چهارم نابینا پنجم پیر عاجز ششم  
 زمین گیر یا شالی که از رفتن عاجز باشد هفتم کسیکه او تا جائیکه نماز  
 جمعه خوانده میشود زیاد از دو فرسخ فاصله باشد هشتم کسیکه  
 ادوی نماز جمعه در حق او باعث عسر و حرج او بوده باشد  
 چهار تلقیه و چه غیر آن لکن ازین هشت نفر اگر کسی بتکلف در وقت

له قال محمد بن ادریس و الذی  
 یقول فی غنیة ان الصلوة الیوم  
 فی الاوقات و اما فی صلوة کما  
 فی الدینی تقضیه بنیوا و اجماعا  
 غلامی عن ذالک باخبار الاملا  
 الی الاقر علیها و الاغلا ۱۲ سر اری

وجوب نماز جمعه

نماز جمعه

نماز حاضر شود باید نماز را بخواند الا آنکه بر تقدیر حضور هم  
 معذور است و سوائی این شخص که مذکور شد بر هر مرد بالغ  
 عاقل واجب است و لکن بشرط است بوجود امام جامع  
 الشرائط و تحقق جماعت پس اگر امام جامع الشرائط نباشد  
 یا باشد و عدد جمعه در جماعت بهم نرسد نماز جمعه صحیح نخواهد بود  
 امر سوم اینکه اقل عدد آن پنج است چهار تا موم و چنین  
 امام و ازین کمتر کافی نیست امر چهارم اینکه در میان  
 دو جا که نماز خوانده شود کمتر از سه میل مسافت نباشد و الا  
 پس اگر هر دو جمعه در یک وقت و یک آن شروع شده هر دو  
 باطل و الا جمعه که متاخر است فاسد میشود فصل ووم در آنچه  
 تعلق با امام دارد و آن این است که می باید امام متصف  
 بعدالت و صفات امام جماعت و قادر بر ایقاع خطبه بوده باشد  
 و مجنون و مجرم و مبروص و غیر محنون و ولد الزنا نباشد

احکام نماز جمعه

در هر یک



و در حدیث وارد است خمسۃ لا یامون الناس علی کل حال  
 المجزوم والابصر والمجنون وولد الزنا والاعرابی ولا عمی  
 فصل سوم در آنچه تعلق بخطبه دارد و آن چند امر است  
 اول خطبه را باید پر نماز مقدم بخواند و دم در حال خطبه خواندن  
 از حدث و خبث در لباس و بدن طهارت داشته باشد  
 بلکه با جمیع شرائط نماز سوائی استقبال خطبه را بخواند سوم  
 در حال خطبه خواندن ایستاده باشد چهارم باید که امام خودش  
 خطبه بخواند علی الاحوط الاوسط پنجم پیش از زوال خطبه بخواند  
 ششم در حال خطبه مستقر و رسدت بوده باشد و چپ  
 و راست بی ضرورت ملتفت نشود که در غده بطلان نماز  
 است چه آن دو خطبه بمنزله دو رکعت است که از ظهر ساقط  
 شده هفتم در میان هر دو خطبه قدری بنشیند و اگر بقدر  
 خواندن سوره توحید بنشیند بهتر است هشتم در اتمام خطبه

احکام نماز جمعه

تکلم نکنند امام و نه کسی از اماموین بلکه یا مومن بخطبه گوش  
 بدهند نهم اینکه خطبه را بلند بخواند که اقلاً چهار کس از اماموین بشنوند  
 و هم وقتی که سر منبر رود و متوجه مردم شود بر آنها سلام بکند  
 و وقت خطبه خواندن بر شمشیر یا عصا یا کمان تکیه زند و لیکن  
 شیخ الطایفه و دیگران مثل سید و رمدارک در سجاب سلام  
 کلام کرده اند و نزدیک من نظر تسامح فی اول السنن  
 سلام گفتن مضایقه ندارد و بر اماموین جواب آن کفایت  
 لازم و الله العالم یازدهم اینکه متعمم باشد و پاوردوش بگیرد  
 و در حدیث از ابی عبد الله منقول است که فرمود اذا کانوا  
 سبعة یوم اجمحة قلبها وافی جماعة ولباس الیبرد و العمامة  
 ولینوکا علی قوس او عصی و لیقعد قعدتة بین الخطبتین  
 و یجهر بالقراءة و یقنت فی الرکعة الاولی منها قبل الرکوع  
 و وازدهم کیفیت هر دو خطبه اینست که در خطبه اولی

صد الی

عناقل اکثر اصحاب  
 والمستند فی باراد و غیره  
 جمیع بر فتنه انما قال بن السنن  
 از اصحاب الامام المنین السنی  
 انما استقبل الناس قال  
 فی الذکر و علی علی التاج  
 وقال الشیخ فی الحاشیة  
 لان الامن الزنا الذکر  
 یوجب او مستحب  
 الی دلیل و یوجد فی  
 الحدیث که در فی الحدیث  
 فی الجواب بر اسال الروایة  
 بعد العمل باو کون الحکم  
 و حضورها بعد مشور  
 و شذازة الاغیا بحسنه  
 من التکرر و نمایة الاحکام  
 ان السلام یقین مرقاذا  
 من الشیخ فی علم من خنده

احکام نماز جمعه

الشیخ ابی التاج کل دار دو  
 از اسعد و فاشی الی الذکر  
 فی موضع القعود و استقبال الناس  
 فسلم علیهم باجمع قال و لا یسقط  
 بالتسلیم الا اول الایة یختم بالقریة  
 من المنبر و الثانیة عام و  
 علی علی بن ابی طالب  
 و انما اتی بکون بسیر



حمد الهی بجا رود و احوط آنست که بلفظ الحمد لله بگوید و همچنین  
 در روز پنجشنبه رسالت پناهی بلفظ صلوة احوط است  
 و اولی آنست که شهادت بر رسالت هم ادا کند و بعد از آن  
 و عطر و پنذ و ام تقوی و پر مهر گاری نماید و در آخر سوره کوه  
 بخواند نه سوره طولانی و در خطبه ثانیه این همه امور را بجا آورد  
 و علاوه آن در روز برائمه ظاهرین علیه السلام بفرستد و مستغفار  
 برای مؤمنین و مؤمنات نماید **مسئله** اذان ثانی از اولیا  
 ثالث است و بدعت و در عبادت حرام و مراد از آن اذانی است  
 که روز جمعه در زمان عثمان پیش از برآمدن امام جماعت گفته  
 میشد ازین راه اذان اول است و ثانی باعتبار حدوث و ثانی  
 باعتبار اینکه اقامت را هم تعلیم با اذان میگویند و قد ذکرنا  
 اخباره فی الشعله الجواله و هو خارج عن موضع حدیث  
 الرساله و رکن هفتم در نماز عیدین و در آن در فصل است

احکام نماز جمعه

احکام نماز جمعه  
 در روز جمعه در زمان عثمان پیش از برآمدن امام جماعت گفته میشد ازین راه اذان اول است و ثانی باعتبار حدوث و ثانی باعتبار اینکه اقامت را هم تعلیم با اذان میگویند و قد ذکرنا اخباره فی الشعله الجواله و هو خارج عن موضع حدیث الرساله و رکن هفتم در نماز عیدین و در آن در فصل است

فصل در

فصل اول در وجوب آن بدانکه هرگاه شروط نماز جمع که  
 تکلیف و ذنورث و حریت و حضر و سلامت از کوری و  
 زمین گیری و مرض و عجز پیری و دوری زائد از فرسخین  
 و عدد و معتبر و امکان خطبتهین و وجود امام علیه السلام باشد  
 همه مجتمع و متحقق شود نماز عید واجب است عیناً و آنرا جماعت  
 ادا میکنند و اما در زمان غیبت پس اختلاف است و جناب  
 سید العلماء باطل بوجوب عینی بود و جمعی از فایزین و معاصرین  
 سنت میدانند و احوط آنست که به بیت قربت او اگر رفته شود  
 و مهاجرین ترک نکنند و اگر با جماعت نخوانند فرادی خواندن هم  
 خوب است فصل دوم در کیفیت آن مثل نماز صبح است  
 ککن در رکعت اول بعد از فاتحه و سوره و الشمس که مسنون  
 است پنج تکبیر میگوید غیر از تکبیره الاحرام و تکبیر رکوع و در رکعت  
 دوم بعد از حمد و سوره ناشیه که سنت است چهار تکبیر و بعد از

احکام نماز عید

فصل در



از هر تكبير قنوت ميخواند كه مجموع قنوتهاي ركعتين تمامي شود  
 و طاهر قنوت خواندن واجب است و همچنين تكبيرات و در  
 قنوت اولي آنست كه چنين بگويد **اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِظَمِ  
 وَأَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبْرُوتِ وَأَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَهْلَ التَّقْوَى  
 وَالْمَغْفِرَةِ اسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَ لِلْمُسْلِمِينَ عَيْدًا  
 وَلِحَمْدِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرًا مِنْ يَدِ أَوْ شَرِّ فَاذْكُرْ أُمَّتَهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ  
 ثُمَّ وَالِ مُحَمَّدًا وَانْ تَدْخِلْنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ  
 وَإِنْ تَخَرَجْتَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ  
 عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلْتُكَ بِهِ عِبَادَكَ  
 الصَّالِحُونَ وَأَعُوذُ بِكَ بِمَا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ** و بعد فراغ  
 از نماز دو خطبه ميخواند تقسيم كه در جمعه گذشت و لكن تقديم خطبتين در اینجا  
 بر نماز است و در خطبه بعيد فطر احكام زكوة فطر و در خطبه بعيد اضحى پنج  
 تعلق بقبراني دارد ذكر آن مسنون است فصل سوم در سننات از جمله

نماز آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

يكلي آنست كه مؤذن سه بار بگويد الصلوة ديكر آنكه روز عيد فطر  
 پيش از رفتن چيز بخورد و در عيد اضحى بعد مراجعت از آنچه قرا  
 بگند بخورد در كن مشتوم در نماز كسوف و خسوف و آيات مثل  
 زلزله و بادهاي سياه سرخ و آن هم مشتمل بر چهار فصل است فصل  
 اول در وجوب آن بدانكه هر گاه يكي از كسوف و غيره از آيات  
 مخوفه در آسمان و زمين پديد و باعث خوف براي خلق خدا  
 شود بر مرد و زن و خنثي اداسي اين نماز واجب است و  
 كسوف و خسوف اهم است از نيکه تمام آفتاب يا ماه بگيرد  
 يا بعض آن و كسيكه از كسوف آگاه نشود مثل خواب رفته  
 باشد و بعد از آنجا آگاه شود و قضا بر زمه او نيست وليكن اگر  
 ماه يا آفتاب تمام گرفته باشد قضا بگند و همچنين اگر از كسوف  
 آگاه بود و عياد يا سحر نماز بخواند پس قضا بر او لازم ميشود  
 اگر چه ماه يا آفتاب تمام نگرفته باشد و وقت نماز كسوف

نماز آیات

بسم الله الرحمن الرحيم



ابتدای گرفتن قرص است تا وقتیکه بالکل بجلا با شروع با بجا  
 بکنند پس اگر بگیرد و زود منجلی شود نماز واجب نیست و همچنین  
 با سیاه مثل اگر زود بگذرد و وقت گنجایش نداشته باشد اما  
 زلزله پس سبب نماز است نه وقت آن بلکه وقتش تمام  
 عمر است و هر وقت که بخواند او است و احوط آنست که فوراً  
 بخواند و تاخیر نکند فصل دوم در کیفیت آن بر چه طریق  
 است و در تاذکر میشود یکی اینکه بعد از نیت حمد و یک سوره  
 بخواند و بر کوع رود و در هر بار دو و باز حمد و سوره دیگر بخواند  
 و همچنین پنج مرتبه دو و هم اینکه تعیض سوره نماید یعنی بعد از حمد یک  
 سوره را بر پنج رکوع تقسیم کند مثلاً در قیام اول بسمله سوره توحید بخواند  
 و در قیام دوم قل هو الله احد و در سوم الله الصمد و در چهارم لم یلد ولم یولد  
 و در پنجم لم یکن لکم فواء احد و اگر سوره ده آیه دارد پس هر قیام دو آیه بخواند یا  
 پانزده آیه دارد پس سه تا و اگر کم از پانزده بکند مضایقه نیست لکن

نماز آیات

انقضاء

اینقدر طوط و شسته باشد که در هر قیامی که سوره را بیک آیه  
 رسانده است در قیام بعد از آنکه قطع کرده است بخواند  
 و چون بیک رکعت بکلی ازین ترتیب با تمام شد رکعت دوم  
 بجهان ترتیب که بناگذاشته بود بخواند و بعد از سجده تین و تشهد  
 سلام بدهد و طریق اول فصل و احوط است فصل سوم  
 در سننات بدانکه درین نماز چند امر مستحب است اول اینکه  
 بجاعت ادا کرده شود و دوم اینکه نماز را بقدر توان کسوف طول  
 دهد و هرگاه قبل از آن خلا فارغ شود اعادة کند اگر چه دو سه بار چنین  
 اتفاق افتد سوم اینکه اگر وقت وسیع باشد سوره بای طولاً  
 بخواند چهارم اینکه در هر تکرار که بر سر رکوع بگوید و سمع الله لکوبی الامین  
 و در پنجم اینکه قبل از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند  
 و دعای مخصوص براسی آن نیست ششم اینکه رکوع  
 و سجود و قنوت را بقدر قیام طول دهد هفتم اینکه این نماز

در هر قیامی که سوره را بیک آیه رسانده است

مستحبات نماز

نماز آیات



را زیر آسمان بخواند و در مسجی خوب است و اگر مکشوف باشد  
یا در روح خوانده شود بهتر فصل چهارم در احکام و آن  
شتمل است بر چهار مسئله اول اینکه هرگاه کسوف در  
وقت نماز فریضه اتفاق افتد پس اگر وقت فریضه تنگ است  
فریضه را مقدم باید و پشت و بالعکس و اگر هر دو تنگ باشد  
کسوف موخر و اگر وقت هر دو وسیع باشد مصالی مخیر و  
تقدیم یومی یا حوط و بجز مسئله ثانیه اگر وقت نافله شب با  
بگیر و نماز کسوف بخواند اگر چه وقت نافله بگذرد و نافله را قضا  
میکند که در قضائش تاکید از خود نافله زیاد است مسئله ثالثه  
درین نماز جبر و احتیاط هیچکدام واجب نیست ولیکن بجهت  
مستحب است که کسوف باشد و چه خسوف و چه دیگر احوط  
مسئله رابعه کسیکه بنیت اقتدا بعد از تکبیر احرام در ابتدا  
ملحق شود بی عیب است و اما در بعض رکوعات اولی یا ثانیه

له بدو در ظاهره  
بمعینی صحت ۱۲

نماز کسوف

ملحق شدن پس خالی از تامل نیست و احوط آنست که چنین  
نکند رنگین نهم و قصر و اتمام و آن مشتمل بر دو مقدمه و هفت  
مسئله است مقدمه اولی باید دانست که قصر یعنی قضا  
بر دو رکعت اول از نماز چهار رکعتی در سفر هشت شرط و احوط  
است شرط اول اینکه سفر از مسافت کمتر نباشد و مسافت  
هشت فرسخ است که بحساب اینجا تخمینا شانزده کره میشود  
پس اگر سفری که پیش نظر است با یقین کم از مسافت کمتر  
است یا اینکه شک دارد و بیچگونه شک بر طرف نمیشود و در  
هر دو صورت نماز تمام میکند شرط دوم اینکه مسافت بیرون  
در رفتن فقط یا در رفتن و برگشتن در همان روز بوده باشد  
پس اگر چهار فرسخ مثلا یکروزه راه رفتن و همان روز برگشتن  
البته قصر میکند و اگر روز دیگر پیش از انقضای او روز مراجعت  
کرد احوط آنکه در میان قصر و اتمام جمع کند و اولاً نماز بطور قصر

قصر و اتمام

بخواندند

بخواندند



بخواند و ثانیا بطریق اتمام شرط سوم اینکه مسافر اراده مسافرت  
 مذکوره داشته باشد پس اگر عقب وزد یا غلام گریخته یا جانور مرده  
 یا فرزند گمشده و مانند آن بی قصد مسافت برود و نماند  
 تا کجا خواهد رفت یا اینکه دیوانه است و در حال جنون رفته  
 و باز بهوش آمده درین صورتها راهی کسبی قصد رفته است  
 اگر چه طول بکشد و مسافت محسوب نیست بلی وقت حرام است  
 اگر هشت فرسخ یا زیاده شده باشد قصر میکند شرط چهارم  
 استمرار قصد مسافت پس اگر در بین مسافت خواب است  
 که بر گردد یا متروک شود که برود یا برگردد و در هر دو صورت  
 اتمام میکند و اگر از شهر بقصد مسافت برآید و در انتهای راه  
 از برایش چنان اتفاق افتد که انتظار رفیق بکشد و رفتن او موقوف  
 شود بر این که رفیق همبازی او برود پس اگر بقصد چهار فرسخ  
 نرفته است اتمام میکند و اگر چهار فرسخ یا زیاده رفته است

قصر و تمام

بسم الله الرحمن الرحیم

قصری نماید و جمع احوط است الا در صورتیکه قصد کرده که همین جا  
 ده روزه بماند یا تا سی روز مترود بماند و برای او بر چیزی  
 قرار نیافت که درین هر دو صورت اتمام میکند شرط پنجم  
 آنکه قطع سفر در نیتش مناسب و قاطعی در راه هم عارض  
 نشود و قواطع سفر دو تا است یکی وصول بوطن دوم نیت  
 اقامت ده روز پس هرگاه با قصد مسافت اینهم قصد  
 کرده باشد که ده روز در بین مسافت اقامت خواهد کرد  
 یا یک دو روز در وطن خواهد ماند یا اینکه از اول قصد کرده بود  
 و بعد خروج چنین اتفاق افتاد و هر دو صورت نماز را تمام  
 میکند ششم این که سفرش مباح باشد مثل زیارت الدین  
 یا کتاب رزق حلال برای خود و عیال یا طلب علم و مال  
 که موجب هدایت باشد نه ضلال پس اگر سفر معصیت بود  
 باشد نماز را تمام میکند و سفر معصیت بر دو نوع است یکی سفر

قصر و تمام

بسم الله الرحمن الرحیم



الا هو و يعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقه الا یعلمها  
 و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب  
 مبین و و شمارا بر وارد و گوید اللهم انی استسئلك بمقام الخیر  
 التي لا یعلمها الا انت ان تصلى علی محمد و آل محمد و ان تقضى عمري  
 دینی یا هر حاجتی که دوشتم یا شد ذکر کند و گوید اللهم انت  
 ولی نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلك بحق محمد  
 و آله علیهم السلام ما قضیتها لی فصل بفتح و در نماز حضرت  
 طیار و آنرا نماز تسبیح و صلوة حیوة هم گویند و بسیار فضیلت دارد  
 فمن ابواهم بن ابي البلاد قال قلت لابي الحسن یعنی موسی  
 بن جعفر ای شی من صلی صلوة حضرت قل لو كان علیه مثل  
 دمل عالج و زید البحر ذنوباً لغفرها الله له قال قلت هذا  
 لنا قال قلین هی الا که خاصه و اگر هر روز نتواند هر چه یا هر  
 ماهی یا هر سالی بکند و آن چهار رکعت بدو سلام است و در رکعت

نماز حضرت طیار

ابن ابراهیم

بلکه در خبر سماعه وارد شده که غسل الاستنجار مستحب و از فقهاء  
 منقول است و غسل الاستنجار و غسل طلب الجوائب من الله  
 تبارک و تعالی و سید ابن طاووس بر استخاره ذات الرقاع  
 و عوی جماع کرده و گفته است که نماز استخاره را بطریق  
 که در امر خود تجویز است و بشدت اضطراب وارد و میداند که  
 مصلحت کار او را بغیر علم الغیب کسی نمیداند و بتوجه تمام خضوع  
 و خشوع و نیت پاک و خالص نماز را بخاک رود و گفته است که اگر  
 پی در پی سه رقع را بر آید خیر محض است و اگر هیچ سه رقع  
 نخی بر آید شر محض است و اگر متفرق بر آید خیر و شر هر دو در آن  
 کار با اختلاف زمان خواهد بود و مطلب سوم در حکام استخاره  
 و در آن چند فائده است فائده اولی مخالفت استخاره شرعاً  
 حرام نیست و لکن نجوس است و اردیناچه ضعیف و در خصوص عوی  
 و خبر خودش با جوانی که صاحب مال و جمال و کمال قاری قران

استخاره

ابن ابراهیم



ابن زریع از امام رضا منقولست مسئله عن الرجل یقصر فی  
 ضبعة فقال لا یاس ما لم ینوم مقامه عشوة ایام الا ان یکون  
 له فیها منزل یتوطنه فقلت ما الا ستيطان فقال ان یکون  
 له فیها منزل یقیم فی ستة اشهر پس اگر در موضعی سوا  
 وطن اصلی خود منزل مملوک داشته باشد که هر سال شش ماه  
 در آن اقامت نماید هر گاه با آنجا میرسد تمام میکند و اما اگر در سفر  
 بطریق تجارت یا طلب علم مدتی اقامت کرد و قصد دوام و  
 اتمارند شست پس اگر چه سالها بماند وطن او نیست پس هر گاه  
 بعد از سفر در آنجا وارد شود و بجز رسیدن اتمام نمیکند بلکه قصد  
 اقامت ده روزه در کار است مسئله اولی رابعیه را چنانچه  
 اشاره بان رفته قصر میکنند و صبح و مغرب بحال میماند مسئله  
 ثانیه هر گاه در حضور وقت نماز داخل و شتر اطمینان حاصل شده  
 بود و نماز ناخوانده تدارک سفر دید و از حد ترخص گذشته و

قصر و اتمام

در صورتی که  
سایر

در صورتی که میان علما اختلاف عظیم است و همچنین در صورتیکه  
 وقت نماز در بین سفر در رسید و قبل از آنکه صاحب وقت و  
 او ای نماز بوقت قبل شده و راجح و در صورت اولی قصر است  
 و در ثانیه اتمام و لا ینبغی ان یتوکلا الا طباط بالجمع فی مثل هذا  
 المقام حکما حدیثی و شیخ الاسلام فرموده هر کلام مسئله  
 ثالثه اگر تالیف را هر چه بقدر مسافت یا زایا و با باشد و راه دیگر  
 کمتر از آن و مسافت راه دور و در آنرا اگر چه بقصد قصر نماز  
 اختیار نماید قصر میکند چنانچه میخواهد پس تکلیف شخصی کاره  
 و تکلیف راه می افراید مسئله رابعیه هر گاه قصد مسافت محاذ  
 بوده باشد پس اگر چه کمتر از یک روز سیر کند قصر لازم است  
 الا در صورتیکه بسیار اندک راه روز و مثل یک پرتاب تیر که  
 بر این تقدیر اتمام میکند و لا یفر و عدم صدق السفر قطع  
 در مرکب دغانی ساخته قوم نصرانی که مسافت بعیده

قصر و اتمام

در صورتی که  
سایر



در ساعت عدیده بپسخت شدیده طی میکند چنانچه در یک  
روز از وطن بفریت و از غربت بوطن تزدومی نماید تردد است  
و نشاء آن تحقق مسافت معتبر و وشک در صدق سفر و  
استصحاب حکم ضرکه اول مستدعی قصر است و ثانی و ثالث  
مقتضی اتمام . فالاحوط الجمع فی مثل هذا اللقاه . والله اعلم  
بالاحکام مسئله خامسه مکلف اگر در محل قصر با وجود علم  
قصر اتمام نماید ولو تیر عا نمازش باطل است و اگر با صل حکم  
قصر و اتمام آگاه نیست و بجای قصر اتمام کرد و معتقرا و اگر اتفاقا  
قصر کرد و غیر معتبر باید که باز نماز را بقصر اعاده کند لکن ما قصدنا  
فقدنا و ما وجدنا لکن قصدنا و اذ نحن من ذلک ما اذا  
قصر مع الجهل و الارادة . فقد احاد الله فيما ارادة . و القرية  
شروط و العبادة فاخذ عنها فالابن فسادة . و اگر با صل حکم آگاه  
است و محل قصر یا بدیگر احکام آن جا نل است میانیکه در مقامیکه

قصر و اتمام

قصر و اتمام

اتمام واجب است بسبب جهل بوجوب آن قصر کند نمازش  
باطل است . و اگر مسئله قصر را میدانست و بوقت نماز خواندن  
سهوا اتمام کرد پس اگر بوقت باقی است اعاده کند و الا قصنا  
نیست مسئله سادسه چون مسافر بوطن یا بموضع مستیطان  
نخود برسد بجز در سیدن اتمام میکند کما عرفت و اگر بیدریس  
و دیگر برسد پس اگر نیت اقامت ده روز نماید اتمام میکند و الا  
قصر و اگر بعد از غم اقامت ده روز فسخ غم و قصد سفر کند  
پس اگر بعد از غم اقامت یک نماز را بجا آورده باشد باقی نماز را  
که در آن موضع میکند با تمام بخواند و الا بطور قصر و اگر متر و میماند  
تا سی روز نماز بقصر بخواند . هر گاه تا این مدت در تردد بگذراند  
و بعد از آن اتمام می نماید مسئله سابعه در مکة معطوره و مدینه مشرفه  
و مسجد جامع کوفه و حائر کربلا در میان قصر و اتمام تخریب است و اگر  
الاول . و الثانی فضل . و حائر حسین مکانیست که سوره شهادت

اتمام واجب

۷



و مسی را ترا احاطه کرده است نه سوره شمس یعنی صحن بهشتان ملک  
 آشیان با عمارتیکه در آن است به شایسته است  
 چنانکه از زمین جنت میس گویند که در ایامی که متوکل  
 حکم کرد که آب فرات را بخریج مقدس جاری کنند تا تراب شود  
 حکمش جاری نشد و آب بر دوستان زمین پاک روی هم افتاده  
 سرخسیر و ارمیگشت و بقطره بان محل شریف نرسیدند و لفظ در  
 زندگی و تنگی شاه شهباه یک قطره آبی بلب او نرسید تا این است  
 که چون بر قدش سر دادند بحیران شده آب و متعلق گردید با  
 رکن و هم در نماز طواف و نذر و عهد و عین بدانکه نماز طواف  
 دو رکعت است در رکعت اولی بعد از سوره حمد و در ثانیه  
 سوره توحید است و می باید که بعد از طواف و قبل  
 شروع در سعی بجاء آورد و فوریت بجهت است پس اگر طواف  
 واجب است مقام این نماز مقام ابراهیم علیه السلام است

نماز طواف و نذر

باید سعی صحیح  
طواف صحیح

والا هر که از مسجد الحرام خواسته باشد بگذارد و اما نذر و عهد و قسم پس  
 بر سه با هم در احکام یکسانند و در صیغه فرق است پس صیغه نذر  
 الله علی ان عوفیت ان اصلی رکعتین مثلاً و صیغه عهد عاهدت  
 الله علی بنا و صیغه قسم والله لا اصلین رکعتین یوم الخمیس مثلاً  
 و اینقدر باید که منظور و معنی باشد که نماز نذر و کفایتش کیفیت  
 نماز شرعی باشد نه بیعت غیر مشروع مثل دو رکعت چهار  
 رکوع و نماز عید یا کسوف را نذر کردن که در غیر وقتش بخواند  
 ظاهر اصح نیست و اگر مطلق نذر بکند و قید مکان و زمان نکند  
 نذر منعقد میشود و در هر مکانی و زمانی که خواسته باشد بجا  
 می آید و احوط آنست که یک رکعت یا سه رکعت یا چهار رکعت  
 بیک سلام نذر نکند و اگر مشرود است که شش رکعت نذر  
 کرده بود یا هشت رکعت شش رکعت بسه سلام کفایت  
 میکند و هشت رکعت چهار سلام احوط است و هرگاه نماز را

نماز طواف و نذر

باید سعی صحیح  
طواف صحیح



با وجود تحقق شرط انقطاع نذر کند و عیال جاهل نیارد کفاره لازم نیست  
 و کفاره همین طعام ده مسکین یا کسوت ایشان یا آزاد کردن یک  
 برده و اگر ممکن نباشد پس سه روزه روزه است و در اطعام یک نذر  
 طعام که در قیمت متوسط باشد و در کسوت یک لباس کافی  
 است و در برده ایمان معتبر است و در صیام روزه هاراپی در  
 نگاه داشتن در کار است و کفاره نذر و عمد نذر بعضی همین کفاره  
 همین روز و اکثر علماء کفاره روزه ماه صیام یعنی عتق رقیب یا طعام  
 شصت مسکین یا روزه دو ماه پی در پی میباشد و البته  
 مع کونه احوط نقل علیه الاجل قلا بد من الاتباع رکن باز و هم  
 و بعض نمازهای مندوبه مرغوبه و در آن هفت فصل است فصل  
 اول در نماز شب و آن یازده رکعت است و در رکعت  
 اول آن در هر رکعتی بعد از حمد سی مرتبه سوره توحید و در ششم  
 رکعت باقیه سوره طوال مثل انعام و کف هر گاه وقت و ساعت

نماز طواف نذر عیال

دشمنه باشد و خواندن سوره طولانی در رکعت اولی و سوره مختصر  
 در ثانیه سون است و چون هشتاد رکعت باین پنج بجای آرد  
 و در شفق و وتر که مجموع سه رکعت است و قل اعوذ برب الفلق  
 قل اعوذ برب الناس نقل هو الواحد یا در هر سه رکعت قل اعوذ  
 بخواند و عن ابی عبد الله علیه السلام قل کان ابی یقول قل  
 هو الله احد یعدل ثلث القرآن و کان یحب ان یجهرها فی  
 الوتر لیکون القرآن کله و در رکعت دوم از شفق قنوت نیست  
 و در قنوت و ترهفتا و مرتبه استغفار و کده است باین طریق  
 که استغفر الله و اتوب الیه یا استغفر الله ربی و اتوب الیه  
 یا استغفر الله کجری طلبی و جرمی و اسوائی فی امی و اتوب  
 الیه و هفت مرتبه بگوید هذا مقام العائد بک من النار و  
 سنت است که در حال استغفار دست چپ را بلند بگیرد و  
 بدست راست بشمارد و سه صد مرتبه العفو بگوید و مشهور است

نماز شب

بی بی



که از برای جهل شخص یا بیشتر از برادران مومنین یا بنظر حق  
 بکنه اللهم اغفر لفلان و فلان و اضعف الناس سید محمد علی  
 از جمیع احباب و طلاب التماس دار و که فقیر را بخاطر آرزو  
 و حیا و میتا از دعا محروم نگذارند و مراعات ترتیب یعنی اولاً  
 برای مومنین و ثانیاً استغفار و ثالثاً العفو گفتن خوبست  
 و عن معویة بن عمار قال سمعت ابا عبد الله یقول فی  
 قول الله عزوجل و بالاسما دعهم لیستغفروا فی الوتر فی  
 اخر اللیل سبعین موة و توظیف دعا را مستندی ذکر کرده  
 اند لکن از نحو مات معلوم است که دعا فی نفسه خصوصاً چنین  
 وقت و چنین حال البتة مندوب است و اگر دیر بیدار شود  
 بسدر رکعت شفع و و تراکتفا بکند فصل دوم در نماز اول ماه  
 و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از فاتحه سی مرتبه  
 قل هو الله احد و در دوم بعد از حمد سی مرتبه انا انزلنا سحابة

نماز شب

و هر چه پیشتر شود تصدق کند و باین عمل سلامت تمام ماه را می خورد  
 و بعد از نماز بگوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْاَرْضِ  
 اِلَّا عَلٰی اللّٰهِ رُزِقُهَا و یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا و مُسَوِّدَ عَظْمِهَا کُلِّ ذَرَّةٍ وَ کَانَ  
 مُبِیْنًا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ و ان یمسک الله بصر فلان کما  
 له الا هو و ان یردک بخیر فلا راد لفضله نصیب به من  
 یتساءر من عباده و هو العفو و الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم  
 سبیح الله بعد عشر کبیراً ما شاء الله لا قوة الا بالله حسبنا  
 الله و نعم الوکیل و اقولن امری الی الله ان الله بصیر بالعباد  
 و لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین رب انی  
 لما انزلت الی من خیر فقیر رب لا تدس فی فراوانت  
 خیر الوادین فصل سوم در نماز تحیت مسجد و آنهم دو رکعت  
 است بهر سوره که خواهد و کتفا بحد هم میتواند کرد و باین نماز  
 کراهتی که در عبور کردن از مسجد است دور میشود و دور نیست

نماز تحیت

کتاب الصلوة



که اگر نماز فریضه یا نافله مخصوصه را بخوانند کار نماز تحیت یکن  
 فصل چهارم در نماز شکر و آنهم دو رکعت است عن الصادق  
 علیه السلام قل اذا النعم الله عليك بنعمة فصل دكعتین تقرأ  
 فی الاوّلی بعتامة الكتاب وقل هو الله احد و تقرأ فی الثانية بقرآن  
 الكتاب وقل یا ایها الكافرون و تقول فی الرکعة الاوّلی فی  
 ركوعك و سجودك الحمد لله شكرا شكرا اوحدا و تقول فی الرکعة  
 الثانية فی ركوعك و سجودك الحمد لله الذي استجاب دعائي  
 و اعطاني مسألتي فصل پنجم در نماز استخاره و بیان آن است  
 چند مطلب است مطلب اول در معنی استخاره بدانکه استخاره  
 چند معنی دارد یکی طلب خیر از خداوند عالم باین صورت که امری  
 پیش خود مشخص کرده است و غم بر آن دارد لکن دعا از جناب  
 باری میکند که خداوند این امر را برای من تنبیه خوب بگردانی  
 و در آن برکت کرامت کنی و دوم طلب غم یعنی بر امری از امری

نماز استخاره

که مشخص است میخواهد که خداوند عالم برایش توفیق کرامت فرماید  
 تا آنرا بعمل بیاورد سوم اینکه در امری از امور تردد دارد که بکند  
 یا نکند یا اینکه اگر کند چه کیفیت کند مثل اینکه تدارک سفر بید یا بپزند  
 یا اینکه از راه خشکی بروید یا از دریا و میخواهد که ترددش رفع شود و یک  
 امر متعین گردد و در زمان سابق استخاره بدو معنی اول مشهور بود  
 و دعاهای آن مانور است و درین زمان استخاره بمعنی اخیر مروج  
 شده مطلب دوم در اقسام استخاره و آن چند قسم است یکی  
 استخاره ذات الرقاع و دوم بقران سوم تبسج و در اینجا قسم  
 اول مذکور میشود از جناب صادق علیه السلام منقول است که  
 فرمود وقتیکه اراده امری داشته باشی پیشش رقع بگیر  
 و بر سر رقع از ان بنویس بسم الله الرحمن الرحیم خیرة من الله  
 العزیز الحکیم لفلان بن فلانة فعل و بر سر رقع دیگر همچنین ببال  
 تفعل و همه رقعات را زیر مصلاهی خود بگذارد و دو رکعت نماز

نماز استخاره

بن  
ن



بکن پس چون فارغ شوی پس سجده برو صد مرتبه بگو استغفر الله  
 خبیرة فی عافیة بعد در دست بنشین و بگو اللهم خذنی و اخرجنی  
 فی جمیع اموری فی بیس منک و عافیة و بعد بر قعات دست  
 بزنی و آنخار را پر کنده بکن و یک یک را بر آری اگر سه رقع  
 فعل بر آید کاریکه میخواستی بکن اگر سه رقع لا تفعل بر آید بکن اگر یکی  
 افعول دیگری لا تفعل بر آید پس تا پنج رقع بر آید بر اکثر  
 آن عمل بکن یعنی اگر سه تا فعل است و دو تا لا تفعل آن کار بکن  
 و اگر سه تا لا تفعل است مکن و رقع ششمی را بگذار که حاجت بان  
 نیست و شهید علیه الرحمه در نقلیه نوشت که غسل بکن بعد رقع  
 را بنویسد و ذکر غسل در اصل روایت نیست کما سمعت لیکن  
 چون نماز غسل فی نفسه راجح است پس ازین مگر گفته باشد که متوجه آنرا  
 بملاحظه اینکه غسل در اجابت دعای طلبیت وارد بجا آید یا نظر  
 باینکه استخاره از جمله حاجات است و غسل در نماز حاجت منصوص است

استخاره

بلا و خبر سماعه وارد شده که غسل الاستخاره مستحب و از فقہ مشهور  
 منقول است و غسل الاستخاره و غسل طلب الخواجج من الله  
 تبارک و تعالی و سید ابن طاووس بر استخاره ذات الرقاع  
 و دعوی جماع کرده و گفته است که نماز استخاره را بطریق بخواند  
 که در امر خود متحیر است و بشدت اضطراب در او و میداند که  
 مصلحت کار او را بغیر علم الغیب کسی نمیداند و بتوجه تمام خضوع  
 و خشوع و نیت پاک و فالص نماز را بجا آورد و گفته است که اگر  
 پی در پی سه رقع امر بر آید خیر محض است و اگر میم سه رقع  
 نخی بر آید شر محض است و اگر تفرق بر آید خیر و شر هر دو در آن  
 کار با اختلاف زمان خواهد بود و مطلب سوم در حکام استخاره  
 و در آن چند فائده است فائده اولی مخالفت استخاره شرعاً  
 حرام نیست و لکن نجوس است و اردینا نچه ضعیف و در خصوص دعوی  
 و غیر خودش با جوانی که صاحب مال و جمال و کمال قاری و قرآن

استخاره

و از زمره

بجای



و از زعفران متقیان و پریز کاران بود از فقیر التماس استخاره کرد  
 استخاره خوب نیاید حیرت و است و از زمانی نگذشت که  
 آن مرد بیچاره مرجم شد و صلوات استخاره معلوم و همچنین  
 بارها و در کارها منافع و مصالح بطور آمد که ذکرش بطول  
 می انجامد. فائده ثانیه اگر استخاره مطلق کرده است یعنی قید  
 صفتی و تاریخی نیست و مانعت برآمد و دیگر آن کار را نکند  
 و اگر مقید بوده است پس در غیر آن تاریخ و آن صفت آن فعل  
 را بی استخاره و با استخاره میتواند کرد فائده ثالثه استخاره بر فعل  
 واجب یا حرام یا کار عوام و بی محل است و اگر میکند واجب یا  
 ترک و حرام را واقع نمیتواند کرد آری اگر فعل واجب است مقید  
 بقید بکند مثل اینکه نذر مطلق را استخاره بکند که فرمایند  
 مضایقه ندارد فائده رابعه اولی آنست که استخاره خود بکند  
 و از دیگر بے التماس کردن هم عمیب ندارد چرا که در میان علما

استخاره

و صلحا مر سوم بوده است و چون استخاره استخاره است و استخاره حاجت  
 از خداست و دیگر بے را که از خود بهتر و صالح تر میداند و شفیع  
 میگردد و اند و بعضی علما بر جواز این فعل ده دلیل نوشته اند و  
 خواب بعضی صلحا را حکایت کرده اند و لکن در صورتیکه التماس  
 از دیگر بے کرده است خودش خشوع و خضوع بدرگاه الهی  
 بکند و آن شخص دیگر باین نیت استخاره کند که آیا مشوره باین شخص  
 ملتزم بدید تا که خیر خوبی برایش کار حاصل شود و فصل ششم  
 در نماز غفیله و آن دو رکعت میان مغرب و عشاء است  
 و احوط آنست که دو رکعت را از نافله مغرب باین کیفیت  
 بکند و در رکعت اولی بعد از حمد و ذالنون اذ ذهب مغاضبا  
 فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت  
 سبحانک انی کنف من الظالمین فاستجبت له و نجیناه من الغم  
 و كذلك نفی المومنین و در روم و عنده مفتح الخیب یعلو

نماز غفیله

لا اله الا انت سبحانک انی کنف من الظالمین فاستجبت له و نجیناه من الغم و كذلك نفی المومنین و در روم و عنده مفتح الخیب یعلو







استلک ان تصلي علي محمد وال محمد افضل بي كذا وكذا  
يا ارحم الراحمين ووجه تسميه اين نماز نماز تسبیح واضح است چه  
در هر رکعت هفتاد پنج مرتبه تسبیحات اربعه را میخوانند که یکی سه  
صد تسبیح در رکعتی و یکبار در دو صد تسبیح در چهار رکعت میشود  
و صلوة جیوه از آن جهت میگویند که جیوه یعنی عطا کردن است  
و جناب رسالت این نماز را بحضرت ابی طالب عطا کرده  
و فرموده الا امنك الا اعطيتك الا اجزوك رکعت و از هم  
در قضا و آن شمله چهار فصل است فصل اول در سبب فوت نماز  
فصل دوم در کیفیت قضا فصل سوم در احکام قضا  
فصل چهارم در قضا نمازهای میت فصل اول  
بدانکه فوت نماز بسبب صغیرین یا جنون یا حیض و نفاس  
یا کفر صلی یا فقدان طهارت مانیه و ترابیه یا غیر این است  
پس این امر مفت امر است در پنج امر اول بالاتفاق قضا است

نماز قضا

و در امرت ششم اختلاف است و احوط قضا است و در امر ششم  
قضا واجب است پس اگر نماز یومیه را عمدا یا سهوا یا بسبب  
خواب فتن یا وجود تحقق شرائط تکلیف و وجوب و صحت  
نخواند قضا میکند و مراد از جنون جنون مستوجب است و  
عشی که تمام وقت نماز را فرا گیرد و در نیت که در حکم جنون  
باشد و اگر از اول زوال مثلا عارض شد و آخر روز بر طرف گردید  
یا بالعکس قضای نماز ظنیر لازم است و اگر خودش بنابر  
خورد یا چیزی نمیدیم یعنی آنچه خواب می آرد تناول کرد و بنابر  
نماز فوت شد قضا لازم میشود و هرگاه مسلمان زاده بعد بلوغ  
از دین حق العیاذ بالله برگشت پس قتلش در شرع واجب است  
و آتش در مقصورت مقبول نیست و اگر ماکم شرع بر او تسلط  
نشد و او توبه کرد و توبه اش علی الاقوی در میان خود و خدا  
مقبول است و نمازهای راکه در زمان ارتداد خوانده است

نماز قضا

قضا  
ببین

در  
قضا



قضای کند و همچنین اگر کافر صلی اسلام آورد و مرتد شد و باز  
 با اسلام رجوع کرد و فوائت زمان روزه را قضا میکند و اگر مستحب  
 شود نماز با نیکه در ایام تن بر طریق حق نخوانده است قضا  
 ندارد و همچنین غالی بلیه آنچه سنی بر طریق خود نخوانده باشد آنرا  
 بر طریق حق قضا میکند مسئله ضرورت کرده است هر نماز واجب  
 که فوت شود قضایش واجب بوده باشد فان القضاء باجم  
 جدید و لا قضاء للجمعة والعید فصل دوم در کیفیت  
 قضا بدانکه در قضا ترتیب نماز با بر نبجکه فوت شده است  
 در صورت علم واجب است و اگر نمی دانند که کدام نماز اول فوت  
 کرده است پس در نیست که ترتیب در نیصورت خواهد  
 نباشد و لیکن احوط آنست که مکرر بخواند تا ترتیب حاصل شود  
 و همچنین احوط آنست که نماز قضا را بر نماز او مقدم دارد و  
 او را تا آخر وقت مؤخر کند مخصوصا هرگاه یک نماز برزده او

نماز قضا

رو بوده باشد لا یتما و صور تیکه نماز همان روز قضا شده باشد  
 چه یک نماز و چه زیاده و اگر در حضرت فوت شده است تماما قضا میکند  
 اگر چه وقت قضا در سفر بوده باشد و همچنین بالعکس یعنی اگر نماز  
 در سفر فوت شده است پس در حضر شکسته قضای کند و اگر در حضر  
 وقت نماز داخل شد و نماز نخوانده سفر کرد و باز نماز نخواند تا آنکه  
 وقتش گذشت باید بطور قصر قضا کند و اگر در سفر با وجود دخول  
 وقت نماز نکرده و در حضر هم وقت باقی بود و نخواند بعد از قضا  
 وقت تماما قضا کند و قضا را وقتی معین نیست با معنی که  
 قضای نماز ظهرین را هنگام شب و قضای مغربین را روزانه  
 بجای می تواند آورد و چنانچه در حدیث است لکن جهرا و اخفات صلوة  
 قائمه را نگاه میدارد و اگر از نماز با یس پنجگانه حضرت یک نماز از ترش  
 فوت شده است و نمیداند که کدام یکی است سه نماز میکند یک  
 نماز صبح و یک نماز مغرب و یک چهار رکعتی به نیت مافی الذمه

نماز قضا

بجای می تواند آورد و چنانچه در حدیث است لکن جهرا و اخفات صلوة  
 قائمه را نگاه میدارد و اگر از نماز با یس پنجگانه حضرت یک نماز از ترش  
 فوت شده است و نمیداند که کدام یکی است سه نماز میکند یک  
 نماز صبح و یک نماز مغرب و یک چهار رکعتی به نیت مافی الذمه

در حدیث آمده است که هر نماز واجب که فوت شود باید در وقت آن قضا شود و اگر در وقت آن قضا نشود باید در وقت دیگر قضا شود و اگر در وقت دیگر قضا نشود باید در وقت بعد از آن قضا شود و اگر در وقت بعد از آن قضا نشود باید در وقت بعد از آن قضا شود







قضای نمازیت

فصل چهارم در قضای نمازهای میت و آن مشتمل بر  
 دو مقاله مقاله اولی در قضای نمازهاست پس در اول  
 چند مسئله است مسئله اول هرگاه شخص مومن نماز را بسبب عذر  
 ترک کرده باشد پس بزرگتر ایمی باید که آنرا قضا کند پس اگر دختر  
 از بزرگتر باشد بر او قضا واجب نیست و در پسر بزرگ شرط  
 نیست که وقت فوت پدرش حاضر و بالغ بوده باشد پس اگر  
 در صین فوت طفل نابالغ بوده است یا اینکه غائب بود و  
 بعد از یک و سال خبر شد درین هر دو صورت قضای نمازها  
 پدر بر او واجب است و اگر شخصی نماز را بی عذر ترک کرده و وقت  
 مرگ وصیت هم نکرده و در وصیت که هر وقت قضا ب  
 نمازهایش واجب نباشد و لیکن احوط و خوب قضا بروی  
 است بلکه فی الجمله این قول قوی است مسئله دوم  
 اگر کسی تبرعاً نماز مینماید یا قضا کند میت هم فارغ الذمه

# کتاب محمد کاظم

## ارژنگ حین

نگارخانه اصول خوش نویسی و شرح اقسام خطوط که جسکے سامنے خطوط شاعری  
 بے نور ہر اور موقع مانی بے رنگ بے دستور ہر

## جسکے

صاحب دستگاہ فن خوشنویسی سے خوب آگاہ رشک میر عابدی دہلی ساہو  
 صاحب ٹی انیسٹر مدراس ضلع ہالیون

## تصنیف کیا اور

بہ پسندیدگی جناب مستطاب ڈاکٹر صاحب بہادر سررشتہ تعلیم مالک  
 مغربی و شمالی داخل سررشتہ تعلیم ہوا

## اب بعد تصحیح و نظر ثانی مصنف موصوف کے

بہ ترتیب نو و باضافہ قطعات جدیدہ فوائد نیر

ماہ مارچ ۱۸۸۲ ع

مطبعہ نیشنل پبلسنگز قراقرم پبلشرز  
 سٹی سٹریٹ کراچی

قیمت پختہ فی جلد ۸



### بیان رسم الخط و املا

خوشنویس کو واقفیت قواعد و ضوابط رسم الخط و املا و صحت الفاظ صحت و رسم ہے تاکہ الفاظ خلاف رسم الخط اور غلط نہ لکھے مثلاً **صملا** کو الف و تاء مستطیل سے یا ملا کر لکھنا اور الفاظ کا جنکا جدا لکھنا مناسب ہے جیسے رو بکاری پجھری کلکڑی ضلع بریل کو اس طرح - رو بکار پجھری کلکڑی ضلع بریل - یا جیسے اسامی کو الف ممدودہ سے لکھنا اور مفصل بیان اسکا ہماری کتاب **معیار الاملا** میں موجود ہے **مشاء الاطلاع علیہ** **قلین جمع الیہ** بخصوص قطع الفاظ سے محترز رہنا چاہیے یعنی کلمہ کا کچھ جز ایک سطر میں اور باقی جز سطر دوم میں لکھنا مثلاً لفظ زید کی ز ایک سطر میں اور ی سطر دوم میں بلکہ کرب اسم و حرف جیسے گہ سے اور مرکب اضافی و توصیفی مثلاً غلام زید اور مرد قابل میں بھی قطع غیر مستحسن ہے اور مرکب استراحتی مثل گلزار و خدمتگار و پری چہرہ و کبک حسد ام میں تو قطع معیوب ہے اور چونکہ اکثر حروف متشابه میں صرف نقطہ ہی باعث تمیز ہے پس رفع التباس کے واسطے نقطہ دینا حروف مجسمہ پر ضرور ہے اور نیز کاف عجمی پر دوم کز لگانا چاہیے اور تاء و وال و راء فقید ہندی کے واسطے حرف طابقلم باریک اوپر لکھنا چاہیے جیسے ٹ ڈ ژ اور متاخرین اردو نے اور بھی چند امور کا التزام اختیار کیا ہے یعنی یاسے معروف کے واسطے یاسے مدور اور یاسے مجهول کے واسطے یاسے درآ آخر لفظ میں استعمال کرتے ہیں جیسے دوستی تم سے اور جان یار بعد حروف مفتوح کے واقع ہو تو دائرہ او سکا بخط شفیقہ لکھتے ہیں جیسے ہو بمعنی است او جس جگہ الفاظ ہندی میں آئے ہوں مخلوط تلفظ واقع ہوتی ہے وہاں ہاسے چشمہ دار استعمال کرتے ہیں جیسے ٹھا کر و مجھے وغیرہ +

### بیان وصل و فصل و کرسی الفاظ

تحریر مرکبات میں وصل و فصل و کرسی الفاظ کا لحاظ لکھنا چاہیے وصل و فصل کے لحاظ سے رفع اس نقصان کا ہے کہ سطر کے بعض حروف و الفاظ باہم بہت پیوستہ اور بعض بہت فاصلہ پر ہوں اور لحاظ کرسی نشینی سے یہ عجیب اصلاح پذیر ہوگا کہ بعض حروف سطر کے تلے کو جھک آویں اور بعض اوپر کو چڑھ جاویں پس چاہیے کہ فاصلہ الفاظ کا بہت راجعین اور بقدر مناسب ہو اور سطر راست ہو خاکسار تحریر حروف مفرد میں ہی اونکی بھی مثال لکھنا ہے - مثلاً جو حروف دائرہ دار ہیں سطر اول کا ایک خط مستقیم میں ہو اور علی نہ القیاس کلمہ ہر دائرہ کا ایک خط مستقیم سے جاس ہو عرض جملہ دائرہ و خط مستقیم متوازیہ کے درمیان واقع ہوں ہواے اسکے سطر اول میں ہے اور شکم و سرود و سر و دائرہ **ش و ص** و ع و پ اسے ط ایک سید ہو میں اور نیز سر **ش** **ط و ف** ایک خط میں اور سطر دوم میں **ش و ق** و شکم و تھہہ و ک م و گردن **ی** ایک سید میں ہوں اور نیز **سک و ک و ل و لا و تھہہ و وے** ایک خط میں ہوں اور **ط و بالاسے ص** لکھنا چاہیے اور **سرم پاسل** سے شروع کیا جاوے اور **و کون کے** اوپر **سرم** کے سید میں لکھنا چاہیے اور **و کو اسطرح** کہ خط **ماس و دائرہ** سے شکم او سکا مس کرے اور فاصلہ **میں ادب و ج و ک و ل و م و ن و د و آئر** **ش و ص و ع** ایک ایک نقطہ کا ہو اور درمیان **ج و د و ذ و س و و نقطہ کا و د** **د و آئر** **س و ش** ایک دائرہ یعنی س نقطہ کا اور **ش و ن** تحریر ہر دو سطر تعلیم مقدمات میں اور بھی چند امور کا لحاظ کرتے ہیں یعنی حرف ک سطر دوم محاذی **ادب** سطر اول کے ہو اور علی نہ القیاس **ش و ش** **ش و تھہہ و وے** **و د و آئر** **ج و ل و ع و م** حروف **ط و لا** ہر دو سطر میں محاذی واقع ہوں اندرین صورت ک کو **سرق** سے شروع کرنا چاہیے + +





کتابخانه مجلس شورای ملی  
تهران ۱۳۲۲

مشق بدوزد بر ورق مشق دست  
مشق دو ایت و قلم را شکست

او گفت ایای عاشق درین سب  
جز خال و خط و خیال ما شقی است

کتابخانه آیت الله العظمی  
کتابخانه آیت الله العظمی

صنعت کما فضل خلا یز و زما  
چون ساین ن و ل ق مین ن

نگارخانه اصول خوش قلمی و مرصع قواعد هفت خط تعلیمی و نور العمل خان قمر زکین موسوم



تألیف و تصحیح آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر آملی  
تألیف و تصحیح آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر آملی

مطبع فنی نو نشور خط کرسی نسیم  
مطبع فنی نو نشور خط کرسی نسیم





بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد خالق ارض سما و خاک با احترام العباد و بی پرشاد بر ابوی خردت میں خوشنویسان عصر کے  
 عرض رسان ہو کہ خاکسار نے سابق ایک سال مسی بنظم بروی قواعد و قواعد تعلیم میں حساب اللہ شاد فیض بنیاد  
 خداوند نعمت جناب سرتی بی کین صاحب بھادر اسپیکر مد ارض قسمت اول ممالک مغربی کو تالیف کیا تھا  
 اور اس میں تحریر ہوا تھا کہ قواعد و ضوابط و قواعد علم میں مشہور دست لکھو لکھا آج کل بعض اصحاب نے  
 اصل لکھا کہ الکریم اذ اوحد و فی پر عمل کیجیو اور ایک سال کہ حاوی قواعد و ضوابط اکثر خطوط ہو  
 مع تعلیمات لکھی جیو اگرچہ نوشتہ میر الان تعلیم تھا لیکن حکم الامام مورخ محمد ذوقیر سالہ بنا کر از رنگ صحت  
 موسوم کیا و اللہ و ای التوفیق و تو کلت علیک و لایہ ایدب و هو علی کل شیء قدیر  
 مشتمل سات فصل پر فصل اول کیفیت حروف و خط و ایجاد خط و اقسام خط و اسما خوشنویسان  
 فصل دوم خط و صنوع میں فصل سوم خط نام ووزن میں فصل چہارم خط و دستور میں فصل  
 پنجم اسباب کتابت میں فصل ششم تراکیب متفرقہ میں فصل ہفتم فن بلدیہ میں فصل اول  
 کیفیت حروف و خط و ایجاد خط و اقسام خط و اسما خوشنویسان و اضحیح ہو کہ جب دو شہو جدا ہیں باہم  
 سختی سے ملجاوین جسکو قریع کہتے ہیں یا دو شہو باہم پیوستہ ہیں یکبارگی علمدہ ہو جاوین جسکو قطع کہتے ہیں  
 یہ سبب توجہ ہوا ہے خط کے ایک کیفیت خاص جسکو آواز کہتے ہیں پیدا ہوتی ہو اور ہوا کو کیفیت دیگر  
 عارض ہو جاوین جو باعث تیز کر ایک دوسرے میں مشتمل خفیف و ثقیل ہونا یا غنہ ہونا ہو اکایا حلق سے  
 بزرگ و نکلنا وغیرہ اسکا نام حرفت اور حرفت کو اسکا اسم خاص طائفہ زید کا نام مقرر ہو میں جسکو خط کہتے ہیں جس

خط ہندی ہونے پرانی یونانی و عبری و قبطی و معقلی و کوفی و شصیری و حبشی و ریحانی و رومانی وغیرہ اور  
 واضح خط میں اختلاف ہے بعض نے کہا جو کہ جب ایزد جل سبحانہ نے آدم علیہ السلام کو ہر شے کے  
 نام اور فوائد اور منافع پر آگاہی عنایت کی فوائد قلم بھی او سکے ضمیر میں معلوم ہوئے اور  
 آدم علیہ السلام نے شیت علیہ السلام کو مطلع کیا اور انھوں نے خط ایجاد کیا اور بعض ابتدا  
 خط کی ادیس علیہ السلام سے بتلاتے ہیں فقط اور عروہ بن زبیر اور عبد اللہ بن عمرو بن عاص  
 روایت ہے کہ آدم علیہ السلام نے تین سو برس قبل اپنی وفات سے اپنے فرزند نوح میں سے ہر گز وہ  
 کیواسطے جب زبان مقرر کی تھی کہ کئی تختیان بنا دیں اور ہر زبان کو واسطہ ایک خط ایجاد کر کے  
 اون تختیوں پر لکھا اور انکو آگ میں پکا یا جن تختیوں پر لغات عرب لکھی تھے وہ طوفان نوح میں  
 غرق ہو گئیں جیسا اسماعیل علیہ السلام نے کرمین وطن کیا ایک ات کو خواب میں دیکھا کہ وہ آج  
 میں ایک خزانہ مدفون ہے صحیح ہوتے ہی اوس پہاڑ پر پہنچ کر تلاش خزانہ میں مصروف ہوئے  
 ایک تختی بڑی عزیز اور طویل ملی اور خط عجیب و سپر لکھا ہوا حیرت میں ہو گئے اور دعا ملی کہ یا  
 باری تعالیٰ مجھ کو ان خطوط کی اسل پر مطلع کر حق تعالیٰ نے جبریل علیہ السلام کو بھیجا اور انھوں نے  
 حقیقت خط اور لغت عرب پر مطلع کیا اور عبد اللہ بن عباس سے منقول ہے کہ اول شخص جس نے  
 خط اور لغت عرب ایجاد کیا اسماعیل علیہ السلام تھے اور زمان سلف میں ملک عرب میں خط  
 معقلی تھا کہ جسکو ایجاد اور اس علیہ السلام کا کہتے ہیں بعد ازاں خط کوفی ایجاد کیا گیا اور اکثر فرق  
 خطوط میں باعتبار سطح اور دور کے جو چنانچہ خط کوفی کا ایک انگ دور ہو اور باقی سطح اور خط معقلی بالکل  
 سطح اور قدیم عمارت کے کتارہ اکثر خط معقلی میں ہیں پھر سلسلہ عربی میں بن مقلاہ نو خط معقلی کوفی وغیرہ  
 چہ خط ایجاد کیے تھے نوستیج محقق نسخ ریحان رقاہ ثلث نسخ میں دانگ  
 دور ہوتا ہے اور چار دانگ سطح جلی کو ثلث کتبہ میں اور خطی کوفی نسخ اور توتیسع و رقاہ میں سارحو  
 چار دانگ دور ہو ڈیڑھ دانگ سطح جلی کو توتیسع کہتے ہیں اور خطی کوفی نسخ اور محقق و ریحان میں  
 سارحو چار دانگ سطح ہو اور ڈیڑھ دانگ دور جلی کو محقق نسخی کوفی ریحان کہتے ہیں نقل میں بلال  
 نے کہ ابن ابوب کو نام سے مشہور ہو چھٹون خط کو خوب لکھا اور باقوت نے کمال حاصل  
 کیا او سکوبعد او سکو چھ شاکر دنا مور ہو اول شیخ احمد کہ شیخ زاوہ سمروردی کے نام سے مشہور ہے

عنايت قديم زمانه  
 بن بجای خود ستمند ہون  
 کا تصویر بن ستمند ہون  
 اور حرف و اسطے لکھا ہوا  
 کی تصویر بنا دیڑھ دانگ  
 قدیم مصری اور قدیم  
 امریکائی حروف تہجی  
 کے بارے میں بعض عقائد  
 لکھے ہیں ان عقائد میں  
 ایک لکھن میں ان عقائد  
 چنانچہ عرب میں ان عقائد  
 ہم نے لکھے ہیں ان عقائد  
 فلسفین کو ان عقائد  
 دان قریب سے ان عقائد  
 سابقین کو ان عقائد  
 ہم نے لکھے ہیں ان عقائد  
 بن مقلاہ نو خط معقلی  
 کوفی وغیرہ  
 چہ خط ایجاد کیے تھے  
 نوستیج محقق نسخ  
 ریحان رقاہ ثلث نسخ  
 میں دانگ  
 دور ہوتا ہے اور چار  
 دانگ سطح جلی کو ثلث  
 کتبہ میں اور خطی کوفی  
 نسخ اور توتیسع و رقاہ  
 میں سارحو چار دانگ  
 دور ہو ڈیڑھ دانگ  
 سطح جلی کو توتیسع  
 کہتے ہیں اور خطی کوفی  
 نسخ اور محقق و ریحان  
 میں سارحو چار دانگ  
 سطح ہو اور ڈیڑھ دانگ  
 دور جلی کو محقق نسخی  
 کوفی ریحان کہتے ہیں  
 نقل میں بلال نے کہ ابن  
 ابوب کو نام سے مشہور  
 ہو چھٹون خط کو خوب  
 لکھا اور باقوت نے کمال  
 حاصل کیا او سکوبعد  
 او سکو چھ شاکر دنا  
 مور ہو اول شیخ احمد  
 کہ شیخ زاوہ سمروردی  
 کے نام سے مشہور ہے



دوم ارغون کابلی سٹوم مولانا یوسف مشہدی چہارم مولانا مبارک شاہ زرین قلم سید رشید شاہ  
 میرجی من بعد تقاع و توفیق سے استنباط کر ایک خط تعلیق ایجاد ہوا چنانچہ مولانا جبار فرما رہے قطعہ  
 کاتبان اہفت خط ہائے بزرگ مختلف مثلث و مربع و مستطیل و توفیق و تقاع + بعد از ان تعلیق آن  
 خط سے کس اہل علم از خط توفیق استنباط کر دنا اختراع + خط تعلیق کا سطح نہایت کم ہو خواجہ تاج  
 سلیمانی نو کہ چھ خط سابق میں خوشنویس تھا خط تعلیق کو خوب لکھا اور متاخرین میں مولانا عبدالحی کہ  
 ابو سعید مرزا کا منشی تھا اس خط میں کمال مشق رکھتا تھا اور مولانا درویش اس سے بھی اندھا اور کتب  
 کہ چھ عمدہ صاحبقران میں خواجہ میر علی تبریزی نے نسخ اور تعلیق سوا تھو ان خط نستعلیق ایجاد کیا  
 اسی سے نام اور کا نستعلیق لکھا گیا وہ تمام دور ہوا اسکے دو شاگرد کمال ہو ایک مولانا  
 جعفر تبریزی دوم مولانا اطہر لیکن اس امر میں تامل ہے کیونکہ اکثر خوشنویس تعلیق کے حضرت صاحبقران  
 کے عمدہ سے پیشتر کے دیکھتے ہیں آئے ہیں اور اس خط کو خوشنویسوں میں مولانا محمد اوجی ہوا اور سب سے  
 اعلیٰ خوشنویس مولانا سلطان علی مشہدی ہے اگرچہ خواجہ اطہر سے تعلیم نہیں پائی لیکن اس کی تعلیمات  
 سے استفادہ کر کے طرز حاصل کیا اور پھر اسکو چھ شاگرد نامور ہوئے اول سلطان محمد خندان ثم سلطان محمد  
 سوم مولانا علامہ الدین ہروی چہارم خواجہ زین الدین نیشاپوری پنجم شہر قائم شہر شاد شاہ بعد از ان اعلیٰ  
 خوشنویس تعلیق کا مولانا میر علی ہروی ہوا اگرچہ بظاہر خواجہ زین الدین کا شاگرد تھا لیکن  
 خواجہ سلطان علی مشہدی کی تعلیمات سے استفادہ کیا بعد از ان محمد حسین تبریزی اور میر سید شہیدی  
 اور مولانا شاہ محمد نیشاپوری اور مرزا ابراہیم اصفہانی اور ستاد شہو ہوی ہندوستان میں بھی اول  
 خط نستعلیق رائج تھا محمد حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاہ میں خط تعلیق رائج ہوا بعدہ خوشنویسوں  
 نے خط نستعلیق اور تعلیق کو ملا کر لکھتے جسکو خط دیوانی بھی کہتے ہیں ایجاد کیا اور صاحبقران ثانی شہاب الدین محمد  
 شارجھان بادشاہ کو عمدہ خلافت میں رائج ہوا اور علی الخصوص عمدہ وزارت سعد اللہ خان میں مکتوب نگاری  
 اس خط کو رواج پایا اس خط کو چند بھجان بہرین منشی شارجھانی اور محمد جعفر مخاطب بکفایت تالیف  
 تن عالمگیری اور شیخ احمد سہروردی نے کمال کو پہنچایا فقط آوری زمانہ تانہندوستان میں سلیم  
 پنچ کش دہوی شہو میں اوکو شاگردوں میں سے آخرا مرزا فقط آب جاننا چاہیے کہ تعداد حروف  
 میں ہر طلسمے کا اختلاف جو گواہ کتاب میں جن خطوط کا ذکر ہے اور میں ۲۸ حروف

خط تعلیق و تعلیق  
 مولانا جبار فرما رہے قطعہ  
 کاتبان اہفت خط ہائے بزرگ مختلف  
 مثلث و مربع و مستطیل و توفیق و تقاع  
 + بعد از ان تعلیق آن خط سے کس اہل علم  
 از خط توفیق استنباط کر دنا اختراع  
 + خط تعلیق کا سطح نہایت کم ہو خواجہ تاج  
 سلیمانی نو کہ چھ خط سابق میں خوشنویس  
 تھا خط تعلیق کو خوب لکھا اور متاخرین  
 میں مولانا عبدالحی کہ ابو سعید مرزا کا  
 منشی تھا اس خط میں کمال مشق رکھتا تھا  
 اور مولانا درویش اس سے بھی اندھا اور  
 کتب کہ چھ عمدہ صاحبقران میں خواجہ میر  
 علی تبریزی نے نسخ اور تعلیق سوا تھو ان  
 خط نستعلیق ایجاد کیا اسی سے نام اور کا  
 نستعلیق لکھا گیا وہ تمام دور ہوا اسکے  
 دو شاگرد کمال ہو ایک مولانا جعفر  
 تبریزی دوم مولانا اطہر لیکن اس امر  
 میں تامل ہے کیونکہ اکثر خوشنویس  
 تعلیق کے حضرت صاحبقران کے عمدہ سے  
 پیشتر کے دیکھتے ہیں آئے ہیں اور اس  
 خط کو خوشنویسوں میں مولانا محمد اوجی  
 ہوا اور سب سے اعلیٰ خوشنویس مولانا  
 سلطان علی مشہدی ہے اگرچہ خواجہ اطہر  
 سے تعلیم نہیں پائی لیکن اس کی تعلیمات  
 سے استفادہ کر کے طرز حاصل کیا اور  
 پھر اسکو چھ شاگرد نامور ہوئے اول  
 سلطان محمد خندان ثم سلطان محمد سوم  
 مولانا علامہ الدین ہروی چہارم خواجہ  
 زین الدین نیشاپوری پنجم شہر قائم  
 شہر شاد شاہ بعد از ان اعلیٰ خوشنویس  
 تعلیق کا مولانا میر علی ہروی ہوا اگرچہ  
 بظاہر خواجہ زین الدین کا شاگرد تھا  
 لیکن خواجہ سلطان علی مشہدی کی  
 تعلیمات سے استفادہ کیا بعد از ان  
 محمد حسین تبریزی اور میر سید شہیدی  
 اور مولانا شاہ محمد نیشاپوری اور  
 مرزا ابراہیم اصفہانی اور ستاد شہو  
 ہوی ہندوستان میں بھی اول خط  
 نستعلیق رائج تھا محمد حضرت جلال  
 الدین محمد اکبر بادشاہ میں خط  
 تعلیق رائج ہوا بعدہ خوشنویسوں  
 نے خط نستعلیق اور تعلیق کو ملا کر  
 لکھتے جسکو خط دیوانی بھی کہتے ہیں  
 ایجاد کیا اور صاحبقران ثانی شہاب  
 الدین محمد شارجھان بادشاہ کو عمدہ  
 خلافت میں رائج ہوا اور علی  
 الخصوص عمدہ وزارت سعد اللہ خان  
 میں مکتوب نگاری اس خط کو رواج  
 پایا اس خط کو چند بھجان بہرین  
 منشی شارجھانی اور محمد جعفر  
 مخاطب بکفایت تالیف تن عالمگیری  
 اور شیخ احمد سہروردی نے کمال کو  
 پہنچایا فقط آوری زمانہ تانہندوستان  
 میں سلیم پنچ کش دہوی شہو میں  
 اوکو شاگردوں میں سے آخرا مرزا  
 فقط آب جاننا چاہیے کہ تعداد حروف  
 میں ہر طلسمے کا اختلاف جو گواہ  
 کتاب میں جن خطوط کا ذکر ہے اور  
 میں ۲۸ حروف

ہیں اگر ہمزہ اور الفین فرق کیا جائے ورنہ ۱۲۹ اور لام الف جو مفردات میں لکھتے ہیں یہ طریق  
 متاخرین ہو۔ فی الحقیقت حروف مفرد نہیں ہو جو کہ الف ہمیشہ ساکن ہوتا ہے لہذا اسکو ایک حرف سے  
 ملا کر لکھنا چاہیے جس کا اختصاص لام کی ہے کہ لام اور الف میں اتحاد قلبی ہوا اور یہ حروف مراد میں طائی نے زبان  
 ہیر کے حروف عبرانی سے بااختصاصیات و وضع مقرر کی ہیں صورت نام حروف بجز عبرانی ذیل میں رقم ہو

الف	ب	پ	ت	ج	د	ذ	ر	ز	ح	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ر
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱

شاخ ذ من طغ اہل عرب نے زیادت نقاط ایجاد کی  
 من بعد ہر رنگ فارسیوں نے باضادہ نقاط مقرر کی اسطرح جب تحریر اردو دہندہ زبان اس خط  
 میں ہوتی تو نہ ڈراؤنوں نے زیادت طام مقرر کی اور واضح ہو کہ زمان سابق میں حروف پر اعراب  
 یعنی ہیر زبر لکھتے تھے اور بعض متاخرین نے اعراب غیر رنگ سے وسط آسانی کے لگانا اختیار کیا مثلاً  
 اگر سیاہی سے لکھے تو اعراب کو شکر سے لکھا چنانچہ ہیر کا ایک نقطہ اور حرف کے اور زیر کا تلمے  
 اور پیش کا آگے حرف کے اور یہ اعراب ایجاد و تجاج بن یوسف بن من بعد خلیل بن احمد بصری نے  
 کہ واضح علم حروف کا بھی جو باقی نقاط اعراب کی علامت ناموں سے مقرر ہوئے اور لکھنے کا ایجاد کیا کہ ایک  
 رائج ہیں فقط خاکسار کو جو خط معلوم ہیں ان کی تعلیمات مفردات و مرکبات مع پائش حروف آخر کتاب  
 میں لکھتا ہے فصل دوم خطوط مصنومہ کہ بیان ہیں اول خط گلزار ترکیبے و سکی یہ ہے کہ قلم خوشی سے  
 بصورت حلقہ ہوت حروف کی لکھیں جسے الفسکی لکھا اور اسکو حروف میں اقسام گل برگ و ریل پورٹا  
 لوازم گلزار سے نقاشی کریں لیکن پیشتر مشق اس خط کی چاہیے کہ خط نستعلیق سے خوب  
 واقفیت ہو کہ کس جگہ پر حرف کس قدر سطر اور کس جگہ پر ہر ایک لکھا جاتا ہے اور کس جگہ پر لکھنی اور


اور یہ ہر رنگ ہیر  
 کئی خاص شکل  
 میں نہیں لکھتے  
 سب سے پہلے  
 کلمہ با لیسے  
 سائے اور حروف  
 میں ازو تھو لکھتے  
 اول ہیر کی  
 آواز  
 حروف متاخرین  
 حروف سے لکھنا  
 کانی ہے اسطرح  
 ہر حرف کی







ظرافت قن ی اورہ آبے فقطح درس ص طرح کہ ل م و ہ بر تیس دو نون قسم کے  
 حرف تبدیل کر کے لکھے جائیں اول اول سے دوم دوم سے علیٰ ذہا القیاس قطعہ خط تبدیل  
 حروف اس لیے ایجاد ہوا تاکہ کوئی غیر شورازدی سے محرم نہ بنے فقط سے مقبل ہوں قطار  
 حروف غیر منقوط کی جائیں حروف مجملہ مثلاً غریب پروریوں لکھا جاسے ل ۱۱ جمع  
 ہر قطعہ اور اس طرح ہر ایک خط ہے جسکو نظیر کہتے ہیں یعنی ایک دائرہ کے محیط پر  
 جملہ حروف ایجاد کئے ہیں جیسے  
 مقابل کو واقع ہونے پر کسی  
 یہ اون کے لیے بھی ہے  
 نظیر ہمدان کا کھنور  
 ہے یہ ہونا ہی پس  
 شاق کا ہر اور عاق  
 نظیر زمین غریب و یوں لکھیں



نظیر سے پورے ہے اور  
 فوج عوام فصل چہارم

خطوط مستور کے بیان میں شیرینی دو دھریں دار سے نوشادر ملتا اور اس کا فذ پر لکھیں جو  
 نام پر ہونے لگے اگ دکھلائے سے خط سیاہ ظاہر ہوگا آب پیاز و زرد چوڑے نیل و ملا و فوناس  
 و اشترین سے جو پتلہ لکھیں اگ دکھلائے سے خط بن ظاہر ہوگا آب پیاز سے لکھا اگ  
 دکھلا دین خط بن ظاہر ہوگا آب لیمو کے لکھنے سے زرد ظاہر ہوگا آب نارنج سے سرخ خط شیر قاص  
 سے زرد آب نوشادر یا شیر کو سے سرخ ماہ و یا تلخ سرخ سے کھین نا ظاہر ہوگا اگ دکھانے سے  
 ظاہر ہوگا پانی میں جگہ سے خط سیاہ ظاہر ہوگا شیر عورت اور چٹکری سے لکھے اگر پانی میں  
 گر پڑے سرخ ہوگا اگر پتہ کو تین و ز پانی میں لکھیں اس سے کھین سرخ ظاہر ہوگا اگر تھوڑے پتہ تھوڑے سیاہ و ز پتہ  
 سکو ملا کہ فذ پر لکھیں یا آب چغندر سیاہ سے کھین یا خون کو تیز قدر و آب سرد سیاہی لکھیں اس سے کھین  
 تا پیر ہوگا تاریکی شب میں پڑھا جائیگا فصل پنجم اسباب کتابت کے بیان میں واضح ہو کہ حصول خط  
 کے واسطے واقفیت قواعد خط اور پاس موجود ہونا تعلیمات کا ضرور ہے کہ اسکے ملاحظہ کرنے سے  
 نہایت فائدہ ہوتا ہے چنانچہ کتابت پر با سخی خواہی کہ تو خوشنویس باشی بزمان + از جہ

نظیر زمین غریب و یوں لکھیں

لیکن بیرونی استادان + میدار نوشتہ ہای مستلان پیش + بر طرز کوی خط نشان قائم بران +  
 ایضا اگر در سر نور حسن تحریر ہو است + تحریر اساتذہ ترار انہماست + ہر نقش کہ از خامہ  
 استاد بود + در صنعت حسن خط چنان طرز بجاست + اسید واسطے خاکسار نے ہر خط کی تعلیمات  
 شامل کتاب کی پس چاہیے کہ اول حروف مفرد بعدہ مرکبات دو حرفی من بعد قطعہ وغیرہ کی  
 مشق کریں قطعہ چون فراغت ز مفردات آمد + وقت مشق مرکبات آمد + اگر تو تحصیل خط  
 خواہی + ختم او بر مقطعات آمد + اور جب سے قطعے کی مشق شروع کریں حروف لکھنے کی بھی عادت  
 ڈالیں شعر محرف تراش و محرف نویس + یا نذک زمانہ سوز خوشنویس + اور مشق بکثرت  
 کریں کیونکہ محنت اور کثرت مشق خوشخطی کو بڑی موثر ہے ہے بیست کہ تو میخوای خطت  
 خوب گرد ای انیس + مینویس مینویس مینویس + اور چونکہ درست ہونا اسباب کتابت  
 یعنی قلم و مداد و کاغذ کا اور جاننا قاعدہ او کی درستی اور بنانے کا جزو اعظم خوشنویسی کا ہے  
 چنانچہ کسی استاد کا قول ہے قطعہ ایک در شیوہ خط سنی نمائی شدہ روزہ بشنوین نکتہ و  
 چون من پیشین فارغیال + بیخ چیزست کہ جامع گردد با ہم + ہست خطا ط شدن نزد خرد امر  
 محال + قوت دست و وقوف خط و استاد شفیق + طاقت محنت و اسباب کتابت بجمال + اگر ازین  
 بیخ کی راست نگردی مثل + نہ ہفتادہ گرسعی نمائی صد سال + لندا کاغذ و قلم وغیرہ کا بھی بیان ایک لکھ  
 قسم میں کیا جاتا ہے قسم اول کاغذ کے بیان میں بعض کتب سے دریافت ہوتا ہے کہ  
 زمان سابق میں اکثر ولایات میں پوست آہو پر لکھا کرتے تھے چنانچہ اب بھی ملک کن اور سیہ  
 و بنگالہ و کشمیر میں بعض لوگ ایک درخت کے پوست یا درخت تار کے پتوں پر لکھتے ہیں فردوسی  
 شاہنامہ میں لکھتا ہے کہ طہموت شاہ دیوبند کے عہد میں کاغذ ایجاد ہوا فقط اکثر ملکوں میں  
 کاغذ ایجاد ہوتا ہے ملک ہندوستان میں بمقام سیالکوٹ اور کشمیر و دہلی اور اکبر آباد اور فوج  
 اور کالپی اور ملک شرقی میں اکثر جگہ کئی قسم کا کاغذ خوب اور صاف اور مضبوط ہوتا ہے لیکن کاغذ  
 دولت آباد کن کا خوبی اور پرکاری اور سفیدی اور صفائی اور دیر پائی میں بے نظیر ہوتا ہے  
 اور کاغذ سمرقند کا بھی مشہور ہے چنانچہ لکھا ہے ابیات جن کا کاغذ سمرقندی + کنڈیش رو  
 اگر خرد مندی + خط بروصاف و خوب می آید + صاف و پاک از عیوب می آید اور ملک لکھتا

نہادان و مرکبان  
 ہر خط کی تعلیمات  
 اسید واسطے خاکسار نے ہر خط کی تعلیمات  
 چنانچہ کسی استاد کا قول ہے قطعہ ایک در شیوہ خط سنی نمائی شدہ روزہ بشنوین نکتہ و  
 چون من پیشین فارغیال + بیخ چیزست کہ جامع گردد با ہم + ہست خطا ط شدن نزد خرد امر  
 محال + قوت دست و وقوف خط و استاد شفیق + طاقت محنت و اسباب کتابت بجمال + اگر ازین  
 بیخ کی راست نگردی مثل + نہ ہفتادہ گرسعی نمائی صد سال + لندا کاغذ و قلم وغیرہ کا بھی بیان ایک لکھ  
 قسم میں کیا جاتا ہے قسم اول کاغذ کے بیان میں بعض کتب سے دریافت ہوتا ہے کہ  
 زمان سابق میں اکثر ولایات میں پوست آہو پر لکھا کرتے تھے چنانچہ اب بھی ملک کن اور سیہ  
 و بنگالہ و کشمیر میں بعض لوگ ایک درخت کے پوست یا درخت تار کے پتوں پر لکھتے ہیں فردوسی  
 شاہنامہ میں لکھتا ہے کہ طہموت شاہ دیوبند کے عہد میں کاغذ ایجاد ہوا فقط اکثر ملکوں میں  
 کاغذ ایجاد ہوتا ہے ملک ہندوستان میں بمقام سیالکوٹ اور کشمیر و دہلی اور اکبر آباد اور فوج  
 اور کالپی اور ملک شرقی میں اکثر جگہ کئی قسم کا کاغذ خوب اور صاف اور مضبوط ہوتا ہے لیکن کاغذ  
 دولت آباد کن کا خوبی اور پرکاری اور سفیدی اور صفائی اور دیر پائی میں بے نظیر ہوتا ہے  
 اور کاغذ سمرقند کا بھی مشہور ہے چنانچہ لکھا ہے ابیات جن کا کاغذ سمرقندی + کنڈیش رو  
 اگر خرد مندی + خط بروصاف و خوب می آید + صاف و پاک از عیوب می آید اور ملک لکھتا



اقسام اقسام کا کاغذ ہار یک اور سطر صاف اور پر کار ہر رنگ کا بننا ہے اور ہندوستان میں بھی  
 آتا ہے ترکیب دارو سطر کرنے کاغذ کی کہ مثل کاغذ ابتدائی کے نشف نہو چاول سفید کو  
 نمک کے ساتھ ملکر پانی سے دھوئیں تاکہ سفید ہو جائیں پھر تھوڑا سا پانی ڈال کر ایک ات  
 دن رکھ پھر تھوڑے دن تک نرم ہو جائیں پھر پیکر چھانکر کسی برتن میں رکھ کر نرم آگ میں  
 جوش کریں اور لکڑی سے حرکت دیتے رہیں بعد خشکی کے اتار کر سرد کریں اور یہ آہار کاغذ پر  
 پڑھاویں اور خشک کر لیں پھر ذرا نم کر کے تھوڑے دن اور جو رنگ دینا ہو دارو میں داخل کریں  
 ترکیب رنگ کرنے کاغذ کی ۲۶ قسم اول رنگ عروسک گل نمک جسکو کاغذ نشہ اور عصفبری  
 کتے ہیں لیکر ہار یک کر کے تھوڑا پانی اور سین ڈال کر نیم ہو جائے دوسرے روز ایک کرباس  
 میں رکھ کر لٹکا دیوے اور او سین پانی ڈال دے تاکہ آب زرد او سکا بالکل نکل جائے پھر تھوڑے  
 دھوپ میں نیم خشک کر کے پھر او سین بحساب فی آسیر یا تھوڑے سا سودہ ملا کر ہاتھ سے  
 ہسٹا تک کر گتہ ہو جائے اور شناخت کتہ ہونے مصفر کی یہ ہے کہ اگر پانی میں ڈالیں جتنی  
 ہو جائے پھر بستور سابق او سین پانی ڈال کر پکاوے کہ او اس سے آب سرخ جسکو عروسک کتہ  
 ہیں نکلے گا پھر اتار داتہ سفید یا آب لیمو او سین تھوڑا سا ڈالے اور ہاتھ سے تہ بالا کرے اگر  
 او سین کف اوتھے معلوم کرے کہ آب انار کم ہے اور ڈالے پھر کاغذ کو او اس رنگ میں ڈالے  
 اگر کاغذ سطر ہو تو ایک پہرور نہ کم میں رنگین ہو جائیگا دوہم رنگ پیازی کاغذ کو رنگ سابق  
 تھوڑی دیر ڈال کر نکال لے پھر آب صاف میں غوطہ دے ستوم رنگ خودی رنگ عروسک میں  
 آب انار دانہ ڈالے کاغذ کو او سین ڈالے چھارم رنگ عنابی آب زرد کہ سابق میں نکلا  
 تھا او سین کاغذ کو ڈال کر خشک کر کے آب اچ میں غوطہ دے پھر رنگ سبز زرد آب سابق دو رنگ  
 اور نیل پختہ چھاروا رنگ ششم رنگ چینی رنگ چھاروا رنگ اور نیل پختہ دو رنگ اگلے شہ قلم  
 رنگے رد تھوڑی زعفران اور تھوڑا آب نیم گرم ملا کر دہر کھا رہنے دے صاف کر کے کاغذ  
 کو او سین رنگ کر کے ششم حنائی حنائی غیر کوفتہ کو مثل ترکیب عفران عمل کر کے تھوڑے دن  
 تھوڑی بستان افزو لیکر مثل زعفران عمل کرے و ہتم کاغذ دورنگ کہ آدھا سفید آدھا سرخ  
 ہو کاغذ کو رنگ مصفر میں غوطہ دے یازدہم دورنگ کہ آدھا نندہ دہو آدھا سرخ اول

کاغذ نشہ اور  
 عروسک کتہ  
 ہندی پانی  
 اور سو پختہ  
 پانی پانی  
 لایق خردوں  
 بطنہ ال پتہ  
 آرزو کاغذ کو کتہ  
 از بران سوان  
 و پختہ

۱۰

آدھے کو بطریق مذکور سرخ کرے جب خشک ہو جائے تو زعفران میں چھوڑے دو روز وہم رنگ  
 بنفش گل بنفش لاکر کوٹ کر صاف کر کے کاغذ کو او سکے پانی میں ڈوبے سے پھر دوہم رنگ  
 ملاوٹی چار حصہ بنفش کی جھڑو تاج صفراو سین کاغذ کو رنگ کریں چھارم رنگ برنگ برنگ  
 کاغذ یا دی کو رنگ آل میں رنگے یازدہم رنگ گلگون قدرے بقم کو بیزہ بیزہ کر کے  
 پانی میں جوش کرے صاف کر کے سفید آب حل کر کے او سین ملاوے اول کاغذ کو آب پختگی  
 میں جڑ کر کے خشک کرے پھر آب بقم میں رنگے شازدہم زرد لیموئی قدرے زعفران  
 اور قدرے ورق طلا نیم حل او سین ملاوے کاغذ کو اول آب پختگی میں پھر او سین ڈالے  
 ہفتدہم رنگ تاجی کاغذ کو اول آب پختگی میں اور پھر مصفر میں رنگین اگر زرافشان مطلوب ہے  
 تو بلور لیموئی عمل کریں ہتھی زہم رنگ باد بخاری اول کاغذ کو آب بقم میں رنگین پھر خشک کر کے  
 آب زاج کبود میں ڈالیں تو زہم پستی زعفران کو آب زاج کبود میں حل کرے او سین  
 کاغذ کو رنگے ہتھی خودی کاغذ سبز کو آب زاج و ما زو میں ڈالے بیست و یکم چینی روشن  
 کاغذ شب دادہ کو آب رنگار سفید میں ڈالے بیست و دو م طوطی کاغذ کو آب زاج  
 رنگے بیست و سوم لاجوردی کاغذ کو آب بنفش میں تھوڑی دیر پرا رہنے میں  
 بیست و چھارم فیروزئی تھوڑا سفید بنفش میں ملاوے کاغذ کو او سین کر بیست و پنجم  
 گل بنفش کاغذ کو آب مصفر میں کہ ترشی نڈالی ہو رنگے خشک کر کے آب لیمو میں ڈوب  
 دے بیست و ششم گلندی گل انار کو کوٹ کر صاف کرے اور کاغذ شب دادہ کو  
 او سین رنگے ترکیب بنائے وصلی کی وصلی کے واسطے کاغذ سطر مضبوط میں  
 آرد کندہ رات کو بھگوویں صبح کو شیشہ نکال کر آتش موافق میں توام کریں مگر وقت توام برابر لکڑی چھپے  
 حرکت دیتے رہیں کہ جتنے نپا دے اور ایک شب او سکولیا کر قدرے پانی ڈال کر کپڑے میں  
 چھان لیں او سکولیا کہتے ہیں آہار رقت اور خلقت میں معتدل ہو پس ایک تختہ ہوار  
 و صاف پر ایک ورق کاغذ کار کھلا آہار دے کہ سب جگہ کیسان ہوتے اور دوسرے ورق  
 کو طشت پر آب میں غوطہ دیکر او اس ورق پر وصل کرے اگر ہوا اندر پرت کے رہتی ہوتو تاج  
 آہار میں آلودہ کر کے ہوا کو جاشی وصلی سے نکال دے پھر وصلی کو ہوا میں خشک کرے

۱۱  
 حکمت کبود  
 رنگ  
 بنفش  
 ہندی پختہ

۱۱  
 آہار بلب  
 اور ازین سے  
 وغیرہ بلورانی  
 پختہ بر کاغذ  
 جامہ سات  
 از جمالی  
 دسار  
 ۱۱



پھر مہر سے گھسے اور پھر دوسری جانب آبار رقیق دیکر خشک کر کے مہر کے واسطے چھ مہر  
 مہر و رخ وصلی کو آبار دیکر مہر سے گھسے ہر تہ ہشتم مہر دیکر اوپر لگے اور جب مشق سے  
 وصلی سیاہ ہو جائے تب گرم پانی سے دھو ڈالے بیاحت آبار کے کہ اولاسات بار دیا  
 سیاہی حروف کی دور ہو جائے گی پھر آبار دیکر خشک کر کے مہر سے گھس کر مشق کر کے  
 اسطرح عمل کیا کرے قسم دوم قلم کے بیان میں قلم اگرچہ اکثر ملکوں میں اور ہندوستان میں  
 خصوصاً ملک پنجاب میں بہ حال دانیال پور اکثر ہوتا ہے اور ملک ٹھٹھہ میں دریائے شورو کے  
 کنارے بہتر ہوتا ہے لیکن قلم واسطی کہ ایک شہر ولایت بصرہ میں ہے لطافت اور خشکی  
 اور خوش نگاری میں اس سے بہتر کہیں نہیں ہوتا اور لحاظ اس امر کا ہے کہ ریشہ قلم  
 کج نہ ہوتا خشک درست آوے قلم کو کسی تختہ مسطح یا میز پر چھوڑیں جس محل ٹھہر جائے  
 اوسی محل تراشنا قلم کا چاہیے اور میدان دیان قلم عقد وسط ابہام یعنی تراگشت سے  
 اخیر تک ہووے اور بقول بعض دور قلم کو رشتے سے ناپ کر اوسکے مطابق میدان ہان قلم  
 رکھنا چاہیے اور نرمی و درشتی دیان قلم بحد اعتدال نگاہ رکھ کر حواشی ہان قلم کو ریشے سے  
 پاک کرین مشق میں قلم کو اُنسی کہتے ہیں اور شق بسیار کو وحشی وحشی کو خنی بھی کہتے ہیں کیونکہ  
 دندانے اور شوشے وغیرہ باریک جزای حروف خنی سے لگے جاتے ہیں اور اُنسی کو جلی بھی کہتے  
 ہیں پس اُنسی بہت وحشی کے اندکے نرم ہو تو بہتر ہے اسکا لحاظ خشکان کے وقت چاہیے  
 یعنی خشکان ٹھیک وسط میں نہ لگا دین بلکہ بجانب بسیار زیادہ حصہ چھوڑیں اور قطانک محرف دینا چاہیے  
 اور گرفت قلم کی تین انگشت یعنی ابہام و سبابہ و وسطی سے چاہیے اور بنصر تلے سے  
 واسطے مدد کے رہے اور چاقو قلم تراش تیز رکھنا چاہیے اور نقشجات وغیرہ کے واسطے  
 اسٹیل پین یعنی قلم آہنی اور خاکہ بنانے کے لیے پینل یعنی سرسہ کی قلم جسکا نشان  
 ربر سے محو ہو سکتا ہے اور رنگ آمیزی وغیرہ کے واسطے مو قلم یعنی گھری کی دم کے  
 بالون کا قلم بھی پاس رکھنا مناسب ہے **ترکیب نقاشی کرنے قلم کی**  
 زہرہ کاؤ کو گل کوزہ گران کے ساتھ ملا کر اوس سے قلم پر جس طرح چاہیں نقاشی کریں  
 اور خشک ہو جانے دین پھر گوگرد سن کو آگ پر رکھیں اور اوسکی آبخ پر قلم کو پھیرتے پائیں

چھ مہر

رنگین ہو جائیگا پھر روغن لگا دین کہ مثل واسطی کے معلوم ہو اگر رشتہ لپیٹ کر یہ عمل کریں تو بھی  
 ہو سکتا ہے قسم سوم نجات عواد نسجہ از یا قوت مستصحبی ایک قلم تیس سلر لکھ سکین اور نہایت کج  
 اور براق ہوتی ہے **ترکیب** دودہ نقطہ یاد دودہ روغن بزرگین چربی گزفہ صمغ عربی مریششای  
 سوختہ ذہبی یا قضمی یا نجاسی یا حدیدی ترنگار قہری سیندھانک صبر سقوی سب کو آب صمغ  
 کے ساتھ جبین گوند سے پانی وہ چند ہو پاون میں گوند ہکرا بقول بعض پانچ دن اور بقول بعض  
 دہر تک غیب کو میں پس مریششای سوختہ کو باریک پیکر اوس میں ڈالیں اور پانچ دن یاد پھر تک  
 پھر کو میں اور استعمال میں لائیں نسجہ بخون بن محمود خوشنویس سیت ہم رنگ دودہ زنج  
 ہم رنگ ہر دو مارو ہم رنگ ہر صمغ ستانگاز و رازو ہماؤ کو ہکرا کہ آب صاف میں جھگو دین پھر زنج پر  
 رکھ دین کہ جلی پڑ جائے اوس جلی کو اتار ڈالیں اور اسطرح جلی اوتار تے رہیں جب تک کہ جلی  
 پڑے تب صاف کر کے شیشے میں رکھ چھوڑیں اور گوند کو کسی دھری برتن میں پانی یا کلاب میں جھگو  
 کہ نہ بہت غلیظ ہونہ بہت رقیق اور صاف کر کے کاجل کو طرف مسی نے قلعی میں گوند کے ساتھ ملاؤ  
 اور دشتہ چوبی سے کر اوسکے سرور تانبا لگا ہو گھسین پھر زنج کو پانی میں ڈالیں تاکہ پانی میں لگ کر حل  
 ہو جاوے اوسکو صاف کر کے داخل کریں اور چالیس روز تک ہمیشہ تھوڑا تھوڑا مازو ادا دین داخل  
 کرتے رہیں اور کوشے رہیں اور جسقدر زیادہ گھسین اوسقدر بہتر ہے پھر  
 ایک صاف پاکیزہ کپڑے سے چھانکر کسی تانبے یا شیشے کے برتن میں رکھ چھوڑیں اور گھستے وقت  
 گرد اور خراب سے حفاظت رکھیں اور مولانا میر علی نے لکھا ہے کہ تھو گھری تک خوب رو سی گھسین  
 نسجہ دیکر کہ بہت جاری اور خوش رنگ اور براق ہو **ترکیب** مازوی کہود نتو متقال کو پانی کے  
 ساتھ نرم آبخ پر جوش کریں تاکہ قوام ہو جاوے تب اوتار لیں اور دودہ دم زنج کو کپڑے میں باہر لک  
 جب نیم گرم ہو جاوے اوس میں حل کر دین پھر صمغ عربی بجاس درم کو اوس میں جھگو دین اور  
 میں درم کاجل چربی گزفہ کے ساتھ باون میں خوب گھسین تاکہ خوب حل ہو جاوے اور دودہ تک  
 دھوپ میں رکھیں پھر استعمال کریں نسجہ دیگر مازوی سبزے سوراج کو باریک پیکر پانی میں  
 جوش کریں تاکہ پیکر قوام ہو جاوے پھر فرا دیر رہنے دین تاکہ قلم بہ جاوے **ترکیب سیاہ**  
 قہری کو کو ہکرا کھیر میں باہر لکھ کر اوس پانی میں یا تھ سے ملین اور کپڑے کو پھینک دین **ترکیب**

نم تو شادین  
 نقطہ مالک  
 رقیق است  
 سے چھ مہر  
 لگا دین  
 صمغ عربی  
 مریششای  
 سیندھانک  
 صبر سقوی  
 سب کو آب  
 صمغ  
 گوند سے  
 پانی  
 دھری  
 برتن میں  
 پانی  
 یا کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی  
 پڑے  
 تب  
 صاف  
 کر  
 کے  
 شیشے  
 میں  
 رکھ  
 چھوڑیں  
 اور  
 گوند  
 کو  
 کسی  
 دھری  
 برتن  
 میں  
 پانی  
 یا  
 کلاب  
 میں  
 جھگو  
 دین  
 پھر  
 زنج  
 پر  
 رکھ  
 دین  
 کہ  
 جلی  
 پڑ  
 جائے  
 اوس  
 جلی  
 کو  
 اتار  
 ڈالیں  
 اور  
 اسطرح  
 جلی  
 اوتار  
 تے  
 رہیں  
 جب  
 تک  
 کہ  
 جلی











یہا تک کہ شیر بھر بجا و خوب صاف کر کر شیشے میں رکھ چھوڑیں اور وقت حاجت کا جل کے ساتھ حل کر کر دوات میں ڈال کر لکھیں نسخہ مداد دیگر لاکھ خام پھٹکی سبھی لاکھ کو مٹی کے برتن میں ڈیڑھ سیر پانی میں جوش کریں یہا تک کہ خوب حل ہو جاوے پھر پھٹکی و سبھی کو باریک پسکر او سپر ڈالیں اور پھر خوب جوش میں تاکہ رنگ سرخ ہو جاوے تب چھانکر شیشے میں رکھ چھوڑیں اور وقت ضرورت تھوڑی سے کا جل میں حل کر کر کام میں لیں نسخہ مداد و سبھی و سبھی کو لیکر بہت پانی میں جوش کریں یہا تک کہ غلیظ ہو جاوے تھوڑا سا گوند ڈال کر لکھیں نسخہ روشنائی سرخ براق مختصرہ محمد امیر پور کش کتھر صاف ایک دن سبھی نصف وزن ایلواریج وزن برابر کوٹ کر شیشے کو آب صاف بنھو رکھیں صبح کو کسی ظرف میں پانی میں چولی پر چڑھا کر اول کتھو کا پانی جوش کریں جب جوش کھانے لگو تو او سمین بتدیج سبھی کا پانی اور تھوڑا تھوڑا ایلواریج کا پانی ڈالتے جاوے جب یہ دونوں مل جائیں تو کف سے حرکت دیتے رہیں جب تمام قابل تحریر ہو جاوے تو اوتار کر پارچہ سنگین میں چھان لیں ترکیب بنانے دودھ کی یہ ہو کہ کئی چراغ نواب ندیدہ روشن کچھ یا سر شیف یا شمشاد یا کتان سے پر کر کے اور او سمین فیتل پارچہ کتان کیا اور کپڑے کے روشن کر کے ایسے مقام میں لکھیں کہ صدف باور نہ پہنچے اور گدھ چراغ کے تین تین خشت رکھ کر طرف سفالی کو کہ محراب ہو یا کڑا ہی کو سزگون او سپر رکھیں اسطرح کہ تمام پہا بند ہو جاوے ورنہ احتمال گل ہو جانے چراغ کا جو اور سر شعلہ سے اندر کے بلند ہوتا کہ اجزاسے دو در زیادہ مجتمع ہوں بعد چند ساعت کے کا جل جمع شدہ کو پر مرغ و غلیظہ کر کے پھر بستور بالائی چراغ سفالی کو پر پوش کر دیں اور روغن حسب ضرورت ڈالتے رہیں جب تک بقدر کافی کا جل فراہم ہو جاوے اور ترکیب صاف کرنے کا جل کی ریگ غیرہ سے یہ ہو کہ ایک پیالو میں پانی بھریں اور کا جل کو او سپر ڈالیں اور پھر اوٹھالیں اور ترکیب نکالنے چربی یعنی چکنائی کی کا جل سے یہ ہے کہ کا جل کو پسے ہوئے نمک کے ساتھ کاغذ کی پڑیا میں رکھ کر خمیر آرومن بند کر دے اور او سکو تھوڑا گرم میں ایک خشت پر رکھ دی یا گرم راکھ میں داب دی یا تاک کہ خمیر پک جاوے مگر جل نجاسے تب نکال کر کام میں لاوے اگر یہ عمل کر کریں بہتر ہو کہ تھوڑی چربی بھجنا بھی سیاهی کو مضر ہے فوج دیگر کا جل کو کسی برتن میں رکھ کر ایک فیتلہ جلا کر کا جل کے متصل کریں تاکہ جلنے لگے تب استعمال میں لاوے فائدہ اگر مداد غلیظ القوام یعنی کم روان ہو تو تھوڑا سا عرق لیموی کا غلیظ ملاوے اور

یہ ترکیب  
۱۸  
کا مٹی  
اور دوا  
میں

یہ ترکیب  
۱۸  
کا مٹی  
اور دوا  
میں

اگر رقیق القوام ہو تو ایک بتا سڈالین ترکیبات بناؤ شجوف و زنگار و سفید آب و سبھی کی ترکیب شجوف شجوف رومی پارچہ خالص گوگرد زرد لیکر و ونون کو خوب پیسین کہ ہمیں یکذات ہو کر خاک سیاہ ہو جاوے پھر ایک آتشی شیشے بڑی گردن کا ایسا جکے نصف جگہ کم از نصف میں وہ اجزاسا سکین لیکر سے آؤنگ کمی تک حکمت کریں اور دھوپ میں سکھلا لیں دودھ دونوں چیز میں پنی شیشے میں بھر دیں اور پانچ حصہ زرنج سرخ ڈال کر ملا دیں اور پھر شیشے کا موٹھ لکڑی کی ڈال یا مٹی یا سر شیشے جیسا مناسب ہو بند کر دیں پھر کئی برتن میں ریت یا راکھ بھر کر او سمین شیشے کو اسطرح کاڑیں کہ شیشے کی گردن او سمین ریت یا راکھ سے باہر نکلی ہو بعد اوس برتن کا موٹھ کل حکمت سے بند کر دیں اور او سکو چھوٹے رکھ کر چھوٹے کناروں پر مٹی لگاویں تاکہ آنچ باہر نکلے اور پھر پھر نرم آنچ دین او سکے بعد معتدل اور پھر تین پر تک تزیج کریں پھر آگ ٹھنڈی کر دیں اور او سمین کو بستور چھوٹے پر رکھا رہنے دین سر دن جب خوب سرد ہو جاوے شیشے نکال کر شجوف نکال لیں فوج دیگر مٹی کے دو تھپے پیالو لگا کر ان کو ایک صاف پتھر پر لکھیں تاکہ ہوا نہ ہو کر زرنج ہو جاوے اور اون دونوں کو باہر کی طرف کل حکمت کریں تب پارچہ خالص گوگرد زرد ہر تال سے لیکر ایک پیالے میں بھر کر دوسرے پیالے میں سر شیشے جلا کر دین کے کنارے مٹی سے بند کر دھوپ میں خشک کر لیں اور خوب گرم تھوڑی جگہ کی آگ نکال ڈالی گئی ہو ایک اینٹ رکھ کر او سمین پر او سمین پیالے کو رکھ دیں اور تھوڑا موٹھ رات بھر بند رکھیں دوسری روز کھو لکر پیالہ نکال لیں او سمین نہایت سرخ اور خوش رنگ شجوف نکلیگا اگر شیشے میں بھرنا تو او سمین دھون ترک کر عودی رنگ معلوم ہو گا حفظ فوج دیگر شجوف قہری سیاہ خالص گوگرد سیاہ مل کر شیشے میں بند کر کے کل حکمت کر دیں اور ایک دیگ کلی میں کھاد میں ایک کھد میں روک کر کل حکمت کر کے پانچ گھنٹے آنچ دین اور اگر نوشادر کافی آدھا دانگ اخل کریں بہتر ہو گا فوج دیگر شجوف مصری پارچہ خالص گندک شیشے میں رکھ کر بستور مذکور دونوں یا پانچ دن دیگر کو آنچ دین فوج دیگر شجوف صفا سیاہ گوگرد زرد سیاہ مل کر شیشے میں بند کر کے کل حکمت کر دیں اور ایک خشت پختہ تھوڑی گرم میں رکھ کر شیشے کو او سپر رکھیں بعد آدھ گھنٹے کے شجوف نکال لیں فوج دیگر شجوف ہندی پارچہ اور گندھک مساوے ترکیب بناؤ زنگار کی اول ننگار سبزی برادہ نقرہ خالص لیکر پانی اور رنگ سفید لانی لاہوری نمک سے تین مرتبہ دھو دیں اور پھر پیسین اور سکو تھوڑا سا کانی دھل کریں اور او سمین سر کر دھل کریں فوج دیگر زنگار زرنجی



برادہ مس کو پیسین اور شیرہ انگور یا سرکہ انگوری او سپردالین اور گھسین اور ذرا درج چوڑی دین جب خشک ہو جاوے تب پھر گھسین یا سبب سات مرتبہ آخر مرتبہ میں جو سبز رنگ پانی اوس سے نکلی او سکو لیکر ایک پیالے میں کر لین نوع دیگر رنگار ترسانی برادہ مس نوشا درنگ پوری نمک اور نوشا درنگ جدا یا ایک پیسکر برادہ میں ملا کر تاجو کے بے قلعی برتن میں کھکر سرکہ مقطر کہ بہت شد اور تیز ہو یا عرق لیمو یا کھجور کا عرق و الین اتنا کا اوسکو اور پرتک جاوے اور برتن کا موٹھ بند کر دھوپ میں رکھ دین اور روز سخن کرین اور پھر دھوپ میں رکھ دین اور جب قیاس سرکہ خشک ہو جاوے اور ڈال دین جب تک سب برادہ رنگار ہو جاوے اور تاجو کا وجود باقی نہ ہو نوع دیگر برادہ مس نوشا درنگ پانی نوشا درنگ کو باریک پیسکر برادہ میں ملا کر تاجو کے قلعی برتن میں رکھ کر سرکہ انگوری تند و تیز با عرق لیمو او سپردالین یہاں تک ایک انگشت او پچا ہو جاوے پس مٹھ برتن کا بند کر لیکر گوری کی لید میں پانچ روز تک اپنے پچ ہر روز لید تازہ بدل دین پچھی رنگار نجائیگی نوع دیگر رنگار فریب برادہ مس سرکہ تاجو کو برتن میں برادہ کھکر سرکہ والین برتن کا موٹھ بند کر کر تیز کر دین رکھ دین اور برتن کا بند کر دین ایک سات دن کو بعد نکال لین نوع دیگر رنگار فیروزہ ورق میں نیا ت باریک بقدر ضرورت لین اور سرکہ مقطر جس میں اوسکا نصف نوشا درنگ حل کیا گیا ہو لین ایک انگشت مس لین سرکہ مقطر میں لگا کر اوراق کو سرکہ میں جھکو کر اوس طشت میں جا جا چیتا دین اور زمین نناک میں گھاڑ دین پس ایک جفتی بعد نکال کر جب قدر رنگار ہو گئی ہو تراش لین اور جو باقی ہو اوسکو پھر سی عمل کرین کہ رنگار ہو جاوے اور اگر کچھ اور اوراق برادہ مس مضافہ نہیں نوع دیگر رنگار حصی پیتل کے برادہ کو تین بار تانک سے دھوپ میں ایک پیتل کو برتن میں آہ ترنج ڈال کر برادہ کو ڈال لین اور بقدر نصف وزن برادہ کو نوشا درنگ حل کرین اور برتن کو ایک ایک میں رکھ کر اوس میں پانی ڈالین اور دیک کو سرپوش کر کے آگ پر گرم کرین یہاں تک کہ خوش آ جاوے اور وقتا وقتا دیکھین جو کچھ اجزا سبز ہو گئے ہوں اونکو ایک چینی کے برتن میں نکال لین اور آہ ترنج اور ڈال لین جب تک سب رنگار ہو جاوے نوع دیگر رنگار صفا رنگار حصی لیکر ہوزن سرکہ مقطر میں حل کر دین جب سرکہ سبز ہو جاوے تبا سکھ صاف کر کر فضل اوسکا چھینک دین پھر اوسکو قریع ایتق میں پھکا دین یہ رنگار بہت بہتر اور صاف ہوگی ترکیب بناؤ سفید آب کی سرسب بقدر مطلوب مٹی کو برتن میں ڈال کر چھوڑ کر رکھ دین اور تبا آگ کر دین یہاں تک کہ گلی و تبا آہنی چمچے سے چلائے جائیں اور آگ تیز کرین سب سرسب سفید آگھ ہو جاوے اوسکو مٹی کو دوسری برتن میں رکھ کر اوسراو سا خوب بند کر کر چھوڑ کر رکھ دین

چار پہ آہ دین پھر سرسب کر لین صبح کو سفید آب نکال لین نوع دیگر سفید آب پاری قلعی خالص مٹی کی گتھین کر کر تھوڑا نمک اور سین الین اور نرم آہ کرین تاکہ کچھ او پچھ نکال کر گھسین اور مٹی کے برتن میں بند کر کر رکھ کر دین اور جب مٹی میں رکھ دین تاکہ مٹی کچھ او پچھ نکال کر دیکھین اگر سفید نہ ہوئی ہو پھر بطریق مذکور چھٹی میں رکھین تاکہ خوب سفید ہو جاوے ترکیب حل کرنے زرکی کہ واسطہ تقاشی اور جدول و تحریر کے کام آوے زر خالص تمام ورق تمام برادہ نوشا درنگ پانی کو کر دے اور اول نوشا درنگ کو بیضہ مرغ کی زردی کو ساتھ کھسے اور کر دے کو بھی اوس میں ملاوے اور زر کو ایک چینی کی پیالے میں کھکر اوس دو اسے مرکب میں جو ایک دانگ مٹھ کر لین زر میں ڈالو اور تھوڑا کھسکر تھوڑی دیر پانچ پر رکھ دے تاکہ نوشا درنگ اور کر دے جاتا رہے اور زر حل ہو جاوے نوع دیگر برادہ زر سرخ خالص اور زر سنج بلقی مساوی الوزن پیسکر اور آہ ترنج میں حل کر کر دھوپ میں کھسے تاکہ حل ہو جاوے اور تھوڑا گوند بول ملا کر استعمال میں لاوے نوع دیگر ورق طلا باریک بقدر حاجت کسی چینی یا مٹی کے برتن میں کہ لعاب ار ہو رکھین اور سرسب مٹی کو پانی میں کہ صفا اور مطبوخ ہو دو انگلیوں سے خوب حل کرین پھر اوسکو پانی میں دھوئیں جو باریک اجزا ہو کر دھوپ پانی میں مخلوط او پر جو کر اونکو علیحدہ نکال لین اور زر کو پھر پستو کھسین اور اوسکو بھی تھما کر اوسکو باریک اجزا نکال لین اور اوس سب نکال ہو کر تھوڑی دیر تھماوے تاکہ پچھ پیچھ جاوے اور اوپر کا پانی چھین کر دین نوع دیگر اول اخن تراش باخون کو صابون کو پانی سے خوب دھوئیں پھر کو تبا پانی یا کندر کر حل کر کے سہیلی پر لین اور اوس پر ورق طلا ڈال لین اور مٹھو جاوے یہاں تک کہ اوسکی چھا ہٹ جاتی رہے اور خشک ہو جاوے پھر تھوڑا گوند کا پانی اور مٹھیلی پر ڈال لین اور چند ورق طلا اور برستور اوس میں حل کرین علی تھا القیاس حسبہ مطلوب ہو پھر باخون کو کسی چینی کے پیالے میں پانی سے دھو دین کہ تمام زر حل شدہ پانی میں آ جاوے اوسا مٹھ میں نرمی پھر تھوڑی دیر رکھا رہو دین تاکہ نہ نشین ہو جاوے تبا پانی نکال لین تھوڑا گوند کا پانی ملا کر گولیاں بنا کر کھس کر لین وقت ضرورت صدق میں آب صغیر کو ساتھ حل کر کے استعمال میں لاوے اور بعد خشک ہو جاوے نوشتہ کے کیش پقیق سے صبر کوین خوب ایت ہو جاوے یکا فقط ترکیب بناؤ رنگ نقرنی نقلی کی اٹک کو آگ پر کھاکر صاف کر لین اور پھر اوسکو پچھ کر مٹھ کر لین اور مٹھ بلجہ سریش گداخت او سپردالین وقت استعمال تھوڑا سا پانی ڈال کر آگ پر کچھ کر لکھ دین بعد خشک ہو کر مٹھ کر دین فقط ترکیب بناؤ رنگ سرخ وزر در رنگار فیروزہ کی اول رنگاری

لکھ کر اول  
درختی  
رنگ







ہو جائیگی مستحکم ہوا و تیز ترکیب اوسکی یہ ہو کہ روغن بنجد چراغ میں ڈال کر حسب دستور معروف دودہ اسکا  
 سفال آب نارسیدہ میں لین پھر نوم سفید چربی صاف رمال شفاف صابون و لایتی ایک و عند  
 آہنی کو کونکوں کی آگ پر رکھیں اور رمال کو اوس میں کھلاوین بعد نوم بعد چربی بعد صابون  
 یہ زہرہ برزہ کر کے ڈالیں جب سب ملکر ایک ذات ہو جائیں تھوڑا تھوڑا کابل اوس میں ڈالیں  
 اور چوب یا دشتہ آہن یا سنگ سے خوب سخی کریں اور حل کریں جب قوام درست ہو جائے  
 اوس میں سے ذراسی لیکر اور ایک قطرہ آب ڈال کر ظرف چینی میں سخی کریں اگر سیاہی خوب معلوم  
 ہو اور سب اجزا مل گئے ہوں تو آگ پر سے اتار کر ظرف چینی میں ڈالیں اور تیز چاقو سے  
 اوسکے قوس تراش کر با احتیاط رکھ چھوڑیں کہ اگر دو بجار سے محفوظ رہے وقت حاجت قدر  
 آب دریا یا آب باران مع سیاہی ظرف چینی میں ڈال کر گھس لین اور اگر موسم جاڑ ہو تو تھوڑی  
 دھوپ میں رکھیں جب گرمی اثر کرے اذگلی سے گھس لین جب حل ہو جائے کسی قدر صحت  
 پشم گو سفند کا ڈال کر لکھیں مگر دن مشق چند روز اور واقفیت حش قیاسی کے ہر آجی اس سیاہی  
 نہیں کہ سکتا ہر چہام تیر کاغذ چھاپہ عصارہ ریوند خطائی پھٹکری میدہ باریک کاغذ چینی میدہ  
 رات کو جگہ دین صبح کو شیرہ نکال کر معتدل آگ میں قوام کریں اور پھٹکری کو بریان کر کے اور باریک  
 پسکر ظرف چینی میں رکھ کر تھوڑا پانی ڈالیں تاکہ حل ہو جاوے اس طرح عصارہ ریوند کو بھی باریک پسکر  
 پیالے میں رکھیں اور تھوڑا پانی ڈال کر آب قطر پھٹکری کا بھی اوس میں ملائیں پھر ایک تھنی سنگی یا چوبی صاف  
 ہموار پر کاغذ چینی کو رکھ کر ایک صفحہ پر کاغذ پر آہار دین مگر آہار غلط ہو بلکہ دقیق ہو بعد آہار دینے کے  
 کاغذ کو سیاہی میں خشک کر لین من بعد ایک لپٹے کو آب عصارہ ریوند اور پھٹکری کو میں تر کر کے  
 اوسی صفحہ کو چسپاں ہار دیا ہوا سنی سو رنگین کر کے سیاہی میں خشک کر لین لیکن دوسرے صفحہ پر آہار دین  
 بعد کاغذ آہار دادہ کو ہمیشہ دو سنگ گران کو تے دبا رکھیں تاکہ ہموار رہیں پچھ ماچھاپ ایک یک  
 مسی ہن وغن کتان یعنی السی بقدر حاجت لیکر اور موند اوسکا بند کر کے آتش معتدل پر رکھیں بعد ایک  
 ساعت کے وقت کو لکڑی سے روشن کر کے کہتے ہیں جب وہ روشن ہو تو موند پر دوش بند کر کے آتش معتدل کو زمین  
 تاکہ روغن پک کر تار بند ہو جاوے ایک کو اتار کر ایک تار سے جو بند کر دین صبح کو روغن میں کابل بقدر  
 ضرورت لاکر ایک پتھر پستہ سنگ سیاہی میں دھو کر تارک نوب مل کر تکی لکڑی ہو جاوے اور کھار کھی چینی کے تاروں

پاکیزہ میں رکھ کر موند بند کر دین گچا ہے کہ اسکے بناؤ میں بڑی احتیاط کریں اور کتان سفید کو بڑی  
 نہ بنائیں کہ میا دار وغن جل کر شعلہ بنے ہو اور آگ لگا جائے اور چنگ کسی وشلو کابل کو بناؤ نہ لکھیں  
 قصد بنائے کاکڑین اس چسپاں ہوا اور تھوڑا تھوڑا کاغذ آہار دادہ پر لکھیں بعد از ان پتھر کو حرارت  
 معتدل خواہ آفتاب یا آگ سو گرم کر کے صندوق چینی میں رکھیں اور کاغذ نوشتہ کو صغیر سنگ پر ڈال کر  
 رکھیں یعنی صفحہ لکھا ہوا ماس سطح ہوا و سر پوش کر کے صندوق کو کئی مرتبہ صبح میں ڈالیں اور باہر  
 نکالیں چند مرتبہ ایسا کر کے تمام حروف کاغذ کے پتھر پر منطبع ہو جائیں گے تب سر پوش کھول کر  
 کاغذ وصل شدہ کو پانی سے تر کر کے دو رکریں اور صغیر عربی کو پانی میں حل کر کے صغیر سنگ پر  
 جس پر حروف منطبع ہو گئے ہیں طلا کر کے رات بھر رکھا رہنے دین دوسرے روز  
 گوند کو پانی سے دھو ڈال کر اور پتھر کو خوب صاف اور پاکیزہ کر کے  
 صندوق چینی میں رکھیں اور سیاہی روغن کتان کو ایک پتھر  
 کے صفحہ پر پھیلا کر لین کو اوس میں آلودہ کر کے بیشتر صفحہ  
 منطبع سنگ کو پانی سے خوب کر کے لین سیاہی کا  
 دو ایک بار اوس پر پھر پھر آئین تاکہ سب حروف سیاہی کو  
 پکڑ لیں پس کاغذ نم دادہ کو پتھر پر رکھ کر سر پوش  
 کر کے صندوق کو ایک بار پتھر کاغذ کر کے  
 نکال لین تمام حروف پتھر کاغذ سفید  
 منطبع ہو جائیں گے آئینہ صفائی  
 اور دقائق اس صنعت  
 کا استعمال  
 معلوم ہوگا

یہاں سے قطعاً تعلیم یہ قسم خط کے شروع ہوگا







تعلیم برایت کرامتی وصل بفضل هر روز

ا ب ج د ه ز ح ط ی  
ک ل م ن و ه ص ل ا ی

ا ب ج د ه ز ح ط ی  
ک ل م ن و ه ص ل ا ی  
ا ب ج د ه ز ح ط ی  
ک ل م ن و ه ص ل ا ی



اجابيد بهر خطي گلشن سمنه در و در شويت در خد صناع لا \*  
 قباقرت باكر الله حسن الحسن الميرزا صاحب الميرزا ميرزا  
 شکر نعمتت ملك تو چو ندر انکه نعمتت ملك تو \*  
 در نصيرت در اما چو ندر انکه نصيرت در اما \*

کشفین که در سینه پند کهن سخا سجا \*  
 مدحی در سینه پند کهن سخا سجا \*  
 او که در بدو بعبقیر در قطره خندان \*  
 تو خندان و به لطف کهن بیدار بشمار \*  
 کتب اشرف علی



بوالصفا

سلسلہ کتب و عارفان و زبیران  
 در علم خیر و نیک و ادویہ صلیح  
 و تلامذہ آن بزرگوار و اولاد  
 و زبیران

نقارہ خوشنویسی تحریر کریم حسین صاحب کتب و عارفان

تاریخ تالیف و اولاد

خانیقہ

ابتداء صلیح و جریب و کتب و عارفان  
 و تلامذہ آن بزرگوار و اولاد  
 و زبیران  
 و تلامذہ آن بزرگوار و اولاد  
 و زبیران  
 و تلامذہ آن بزرگوار و اولاد  
 و زبیران

کتب و عارفان















٢٢  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نظري

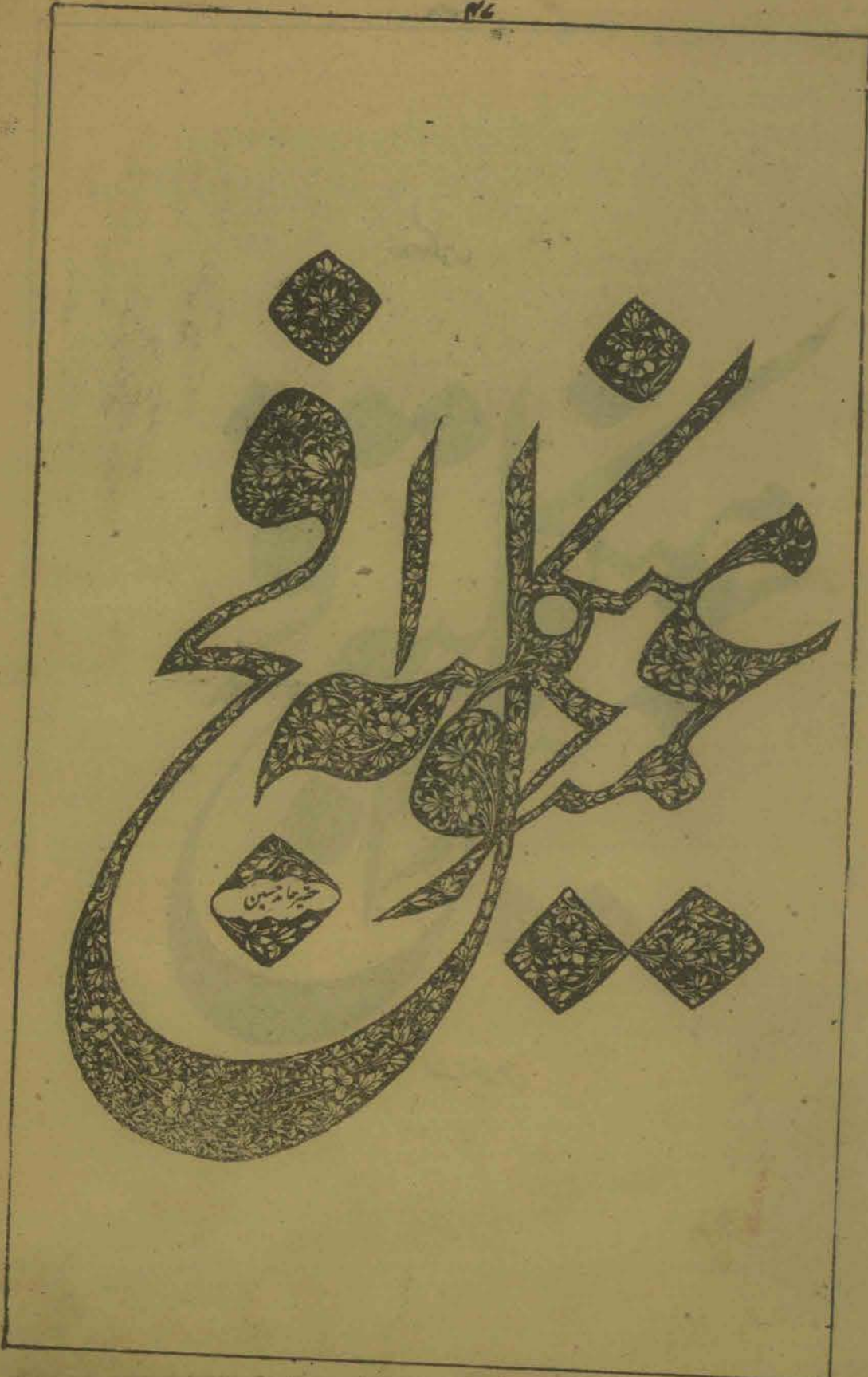
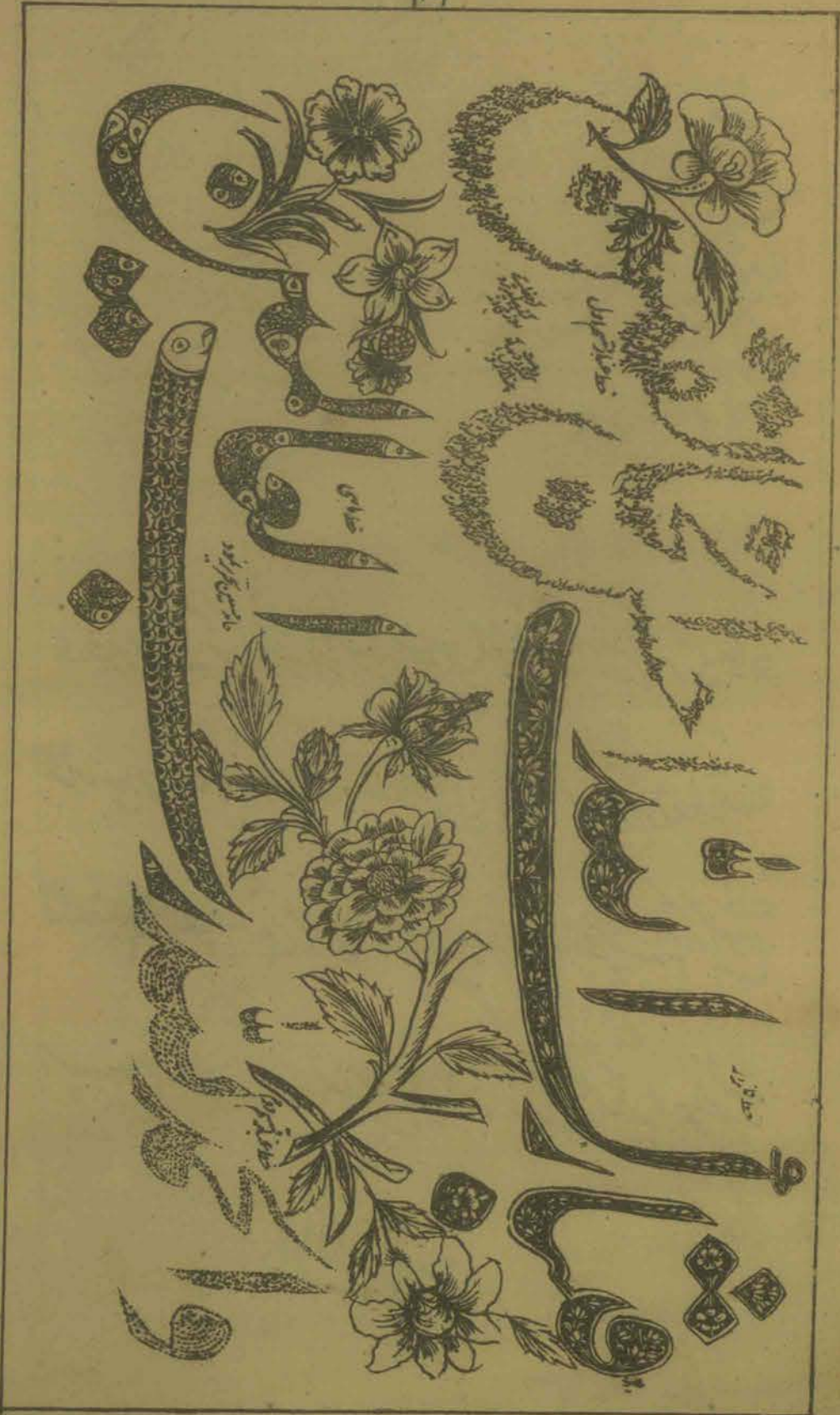
٢٣  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ











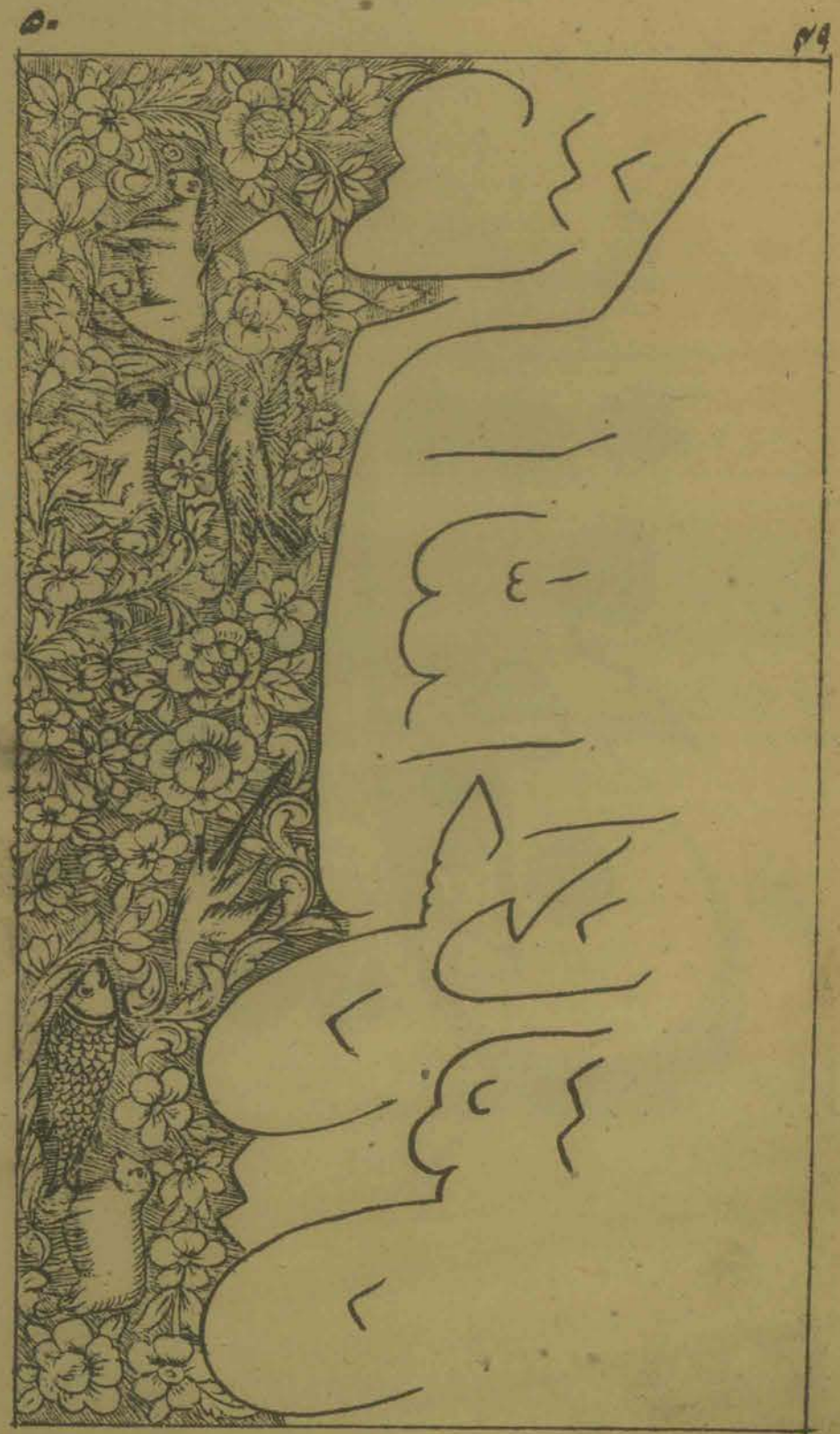
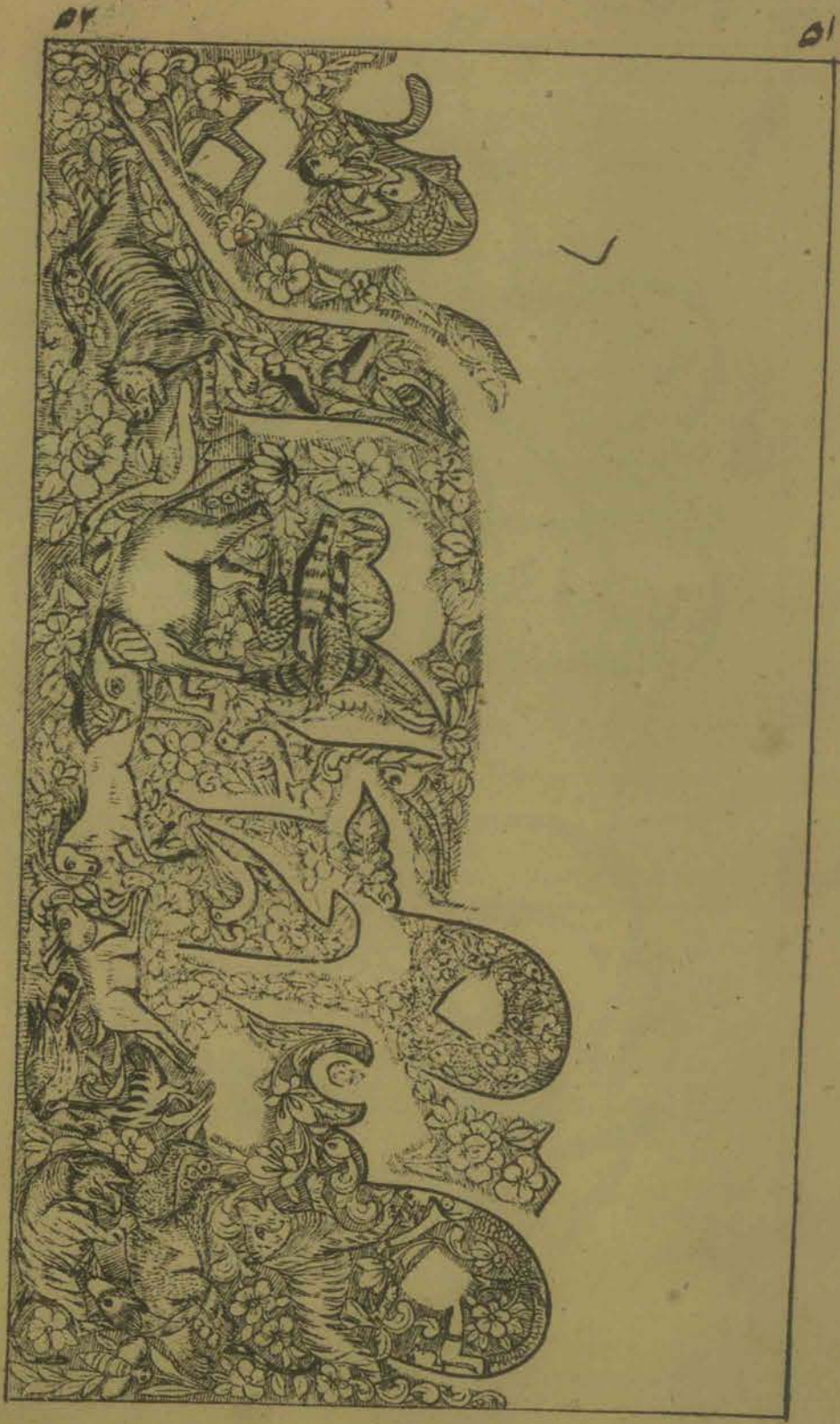
خط منکوس

بسم الله الرحمن الرحيم

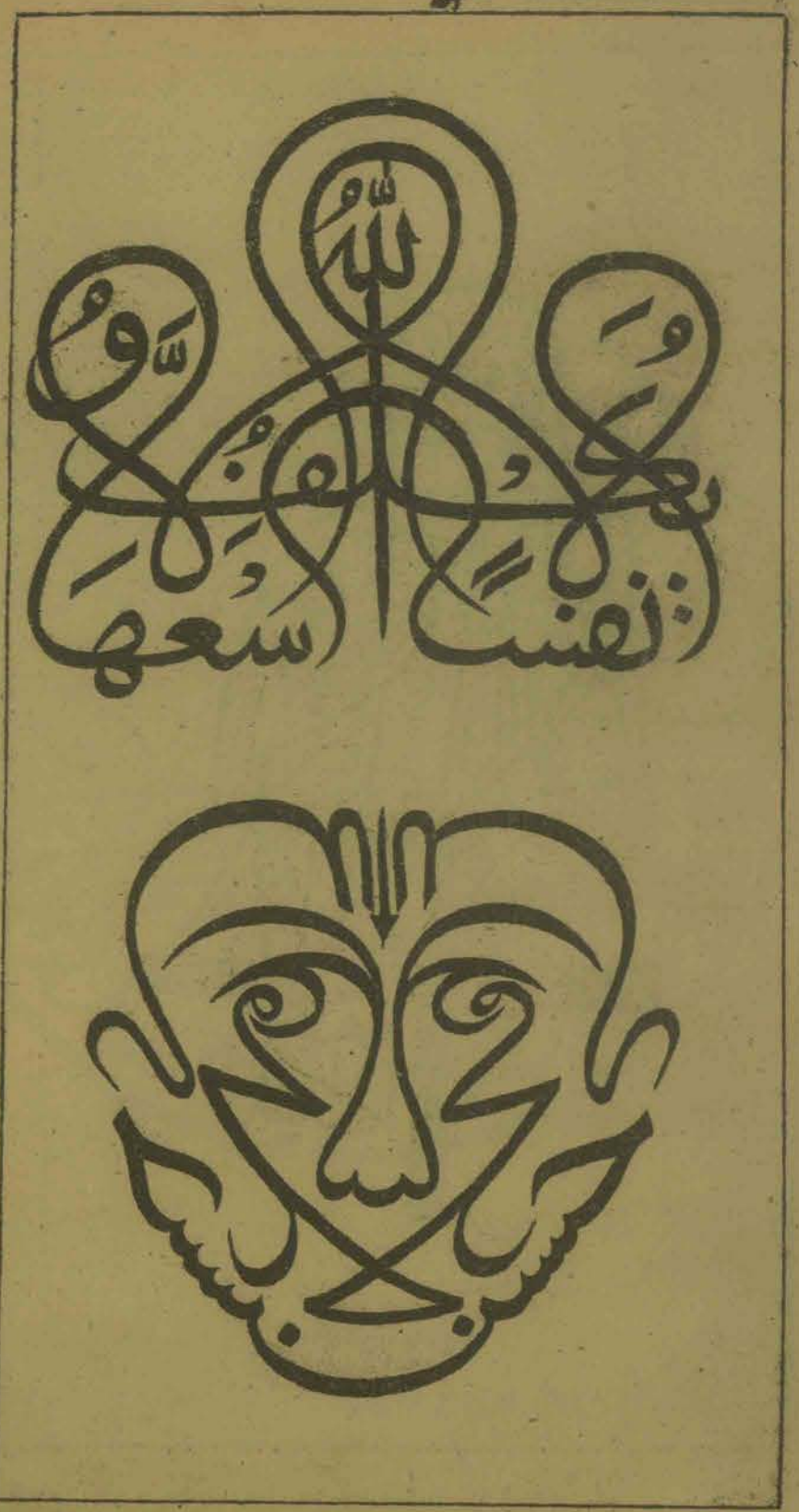
کتبه احمد علی







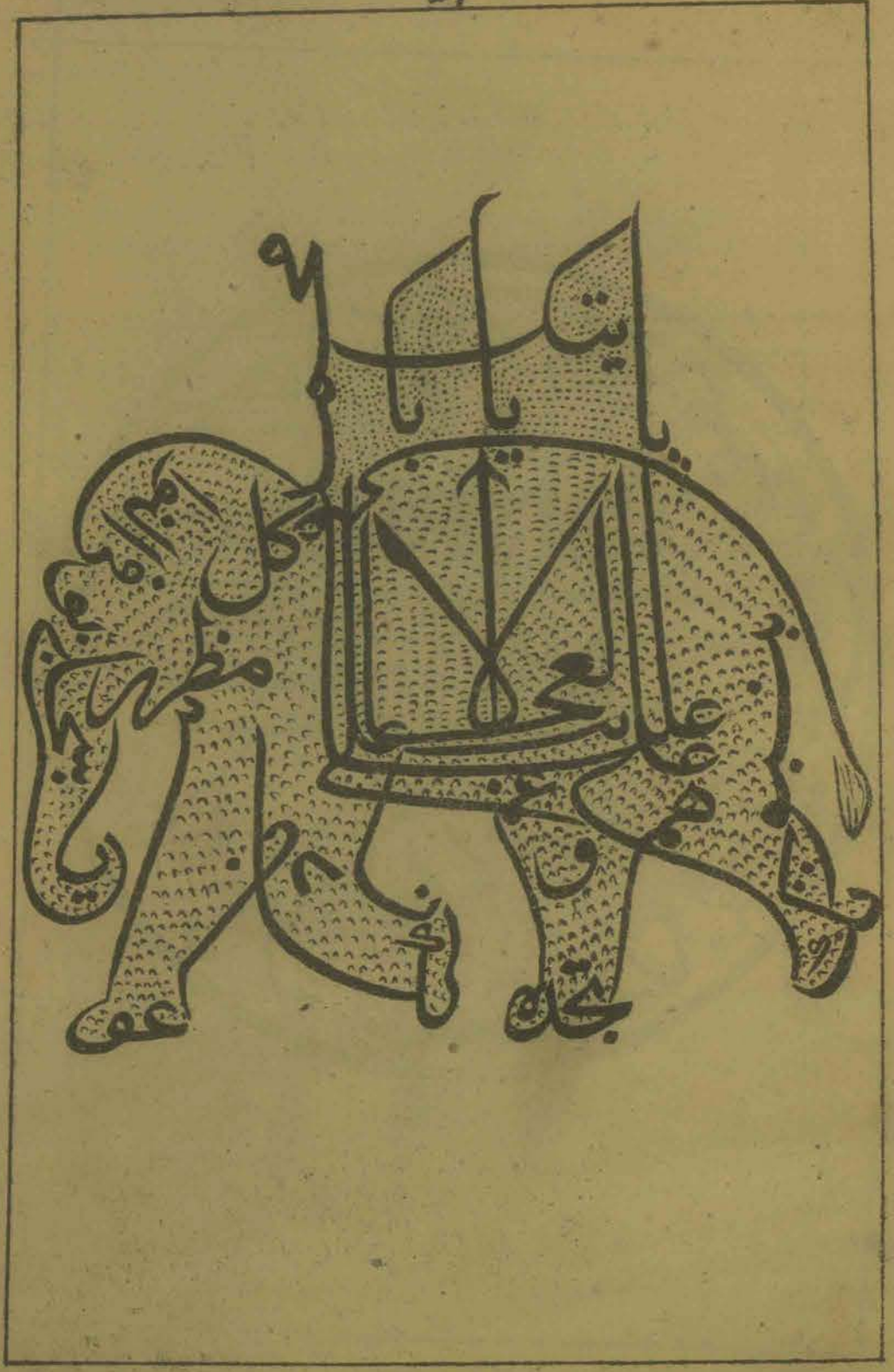






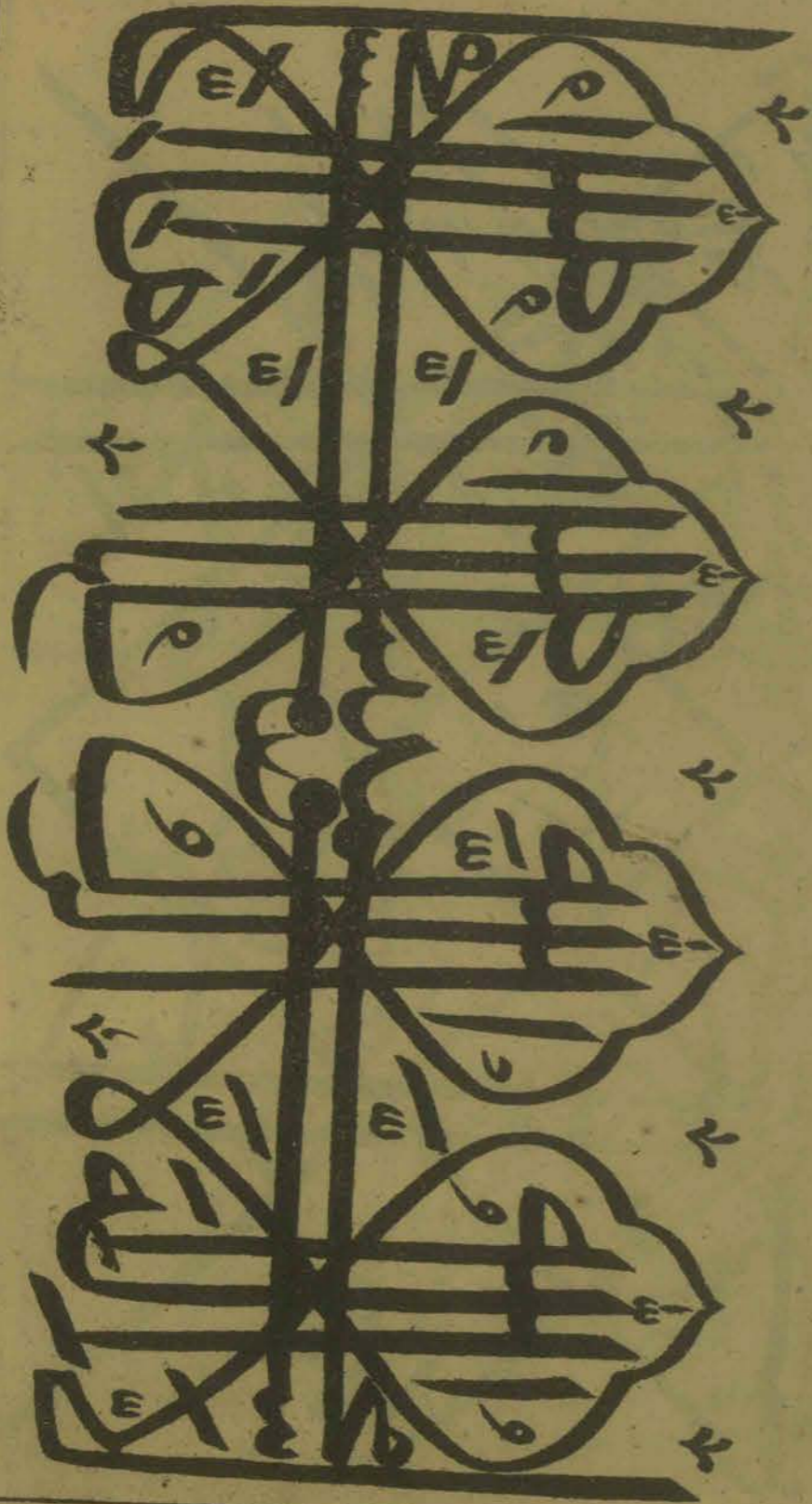






بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ















بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



44

الله  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

46

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ









گبو طوطی حدیث پختن پاک  
 که در صف مصطفی تو گفت لاک

نسخه از شاهان









هو الغفوة

که دارد و کیند برست  
خیزد پیش هر که دارد و کیند برست  
پس روح اندرین برنا و پیرست  
اگر منعم بود آرا پیش اوست  
و کرد و پیش او را در شکست  
راقا الحقا و قشاقا



